انجمن

ایرانشناسی

« نشریهٔ شمارهٔ ۲ »

جشن سده

گرد آوردهٔ :

افشار شیرازی (احمد) ـ پورداود (ابراهیم) ـ حق‌نظریان (دکتر اواس)
دبیر سیاقی (محمد) ـ ستوده (منوچهر) ـ صفا (دکتر ذبیح الله) ـ
کربن ـ Corbin (هانری ـ Henry) ـ کیوانپور مُکری (محمد) ـ
مشکور (محمد جواد) ـ معین (دکتر محمد) ـ مقرّبی (مصطفی)

تاریخ انتشار

سدهٔ سال ۲۵۵۷ مادی برابر دهم بهمن ۱۳۲۴ خورشیدی

طهران ـ چاپخانهٔ بانک ملی

مطالبی که در برخی ازاین‌مقالات نگاشته شده در مقالات دیگر دیده‌نمیشود وسائیز مطالبی درنوشته های پیشینیان دراین‌موضوع‌آمده‌که در مقالات هیچکدام از آنان یاد نگردیده است . در این نامه که بدستیاری بیست تن‌از نویسندگان گرد آوری‌شده میتوان گفت تا اندازای حق این جشن بزرگ ادا شده است ،

گذشته از کاوش آنان در هنگام چندین ماه و مراجعه به پنجاه کتاب، برخی‌از آنان یادداشتهائی‌را که درپیش اندوخته بودند یعنی نتیجهٔ تحقیقات سالهای گذشته خودرا بدسترس همدیگر گذاشتند و نقایص یادداشتها را از میان برداشتند .

با وجود این میتوان احتمال‌داد که‌باز درطی صفحات آثارپیشینیان از نظم وشر مطالبی در بارهٔ سده باشد که بنظر گرد آورندگان این نامه نیامده باشد ،یعنی‌که بآن اسناد دسترسی‌نداشتندواگر داشتند وقت‌بیشتری لازم بود تا برخی ار کتب را که احتمال میرفت در آنها ذکری ازسده شده باشد از آغاز تا انجام ویا دست کم چند فصلی از آنها را بخوانند، چنانکه کتابهای پهلوی را که بما رسیده ، دوست ارجمند ما آقای ماهیار نوابی بازرسی کردند و چیزی در آنها در بارهٔ سده نیافتند . اگراتفاقاًبازخبری‌درتألیفات پیشینیان‌دراین موضوع‌یافته‌شودشایدذکری باشد از آیین آتش افروزی سده در قرون وسطی در یکی ازشهرهای ایران،یاسرودی باشد ازیك شاعر ایرانی یاعرب در تعریف این جشن . مانند اینگونه خبر وشعر مکرراً درکتب پیشینیان دیده شده و در این نامه آورده‌شده است .

هر آنچه از اسناد قدیم در بارهٔ سده بدست آمده ، آنچنانکه بوده

بنام دادار جهان، بیاد ایران باستان

«جشن سده» نخستین نامه ایست که انجمن ایرانشناسی در دسترس خوانندگان ارجمند میگذارد. این انجمن که در ششم مهر ماه ۱۳۲٤ خورشیدی تأسیس شده ؛ در دومین جلسه آن، (بیست ودوم همان ماه) بنا بپیشنهاد نگارنده بتألیف این نامه پرداخت. چون در آن تاریخ سده که یکی از بزرگترین جشنهای باستانی است ؛ در پیش بود، اعضای انجمن پیشنهاد نگارنده را بجا دیده بر آن شدند که نخستین نشریهٔ علمی انجمن باین جشن آتش افروزی دیرین اختصاص داده شود و تا دهم بهمن ماه که هنگام این جشن فرخنده است، بپایان رسد.

انجمن ایرانشناسی امیدوار است در جزء انتشاراتی که در نظر دارد، چند نامه در بارهٔ جشنهای بزرگ مانند نوروز ومهرگان وتیرگان و بهمنگان (= بهمنجنه) فراهم آورد و سنتهای کهنسال ایرانیان را درآنها یادآوری کند واز اینرو در زمینهٔ تاریخ و ادب خدمتی انجام دهد.

دراین چند سال گذشته، درمجله‌ها وروزنامه‌ها دربارهٔ سده مقالاتی نوشته شده ودر هر سال در دهم بهمن ماه، در جشنی که انجمن زرتشتیان میآراید، در بارهٔ آیین سده سخنرانی کرده‌اند اما هیچیك از این نویسندگان و سخنوران آنچنانکه باید باین موضوع نپرداخته اند باین معنی : چون مقاله یا سخنرانی اینان بیش از آنچه نوشته وگفته اند گنجایش نداشته، بگرد آوردن همهٔ مأخذ نیازمند نبودند.

این کشور خموشکنونی را بنمایاند تا آنچنانکه شاید فرزندان اینخاك کاشانهٔ نیاکان خودرابشناسند ، ازسستی و بیچارگی روی گردانند و از زندگی ننگین بدر آیند. بشود بیاد روزگاران گذشته بآباد کردن خاك ویران شدهٔ پدران نامدار خود دلگرم شوند ، خود را فرزندان برازندهٔ دلیران دانند ، با دیو دروغ بستیزند ، از تن پروری بپرهیزند . آری آنانیکه ایران باستان را شناختند واز پدران رادمرد خود آگاه گشتند اینخاکرا که میراث مقدس آنان است نگاهداری وآبادان خواهند کرد ودیو بینوائیرا از سرای خود دور خواهند داشت .

خوانندگان گرامی! غرور ملی که یك شرارهٔ آسمانی است ، مایهٔ رستگاری ماست ؛ آتش سده که این نامه گویای آنست نمونه‌ایست ازشرارهٔ مینوی نیاکان ما .

پورداود

تهران بهمن ۲۵۵۷ مادی

برابر ۱۳۲٤ خورشیدی

***

توضیح ـ تاریخ مادی مذکور در نشریهٔ حاضر تاریخ فتح نینوا (۶۱۲ پیش از میلاد) بدست هووخشتر سومین پادشاه ماد است که علاوه‌برسال‌هجری خورشیدی، تاریخ‌رسمی‌انجمن‌ایرانشناسی محسوب میشود .

از دانشمندان ارجمند آقایان سعید نفیسی وحبیب یغمائی که یادداشتهای مفیدی در بارهٔ جشن سده بانجمن داده اند سپاسگزاری مینماید . وهمچنین بآقایان جمشید سروشیان کرمانی و بهمن پوروشسب

باکمال امانت در این نامه یاد گردیده است هرچند که برخی از آنها ناروا وننگین ونمودار تعصبی است که یکی از گزندهای اهریمنی‌است. بعقیدهٔ نگارنده در سخن از ایران باستان در هر جای از اسناد کهن، خواه از یونانیان وروميان وخواه از تازیان و ایرانیان ناروائی یافتیم وناسزائی دیدیم باید یاد کنیم، زیرا آنچنانکه ازبی ادبان ادب آموزند، از کین توزان ومتعصبان نیز از کینه و تعصب رهائی یابند. بویژه تعصب قرون وسطی که دل ودیدهٔ برخی از ایرانیان‌را چنان تیره‌وتارساخته بود که خودرا هم ندیدند و آنچه مایهٔ سرافرازی آنان بود بزشتی یاد کردند ونیاکان پارسای خودرا گمراه وخوار شمردند.

اینگونه تعصب، امروزه غیرت‌وحس هر ایرانی میهن پرست‌را بیش ازبیش تحریك میکند و از این آسیب دوزخی که بیشك یکی از اسباب ویرانی این سرزمین ومایهٔ پریشانی ماست بیزار میسازد.

در میان گردآورندگان این نامه یازده تن از آنان از اعضای انجمن ایرانشناسی میباشند.

درکار این تألیف برخی از آنان بیشتر از برخی دیگر رنج برده‌اند اما بهیچروی رنج وارزش کار خودرا با همدیگر نسنجیدند بلکه‌علاقهٔ مشترك خود را نسبت بمرز و بوم خود اندازه گرفته آنچه فراهم کرده اند برادرانه رویهم گذاشته تقدیم هم‌میهنان گرامی میکنند.

این‌نامه‌هرچند خردوناچیزباشد، نموداراینست که‌بدستیاری‌همدیگر میتوان خدمات بزرگتری انجام داد.

امید است در آینده انجمن ایرانشناسی بتواند با همهٔ دانشمندان این دیار یکدل و یکزبان با انتشارات بهتر و بزرگتری، فر وفروغ‌دیرین

جشن سده

دیباچه ــ ۱ـ اشتقاق سده ــ ۲ـ وجه تسمیه ــ ۳ ـ هنگام آن ــ ٤ـ مراسم سده ـ ٥ـ تاریخچه سده (الف ـ افسانه های مربوط بسده و واضع آن ــ ب ـ تاریخچه سده در متون.) ــ ٦ . سده درعصر حاضر (الف ـ سده نزد زرتشتیان : ۱ــ کرمان. ۲ــ تهران ـ ب ـ سده در شهرستانهای دیگر ایران: ۱ـ کردستان . ۲ـ شبستر. ۳ ـ خور. ٤ـ اصفهان.) ۷ـ سده در متون پارسی ـ ۸ــ سده در متون تازی ـ ۹ـ سده دراشعار پارسی. ۱۰ سده درشعرتازی ـ ۱۱ ــ آتش افروزی (الف ـ آتش افروزی وجشنهای آتش در ایران ـ ب ـ آتش افروزی در اروپا ـ ج ــ آتش افروزی نزد ارمنیان .)

* * *

دیباچه ــ یکی از دلائل عظمت تمدن ایران باستان وجود جشنهای بزرگ ملی است که نظیر آنها را درمیان ملتهای دیگر کمتر میتوان یافت. جشن نتیجهٔ آسایش و بعبارت دیگر حسن تدبیر در امور اجتماعی وفردی و بالنتیجه نشانهٔ بزرگ کمال تمدن یك قومست ، بنابراین اگر هیچگونه دلیلی برای نمایاندن کمال معنوی و مادی ایران باستان درمیان نبود ، همین یك دلیل میتوانست ما را بحقایق انکار ناپذیری راهنمائی کند ، زیرا بسیار واضحست که تا اندیشهٔ آدمی از بند سختیهای زندگی نرهد و دل را خلوتگاه مهر و آسایش نیابد ، هیچگاه نوشخندی برلب نتواند داشت ، و دست افشانی و پای کوبی که مظهر بارز شادمانی و نشاطست ، ازسرور وی حکایت نخواهد کرد ، و جشن وصالی چنانکه سعدی گفت ، علی رغم دشمن

وپرویز شهریاری وبهرام خدابخش رئیسی که اطلاعات سودمند خودرا دربارهٔ جشن سدهٔ کرمان، توسط آقای رستم گیو نمایندهٔ مجلس شورای ملی ورئیس محترم انجمن زرتشتیان بانجمن ایرانشناسی داده اند سپاس فراوان خودرا تقدیم میدارد.

در پایان از خوانندگان گرامی این مجموعه درخواست میشود که اطلاعات خودرا (بشرط اینکه در رسالهٔ حاضر ثبت نشده باشد) بانجمن ارسال دارند تا در چاپ دوم این مجموعه با ذکر نام آنان درج گردد.

انجمن ایرانشناسی.

ـهد ساسانی بیادگار مانده است ، (۱) بیشك در زبان پهلوی
ظاهراً جشن مزبور در آن زمان « سَتَك Satak » یا «سذگ
انده میشده که تازیان آنرا معرّب کرده « سَدَق» و «سَذَق»

از دو جزء مرکبست : نخست ازسد (= صد) که دراوستا
» (۳) و در سنکریت « satá » (٤) است و شمارهٔ ذو
د .

م کلمهٔ سده « ه » پسوند نسبت است که در پارسی باستان
aka » (در کلمهٔ بندك ـ bandaka = بنده . و درجمع آن
bandakân و همچنین در کلمهٔ کامك ـ kâmaka = کامه ،
ی بصورت « اك ـ ak » یا « اگ ـ ag » (در کلمهٔ بندك ـ
ك ـ kâmak) دیده میشود .

س رازی مؤلف کتاب « المعجم فی معائیر اشعار العجم » در
وشته : (۵) « هاء تخصیص ـ و آن هائیست که در اواخر
عی را از جنسی ممتاز گرداند و آنرا تخصیص النوع من

سی بارها درشاهنامه دلیل آست که در خدایامك از این جشن
ده است ، رجوع شود بعنوان «سده در اشعار پارسی» در همین

تنگدستی و سختی فراهم نخواهد گشت

در آیین زرتشت و میان ایرانیان قدیم بش از همهٔ مذاهب و ملل بجشنها توجه شده است و از میان این جشنها برخی تنها مذهبی و برخی هم مذهبی و هم ملی بوده اند. جشن سده یکی از این جشنهاست که نه تنها از لحاظ مذهب اهمیت بسیاری داشت، بلکه در میان عامه مردم نیز بدان توجه فراوان میشد و بهمین سبب یاد آن نیز از خاطر ایرانیان محو نشده است و باجزئی ترین توجهی ممکن است که آنرا بهمان شکوه دیرین باز گردانید. این جشن یکی از جشنهای آتش و بزرگترین آنهاست که از روزگاران کهن در ایران وجود داشته است و آتش یکی از آن عناصری است که کشف و ایجاد آن در تمدن و ترقی حیات بشر تأثیر بسزائی داشته و بهمین جهت خاطرهٔ اکتشاف آن چون خاطرهٔ عزیزترین موهبتی در ذهن آدمی پایدار مانده است.

در پایان این مجموعه بجشنهای آتشی که در ایران وجود داشته است بتفصیل اشاره خواهیم کرد، و اینک بتوجیه نام و چگونگی اشتقاق کلمهٔ **سده** پرداخته، سپس مراسم و تاریخچه آنرا متذکر میگردیم.

۱ — اشتقاق سده

چون جشن (۱) سده مانند جشنهای فروردین و تیرگان و مهرگان

(۱) کلمهٔ جشن بقول فرهنگهائی چون لغت فرس و جهانگیری وغیره بمعنی عید و مجلس شراب و مهمانیست ولی اصل کلمه از فعل «یز — yaz» اوستائی و («ید — yad» فرس هخامنشی و «یج — yaj» سنسکریت) مشتق است. «یسن yasna» و «یشت — yasht» اوستائی و «یجن — yajna» سنسکریت ازهمین بنیاد است ولغات: ایزد، جشن، ویزد (شهر) و یزدان که در فارسی امروز بجای مانده اند همگی ازاین ریشه مشتق هستند و نیز کلمهٔ یزشن که بمعنی تشریفات مذهبی زرتشتیان است ازهمین بنیاد میباشد.

ای عشق تودردل من‌آتش زده‌ای مردی نبود ستیزه بـا دلشده ای

وخاقانی (متوفی در ۵۹۵ هجری)نیز هنگامی که میسرود :

مگذار کاتش سده درجان مارند این‌هجرکافرتو که‌آفت‌رسان‌ماست

شاید نظر بآتش افروزی های بزرگی که در جشن سده مرسوم بوده استچنین معنی مجازی‌راازکلمهٔ سده اراده کرده‌باشد .

۲ ـــ وجه تسمیه سده

امـا چه رابطه ای میان جشن مورد بحث و عدد صدموجود است؟ دربارهٔ این رابطه گفتگو بسیار است، ازآنجمله :

الف ــ بیرونی (۳۶۲ ــ ۴۴۰ هجری) درکـتاب التفهیم (۱) دربارهٔ وجه تسمیه سده نوشته است: « .... ونیز گفته‌اند که اندر این روز ازفرزندان پدرنخستین (= آدم) صد تن تمام شدند. » وگردیـزی مؤلف زین الاخبار (۲) آورده (۳) : سدهٔ بزرگ، چنین گویند مغان که اندراین‌روز سدمردم تمام شده بود ازنسل « میشی» و« میشیانه »، وایشان دو مردم‌نخستین‌بودند، چنانکه مسلمانان گویندآدم و حوا ، مغانرا آن دو تن‌بودند . »

مُلا مظفر گنابادی در شرح بیست باب‌نوشته : « وجـه‌تسمیه اش به صدآنستکه چون کیومرث را صد فرزند بوجود آمده بود ،ازذکور و اناث وهمه بجای رشد ونمورسیدند، دراین شب جشن نمود و همه را کدخدا ساخت وفرمود تا آتش بسیار افروختند، بدینجهت آنرا سده نام نهاد . »

---

(۱) التفهیم‌چاپ آقای همائی ص ۲۵۷

(۲) تألیف درحدود سالهای ۴۴۰و۴۴۴ هجری

(۳) زین الاخبار نسخه عکسی کتابخانه ملی ورق ۱۷۱/a

الجنس خوانند، چنانك : دندانه از دندان و چشمه از چشم وزبانه اززبان و پایه از پای و گوشه از گوش و دسته از دست و ناخنه از ناخن و تنه از تن و پشته از پشت و علیهذا زرینه و سیمینه و چوبینه و آوازه و چهله و دهه و هفته و ترشه و تلخه و بنفشه و سبزه و سیاهه و سپیده و زرده و نشانه و کرانه و میانه و آسمانه که اینهمه هـا آت بواسطهٔ حرکت ما قبل خویش هرنوعی را از جنس خویش فصل میکند . »

از مثالهای فوق نیك پیداست که یکی از موارد استعمال پسوند مزبور الحاق آنست بعدد برای افادهٔ تخصیص، چنانکه پنجه از پنج [انگشت] وهفته از هفت [روز] ودهه ازده [روز] وچله ازچل (=چهل) [روز] و پنجاهه (روزهٔ نصاری) از پنجاه [روز] وسده از سد (=صد) [روز] و هزاره ازهزار [سال] آمده است .

از آنچه گفته شد آشکار گردید که سده لغة بمعنی (منسوب بشمارهٔ سد) است که برای رساندن اختصاص استعمال شده و اینکه در فرهنگهای پارسی (۱) آنرا بمعنی: « آتش شعله بلند و آتش شعله کشنده» گرفته اند معنی مجازی وفرعی است که بمناسبت جشن سده از قدیم ایجاد گردیده است، چنانکه در فرهنگ جهانگیری (۲) بدون اینکه اشاره ای باین معنی مجازی شده باشد، دو بیت شعر از حکیم ازرقی (متوفی در حدود ٤٦٥ هجری) آمده است که متضمن همین معنی مجـازی است و میرساند که از دیر باز میان شعرا و ادبا متداول بوده و آن دو بیت اینست:

از جور وستیز تو بهر بیهـده ای   در هرنفس از سینه برآرم سده ای

(۱) فرهنگ آنندراج وبرهان قاطع و انجمن آرا .

(۲) ذیل لغت سده .

همین داستانرا ذکر کرده (۱) ، منتهی گفته است که هوشنگ با چند کس سوی کوه رفت :

یکی روز شاه جهان سوی کوه گـذر کرد با چند کس همگروه

وذکری ازعدد صد نکرده ودرپایان گفته است :

شب آمد بر افروخت آتش چو کوه همان شـاه در گرد او بـا گروه
یکی جشن کرد آنشب وباده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگـر شهریـار

و ازوجه تسمیهٔ آن نیزچنانکه ملاحظه میشود سخنی نرانده است.

ج - ابوریحان درالتفهیم(۲)نوشته :« اما سبب نامش سده چنانست که ازاو تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب . » ودرکتاب شرح بیست باب بنقل از«حل التقویم»مندرج است که :«و این شب را بدانجهت سده گویند که پنجاه روزوپنجاه شب بنوروزمانده باشد .» ونیز درزین الاخبار آمده:(۳) « بعضی گفته اند میان این روز ومیان نوروز صد شبانه روز بود یعنی پنجاه روزو پنجاه شب، براین سبب سده نام کردندش . » و همچنین فرهنگهـای پارسی نوشته اند : چون از این روز تا نوروز پنجاه روز و پنجاه شب است که مجموع آن صد باشد بنابراین سده گویند (٤) وصد بصاد معرب سد بسین

---

(۱) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۱۹ — ۱۸

(۲) التفهیم چاپ آقای همائی ص ۲۵۷ .

(۳) زین الاخبار نسخه عکسی کتابخانه ملی ورق a وb / ۱۷۱ .

(٤) شکی نیست که این وجه تسمیه از آنجا برخاسته است که چون نوروزجشنی بزرك ومشهور و آغاز بهار وابتدای سال است همیشه مورد توجه مردم بوده و عامه مردم چنانکه امروزه هم متداول است سرسال را پیش چشم داشته و درطی

بقیه درصفحه بعد

همچنین درفرهنگهای فارسی (۱) آمده است که: واضع این جشن کیومرث بوده و باعث بر بن آنست که کیومرث را صد فرزند از اناث و ذکور بود، چون بحد رشد وتمیز رسیدند درشب این روزجشن ساخت و همه را کدخدا کرد و فرمود که آتش بسیار افروختند و بداسبب آنرا سده گویند. و نیزدرکتاب بدائع اللغه (۲) میبدی مذکور است که: « هنگامیکه کیومرث را صد فرزند پدید آمد و بالغ و برومند شدند، دراین شب آنان را زن داده با آتش افروزیهای گوناگون فرمان داد. »

ب ـ هم در فرهنگها آمده که: این جشن را هوشنگ بن سیامك بهمرسانید و بعضی گویند هوشنگ که پسر چهارم آدم علیه السلام است، یعنی بچهار پشت بآدم علیه السلام میرسد، روزی با صد کس بطرف کوهی رفت، ناگاه ماری بزرگ وقوی جثه بنغارش در آمد و چون هرگز مارندیده بود بشگفت آمد و گفت جمیع جانوران متابعت ما میکنند، همانا این جانور دشمن ماست که سر از اطاعت بپیچیده، سنگی برداشت وبرجانب مار انداخت، آن سنگ خطا شد و برسنگ دیگر خورد، آتش از آن بجست وبر خس و خاشاك افتاده مار را بسوخت، چون در آنزمان هنوز آتش ظاهر نشده بود هوشنگ باهمراهان از پیدا شدن آتش خرّم وشادان گردید و گفت این نور خداست که دشمن مارا کشت وبسجده رفت وشکر ایزد بجای آورد و قبلهٔ خودساخت و در آنروز جشنی بزرگ کرد.

فردوسی درشاهنامه، اندر بنیاد نهادن جشن سده توسط هوشنگ

---

(۱) برهان قاطع، آنندراج، جهانگیری، انجمن آرا

(۲) بدائع اللغه چاپ تهران ص ۱۰۰

و در شب آن (۱) که میان روزدهم وروزیازدهم بوده است بآتش افروزی مبادرت میورزیده اند وسده در مآخذ موجود نام شب است نه نام روز.

ظاهراً این جشن که آتش افروزی در آن مرسوم بوده درشب پیش از روز نود ونهم زمستان پنجماهه (معمول در ایران باستان) واقع میشده و درحقیقت میتوان گفت که درپایان روزآذر(نهم) ازماه بهمن این جشن صورت میگرفته است، چه جشن سده که اساساً در سال وماه بهیزکی (۲) (ثابت) بدهم بهمن ماه (یازدهم دلو) می افتاده بعدها ظاهراً ازسال ثابت جدا وتابع سال عرفی سیار شده است و بهمین جهت درهمان شب دهم (ودر واقع روزنهم) مانده است.

چنانکه اشاره کردیم در ایران باستان سال بدوقسمت، تابستان هفت ماهه وزمستان پنجماهه بخش میشده است (۳) بدین ترتیب که بهاروتابستان و ماه اول پائیز کنونی، «تابستان هفت ماهه» و پنج ماه دیگر که ازآبانماه شروع میشده «زمستان پنجماهه» بوده است، از اینروی جشن سده که دردهم بهمن ماه گرفته میشد، درست صد روز پس ازآغاز این زمستان پنج ماهه بوده ونام آن (سده) اشاره بگذشتن صدروز پس از آغاز زمستان

(۱) باصطلاح اروپائیان کنونی شب دهم بهمن همان شب بعد ازروز دهم است که اساساً نیز منظور همین بوده ولی دردورهٔ اسلامی چون هرشب آرا جزء روز بعد میشمرده اند، لذا شب دهم ویا درواقع شام روزنهم راشب دهم نامیده اند چنانکه درمقدمة الادب، شب سده بهمینگونه یاد شده است وحال آنکه ابوریحان درالتفهیم تصریح کرده است که شب سده، شب بعداز روز دهم است.

(۲) گاه شماری ص۱۶ – ۱۱

(۳) Charles de Harlez عقیده دارد که تقسیم سال بدوقسمت (تابستان

بقیه درصفحه بعد

است، چه در کلام فرس قدیم صاد نیامده است. (۱) ازمیان وجوه اشتقاق مذکور، توجیه اخیر نسبة مقبولتر افتاده ورایج گردیده است، ولی افزودن شمارهٔ شبها بروز ها برای درست کردن عدد صد امری غریب ونادرو تا حدی ساختگی بنظر میرسد، از اینروی برای کشف حقیقت باید موقع حقیقی جشن سده را جستجو کرد.

۳ـ هنگام سده

این جشن معمولا روز دهم (آبان روز) ازماه بهمن گرفته میشده است وهمهٔ مورخین و فرهنگ نویسان (باستثنای آنانکه اساساً در تعیین روز آن اشتباه کرده اند و از ایشان نام خواهیم برد)، بدان اشاره کرده‌اند

سال‌مدت زمان مطلوب را نسبت بدان می سنجیده اند منتهی قرب هنگام‌وقوع جشن یاواقعه را بهریك از نوروز گذشته وآینده درنظر میگرفتند وبهمین‌جهت جشن سده را نیز نسبت بنوروز یا آغاز سال نوین اندازه گرفته وفاصله اش را که اتفاقاً صد شبانه روز بوده است یکی از وجوه اشتقاق نام آن دانسته اند و اینکه درزبان شعرا سده طلایه دار و پیشرو نوروز دانسته شده است از همین جاست چنانکه منوچهری گوید.

جشن سده طلایهٔ نوروز ونوبهار ایك بیامده است به پنجاه روزپیش

(۱) آقای همائی درتاریخ ادبیات خود (ج ۲ ص ۱٦۵) چنین نگاشته اند: [بنقل از شماره ۱ مجله سده، « زمخشری درمقدمة الادب آورده که لیلهٔ سذق، شب سده، و آن شب چهلم زمستان است که علی المشهور همان‌شب اول چله کوچك باشد وچون علی الرسم در آن شب آتشبازی میکرده اند، خیلی‌محتمل است که اصل کلمهٔ پارسی آن سوزا یا سوزاك بوده که صیغهٔ مبالغه ازسوختن باشد»] ودرصورتیکه لفظ سده عبارت ازسد باهاء نسبت باشد این وجه بعید است.

نکته فوقست.

بهر حال بادرنظر گرفتن این مطلب و اینکه، شارل دوهارله درباب تقسیم سال بدوقسمت، جشن سده را نیز ازجمله قرائن گرفته است و بیز بنابه تصریح کتاب گمنامی که تحت علامت وشماره (Ms. Orient Qoast 848) درکتابخانهٔ دولتی برلین محفوظست (۱) (ظاهراً در حدود سال ٤٦٤ هجری تألیف شده و «روضة المنجمین» نام دارد)، وجه تسمیه این جشن آنست که درآن هنگام **صدروز ازآغاز زمستان پنجماهه (یعنی ازآغاز آبانماه) گذشته است**، وبا این توجیه باید تاسیس جشن سده را از زمانی دانست که خمسه مسترقه بپایان آبانماه نیفتاده بوده است. (۲)

کریستنسن ــ Christensen در کتاب «نمونه‌های نخستین انسان ونخستین پادشاه» (۳) فصلی دربارهٔ سده وآذرجشن ازگفتهٔ نیلسون Nilson درمکاتبات خصوصی بین او و مؤلف نقل میکند (٤) که بنابرآن مشارالیه (نیلسون) بنکتهٔ یکی بودن جشن سده و آذر جشن دراصل ووقوع آنها صد روز پس از آغاز زمستان متوجه بوده است، حتی گمان کرده که منشاء جشن‌سده وقوع آنست درروز صدم زمستان (باستانی).

باید دانست که پیش ازجشن سده جشن دیگری در پنجم بهمن ماه

---

(۱) گاه شماری ص ۲۰

(۲) گاه شماری ص ٤٤ حاشیه شماره ۷۳

(۳) Les types du Premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens , stockholme prepartie 1917 .

(٤) ازمندرجات این کتاب دربارهٔ جشن سده وآذرجشن درتحت عنوان «آتش افروزی» مفصلا بحث خواهیم کرد .

میکند. ظاهراً این وجه تسمیه وهنگام اصلی آن درعهد ساسانیان وشاید تا مدتی پس از آن نیز معلوم بوده، ولی ازطرفی بواسطه انتقال اندرگاه (پنجهٔ دزدیده) از پایان اسفندارمذ و سیرآن درماهها بمرورزمان ورسیدنش به آخر آبانماه، فاصلهٔ اول آبانماه (آغاززمستان پنجماهه) و دهم بهمن دیگر صدروز نبوده، بلکه صدو پنجروز میشده است لهذا ظاهراً بعضی بحساب قهقرائی ازدهم بهمن ماه روبجلو شمرده و برای درست کردن حساب صدروز، پنجم آبانرا آغاززمستان (قدیم) فرض کرده‌اندیعنی تصور کرده‌اند که اصل چنین بوده است و بیرونی درآثار الباقیه (۱) می‌نویسد: « ایرانیان پس از آنکه کبس ازماههای ایشان برطرف شد در اینوقت منتظر بودندکه سرما از ایشان برطرف شود و دورهٔ آن منقضی گردد، زیرا ایشان آغاز زمستان راازپنج روز که ازآبانماه بگذرد میشمردند وپایان زمستان ده روز که از بهمن ماه میگذشت میشد. »

همچنین بیرونی در بارهٔ جشن سده میگوید که اهل کرج آنرا «شب گزنه» میگویند، چونکه سرما درآنهنگام سخت و گزنده است، و در باب آذرجشن (نهم آذرماه) نیز نوشته که سرما دراینوقت گزنده (اکلب) میباشد ونیازمندی بآتش بیشتر.

درقانون مسعودی صریحاً آمده که آذر جشن (چهارم شهریور) در پایان سلطنت ایرانیان هنگام تغییرهوا بسردی بود، چنانکه درالتفهیم نیزآمده که آذر ماه بروزگار خسروان درآغاز بهار بوده است واین تصریح مؤید دو

هفت ماهه وزمستان پنجماهه) ایرانی خاص است ومیان امت زرتشت این تقسیم رائج بوده‌ودر بندهش نیزصریحاً این تقسیم درج شده‌است (رجوع‌شود بکتاب گاه‌شماری ص ٤٤ ح ۷۳)

(۱) آثارالباقیه ص ۲۲۷ چاپ زاخو

حساب نمیآورده اند روزصدم از آغاز زمستان بدهم بهمن منطبق می شده است (۱) وبااین تعبیر گفتهٔ ابوریحان در التفهیم که میگوید از « نوسده » چیزی ندانستم طاهراً حل میشود، چه بعبارت بهتر «نوسده» یا « برسده » صد روز ازآغاز زمستان پنجماهه گذشته است بامحاسبهٔ اندرگاه و « سده» صدروز ازآغاززمستـان گذشته است بی محاسبهٔ آن .

٤ ـ مراسم سده

از رسوم جشن سده درعهد ساسانیان هیچگونه آ گـاهی نداریم ولی بیشك پیش از اسلام این جشن با مراسمی پرشکوه معمول بوده است(۲) و لا اقل میتوان آتش افروزی سده را در زمان ساسانیان محقق دانست ، گذشته از آنکـه فردوسی بارها درشاهنامه یاد آور این جشن گشته(۳) وتذکروی میرساند کـه در خداینامه نیز از آن مکرّر ذکـری شده بوده و از تضاعیف شعرهای وی بخوبی بر میآید کـه جشن سده در عظمت و اهمیت نظیر نوروز ومهرگان بوده و بعلاوه جایگاهی ویژه وکاخی باشکوه که غالبا درپیرامون آتشکده نیز بوده برای آن ترتیب میداده اند .

آما آنچه از مراسم و آیین این جشن بما رسیده اطلاعاتیست که قدما در کـتابها و تاریخهای خویش نگاشته اند بنابر این بهتر آنست که این آداب را تحت عنوان مراسم سده در قدیم ذکر کرده و سپس بذکـر

(۱) چنانکه پس ازاین خواهد آمد ، تاچندی پیش جشن سده را در «دور» روز پنجم بهمن (روز نوسده) میگرفته اند ودر ترانه‌ای نیز که میخوانده اند بدینگونه: «پنجاه و پنج بسوری . . .» این معنی آشکارا دیده میشود .

(۲) رجوع شود بکتاب « نمونه‌های نخستین بشر و نخستین پادشاه » کریستنسن ص ۱۸۰ .

(۳) رجوع شود بعنوان « سده دراشعار پارسی » .

میگرفته اند که نام آن از سده مأخوذ وبگفتهٔ (منتهی الادراك) «بوسذق» (معرّب) وبنا بنوشتهٔ التفهیم وغیره «بوسده» یا «برسده» است وگردیزی درزین الاخبار نوشته است که: «و ...این برسده را بوسده (کذا) نیز خوانند.» (۱) ولی ابوریحان درماهیت آن مردداست وگوید: «پیش ازسده روزیست اورا «برسده» گویند ونیز «بوسده» و بحقیقت ندانستم از وی چیزی.» (۲) ازآنچه گفته شدچنین بر میآید که محققان معاصر وجه تسمیه سده را بسبب وقوع جشن مزبور (درآغاز پیدایش آن) صدروز پس ازشروع زمستان میدانند واین قول ازدیگر گفته هائی که مذکورشد خردمندانه تراست، زیرا علاوه برمتونی که بدین قسمت اشاره کرده اند وما بنقل آنها پرداختیم ونیزباستناد مندرجات کتاب شرح زیج خانی (۳) (راجع بآغازشدن زمستان از ابتدای آبان)، اولا گذشتن صد روز از اول زمستان‌متناسب‌تر است تاپنجاه روزوپنجاه شب (که مجموعشان‌صدمیشود) بنوروزمانده، ثانیا اگر اندرگاهرا درآخر اسفند، بپنداریم آنوقت گفتهٔ اخیرباطل میشود، چه‌درآنصورت سده ۵۵ روز وپنجاه‌وپنج‌شب بنوروزمانده‌ومجموعش ازصدفزونتر میشود» ثالثا وجود «برسده» یا «نوسده» که پنج روزپیش ازسده یعنی پنجم بهمن‌ماه‌واقع میشده‌مؤیدعقیدهٔ‌بالاست، زیراچنانکه‌ازگفتهٔ‌بیرونی درالتفهیم نقل کردیم، «اندرگاه» درپایان زمان ساسانیان درانجام‌آبانماه بوده است وچون پنجروز اندرگاهرا بحساب میآورده اند، روز صدم از آغاز زمستان پنجماهه بپنجم بهمن ماه می‌افتاده ودر صورتیکه اندر گاهرا به

(۱) زین الاخبار نسخه عکسی کتابخانه ملی ورق 171/a

(۲) التفهیم چاپ آقای همائی ص ۲۵۸ .

(۳) بنقل ازتاریخ ادبیات آقای همائی ج ۲ ص ۱۶۰ .

چون کبوتر و زاغ و زغن را گرفته بافتهای گیاه را بپایشان بسته آتش میزده اند، یا دانه های گردوی میان تهی را بقیر و نفت و خاشاك انباشته بمنقار یا پاهایشان بسته آتش در آن می‌افکنده پروازشان میداده اند وگاه‌مرغان نفت اندوده را در زبانه آتش رها میساخته اندو نیز ددان نفت یا برف اندود را بمیان شعله آتش میرانده‌اندو این پرندگان و دوندگان پرزنان وتازان بدشت وکوه روی نهاده با آتشی که در پا، یا برتن داشته‌اند خس وخاشاك انباشتهٔ صحرا را آتش زده، کوه و دشت را پراز آتش میساخته اند.

آتش افروزی‌گاه میبایستی در یك آن آغاز گردد، (چنانکه‌مرداویج کرد) وگاه نیز بشته های گیاه و خاری که برفراز تپه‌ها و کوهها پراکنده بوده بوسیله پرندگان و ددان مشتعل میگشته‌است و بدین‌ترتیب آتش افروزی متناوباً و بتدریج انجام میگرفته ومدتی دوام مییافته‌است.

گرد آتشی که در حضور سلطان یا امیر افروخته میشده خوانی میگسترده اند و باده گساری و شرابخواری آغاز میگشته است و شعرا قصائدی را که در مدح شاه ووصف **سده** ساخته بودند در آنهنگام یا پس از آن میخوانده اند و مردم بشادی ورامش پرداخته، با جهیدن از فراز توده هـای کوچك آتش نشاط خود را آشکار میساخته اند.

کودکان و خردسالان نیز ازاین شادی و رامش بهره‌ای داشته‌اند زیرا چنانکه غزالی در کیمیای سعادت بخریدن بوق‌سفالین برای کودکان در جشن سده اشاره میکند و امروزه نیز در جشنهای بزرك ما چون نوروز و غیره مرسوم میباشد، اینکار دلیل شادی عموی و انبساط خاطرخرد و بزرگست. بقول بیرونی (۳۶۲ـ ۴۴۰) درشب سده‌ایرانیان

مراسم و آداب آن در سالهای اخیر بپردازیم.

الف ــ مراسم سده در قدیم ــ چون روز سده فراز میآمده مهمترین رسمی را که معمول میداشته اند و از دیرباز تاکنون نیز برجاست آتش افروزی بوده است که اساساً شکوه و شهرت جشن سده نیز براساس آن استوار بوده وهست و این کار در پایان روز دهم (آبان ـ روز) و شب یازدهم از ماه بهمن انجام میگرفته است.

برای آتش افروزی پادشاهان و امیران و دیگر مردم هریك بفراخور حال خویش بتهیه هیزم وخار و خاشاك بویژه چوب گز فرمان میداده اند و کوهها و پشتههائی بلند از هیمه وخارساخته، آتش بدان میافکنده اند تا آنحد که ازغایت بسیاری فروغش از فرسنگها مسافت دیده میشده است، چنانکه سده ایکه مسعود غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۲) در سال ۴۲۶ هجری گرفت بقول بیهقی ازده فرسنگ راه فروغ آتش آنرا بدیده بودند.

معمولا این آتش افروزی در دشتی پهناور صورت میگرفته وهمچنین برفراز تپه ها و کوهها، بوته و هیمه و خار گرد میکرده اند، چنانکه درجشن سده ایکه مرداویج دراصفهان گرفت همه دشت و بیابان وتپه وکوه پراز آتش شده بود و این پادشاه در برابرخود فرمان داده بود که از تنهٔ درخت خرما منابر وقبههائی بسازند ودرون آنرا بخس و خاشاك و نی بینبارند و آتش بزنند.

همچنین در مجلس هائی که باحضور پادشاهان و بزرگان برپا میشد شمعها نصب میکرده اند که هنگام غروب افروخته شود، آنگاه پرندگانی

ب . مراسم سده درعصر حاضر. این قسمت بدو بخش متمایز تقسیم میگردد؛ یکی مراسم سده نزد زرتشتیان و دیگری پیش مسلمین نواحی مختلف ایران .

۱ ــ آگاهی مابرسوم سده ایکه نزد زرتشتیان معمول بوده منحصر بآداب امروزی آنان واقوالیست که پیران وسالخوردگان زرتشتی از گذشته بیاد و برسرزبان دارند وپیداست که رسوم فعلی سنت و آیینی است که در پارینه معمول بوده وبا اندك تفاوتی ازنیاگان بفرزندان رسیده است . جشن مذکوربدین نحو برگزار میشود :

بیرون شهر کرمان درمحل مشهور به « شاه مهرایزد» (بافاصله اندکی درشمال شهر) روی زمینهای « بوداغ آباد » که ملکی انجمن زرتشتیان است پشتهٔ بسیاربزرگی ازخاروهیزم فراهم وروبهم انباشته میشود ، عده ای ازافرادزرتشتی درمحل ساختمان محصورشاه مهرایزدحاضر مشوندوسه روز درآنمکان (روزپیش ازجشن رابعنوان پیشباز وروز پس ازآنرا بعنوان بدرقه) بشادکامی میپردازند .

ازنیمروز ببعد تماشاگران ومدعوین ، یعنی بیشتر اهل شهربآمدن آغازمیکنند وهمینکه آفتاب در پس افق پنهان گشت ، دهموبد که لاله ای دردست دارد ودست دیگرش بدست موبد دیگری است وآن موبد هم دست موبد دیگررا گرفته است دورکوههٔ خار ، شروع بگردش میکنند « و آتش نیایش » میخوانند ، این موبدان لباس سپیدبتن دارند وپس ازآنکه سه مرتبه بگرد پشتهٔ خار گشتند(گویا هنگامیکه نخستین ستاره درآسمان پدیدآید) تودهٔ خاررا ازاطراف باهمان لاله ایکه در دست دارند آتش میزنند، پشتهٔ

دود برمی‌انگیخته اند ، تا دفع مضرت کرده باشند.(۱)

این بود رسوم و آدابی که در بارهٔ جشن سده از کتابهای پیشینیان بدست آوردیم (۲) و نگفته پیداست که این رسوم ویژهٔ ایرانیان مسلمان بوده است ، چه ایرانیان زرتشتی علاوه بر آتش افروزی آداب دیگری از قبیل خواندن ادعیه و غیره داشته‌اند که بدان اشاره خواهیم کرد.

نکته ایرا که درپایان این بحث لازمست متذکر گردیم اینست که آتش زدن بجانوران و پرندگان سودمند با آن احترام و تقدیسی که در دین مزدیسنا بجانوران (بویژه جانوران سودمند) میشده‌است ، بدون شك از رسوم وآداب ایران پس ازاسلام‌است، چه‌ازطرفی در دین زرتشتی آزار جانوران سودمنداهورائی‌ازگناهان بزرگ بوده‌است وچنانکه‌میدانیم‌زرتشتیان‌امروزه نیز دراین‌جشن‌چنین رسمی را معمول نمیدارندو حال آنکه اگر آتش‌زدن بحیوانات جزء رسوم و آداب باستانی آنان بودبدون شك‌سنت دیرین‌خود را نگاه میداشتند ، بعلاوه چنانکه ملاحظه شد و از این پس نیز خـواهد آمد این رسم تنها در دربار پادشاهان و امیران‌معمول بوده است‌نه‌درجای دیگر ، گو اینکه اساساً بیجان کردن جانداری برای پدید آوردن سرورو شادی و انبساط خاطر دور از جوانمردی و مردمی است و بهمین جهت است که‌ابوریحان‌در آثار الباقیه (ص ۲۲۷ چاپ زاخو) پس ازذکر رسم فوق میگوید :خداوند از کسانیکه‌از آزار رساندن‌بجانوران‌وجانداران لذت میبرند انتقام گیرد .

---

(۱) آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۶ .

(۲) برای آگاهی بیشتری رجوع شود بعنوانهای «سده درمتون پارسی»،«سده درمتون تازی» و«سده دراشعار پارسی».

منظرهٔ آتش افروزی «سده» در کرمان
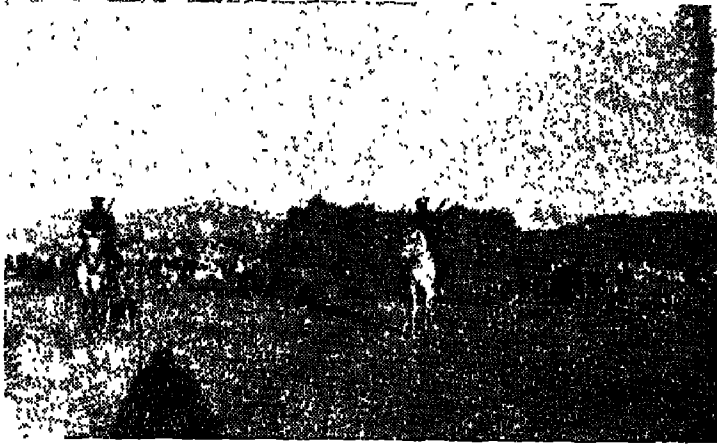
منظرهٔ کوههٔ خار پیش از آتش افروزی
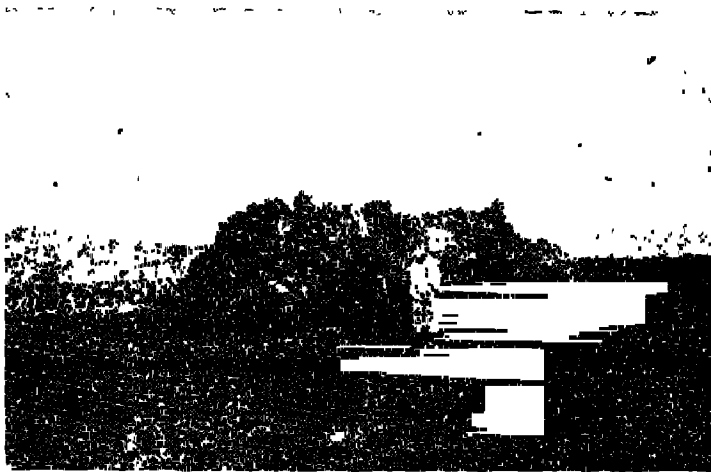
موبدان هنگام گشتن گرد کوههٔ خار و سرودن « آتش نیایش »

خارکه آتش گرفت، چون بتندی فروزان میشود بسیار تماشائیست بطوری که گرمی آن حلقهٔ تنگ جمعیت رابا هیاهو وجنجال ازدورخود پرا کنده میکند، ولی جمعیت نیز بزودی تلافی میکنندو همینکه شعله های آتش از شدت خودکاست، مجدداً بسوی آن هجوم می‌آورندوجسم نیمه جانش را ببازی میگیرند وازروی آن میجهندحتی اسب سواران ازفراز توده‌های آتش میپرند (این عملیات توسط ایرانیان غیرزرتشتی است)، شکوه ویژهٔاین جشن ازآنجاست که بیشترمردم شهربدون شائبهٔ تباین مذهبی دراین جشن بهجت خیزشرکت میکنند ودر واقع روزجشن سده مانند سیزدهٔ نوروز روز شادی وتفرّج است. برای بینوایان دراین روز آش ماش تهیه میشود اشخاصی که بعلت گرفتاری موفق بشرکت دراین جشن نشوند، از روی بام خانهٔ خویش بادیدن شعله های آتش خودرا سرگرم میسازند.

درتهران نیز چند سالیست که این جشن معمول گشته است و در محل دبیرستان فیروزبهرام بابرنامه ای که علاوه برآتش افروزی، موسیقی ونمایش وخطابه وشعرنیز همراه دارد برگزارمیشود.

۴ــ مراسم سده در شهرستانهای دیگر ایران. جشن سده ایکه دربعضی نقاط ایران گرفته میشود ساده تر است، یعنی بهمان ترتیب که گفته شد مردم پشته‌هائی ازخار وخاشاك وهیزم گرد آورده هنگام غروب آتش میزده اند ومردم‌ازوضع وشریف باشادی وبهجت گرد آمده گاهی لب بسرودن ترانه‌ای دلکش میگشوده اند وگاهی‌نیز جامه‌های ویژه ای بتن میکرده شادی و فرحی طبیعی وساده، نظیر سیزدهٔ نوروزداشته اندوماچون بزودی از این آتش افروزیها سخن خواهیم راند

منظرهٔ آتش افروزی «سده» در کرمان
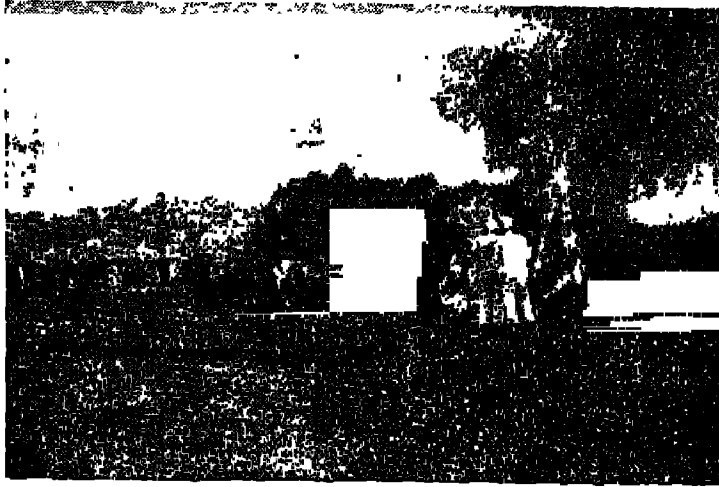
موبدان بکوههٔ خار آتش میزنند
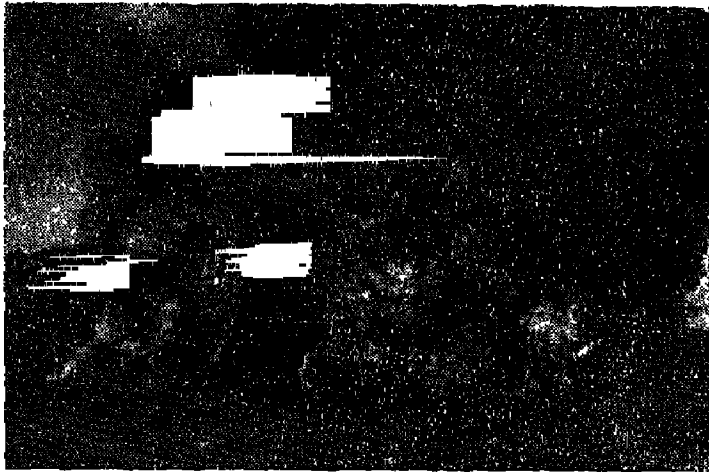
منظرهٔ افروخته شدن کوههٔ خار

منظرهٔ آتش افروزی «سده» در کرمان

منظرهٔ فرونشستن آتش
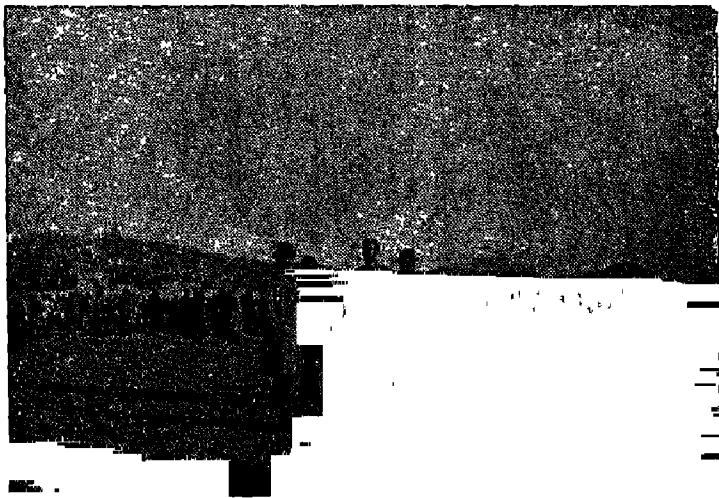
انبوه مردمی که برای تماشای آتش افروزی گرد آمده اند.

بدینجهت اینجا از ذکر آن خودداری میکنیم .

۵ ــ تاریخچهٔ سده

الف ـ افسانه‌های مربوط بسده وواضع آن

۱ ـ فردوسی واضع جشن سده را هوشنگ میداند ودرشاهنامه چنین میفرماید :

یکی روز شاه جهان سوی کوه گذر کرد باچند کس همگروه ...الخ (۱)

۲ــبیرونی بنا بروایتی واضع این جشن را اردشیردانسته است.(۲)

۳ ــحکیم عمرخیام نیشابوری درنوروزنامه ای که بدو منسوبست آورده که : « وهمان روز که ضحاك را بگرفتند و ملك بروی (یعنی فریدون)راست گشت سده بنهاد ومردمان ازجوروستم ضحاك برسته بودند پسندیدند وازجهت فال نیك آنروز را جشن کردندی وهرسال تاامروز آیین آن پادشاهان نیك عهد درایران وتوران بجای میآورند .»(۳)

٤ ـ عمادالدین زکریای قزوینی نویسندهٔ قرن هفتم در عجائب‌ـ المخلوقات واضع این جشن رامادراردشیر دانسته ومینویسد که : گویند زمستان ازدوزخ دراین روزبدنیا آمد. (٤)

۵ ـ ملامظفر گنابادی درشرح بیست باب نوشته است که واضع این جشن کیومرث است ووجه تسمیه‌اش بصد آنستکه چون کیومرث راصد فرزند بوجود آمد و همه بجای رشد رسیدند دراین شب جشن نمود

(۱) برای اطلاع بدنبالهٔ این اشعار رجوع شود بعنوان : «سده‌دراشعارپارسی»در همین مجموعه .

(۲) نقل از کتاب گاه‌شماری ص ۲۵۸

(۳) نوروزنامه ص ۱۰ .

(٤) عجائب المخلوقات ص ٤۹ .

مربوط بدان مفصلا بحث خواهیم کرد.

ب ــ تاریخچهٔ سده در متون(۱) ۱ ـ بعد از اسلام تا آنجا که اطلاع داریم، قدیمترین جشن سده ایکه درتواریخ ذکر آن آمده جشنی است که مرداویج زیاری در سال ۳۲۳ هجری (بنابه اصح اقوال) در شهر اصفهان گرفته است و مورخینی چون ابن ایثر و ابی الفدا و ابن مسکویه و ابن خلدون از آن یاد کرده اند و نیز در کتاب الحضارة الاسلامیه فی قرن الرابع الهجری» (۲) بدین قسمت اشاره شده است و ما اینک شرح آن جشن را بنقل از کتابهای بالا یاد میکنیم. چون شب میلاد یعنی شب آتش افروزی (سال ۳۲۳ هجری) فرا رسید(۳) مرداویج دیلمی بفرمود تا هیمهٔ بسیار از کوهها و اطراف بیاوردند و بردو جانب دشت معروف بزنده‌رود (زرین رود، جرین) پشته‌ها وتوده های بزرگی از هیزم تشکیل داده و برفراز کریم کوه که مشرف باصفهانست از دامنه تا فراز کوه همه جا هیزم و خار بسیار چیدند چنانکه چون آتش درآن هیمه‌ها میزدند همهٔ کوه سراپا آتش میشد و همچنین در اطراف شهر توده های دیگری از خار و هیمه و گز گردآوردند و سپس بجمع آوری نفت و نفت اندازان و بازی گردانان چیره دست فرمان داد و فرمود تا شمعهای بزرگی برپای داشتندو قبه ها و منابری بشکل گنبدها

(۱) برای آگاهی بیشتری رجوع شود به «سده در متون پارسی و تازی» در این مجموعه

(۲) این کتاب را آدم مز تألیف و سپس توسط محمد عبدالهادی ابوریده بعربی ترجمه شده است.

(۳) همهٔ مورخین که از این آتش افروزی نام برده اندآنرا درذیل سبب قتل مرداویج متذکر گشته‌اند.

وهمه‌را کدخداساخت، ونقل دیگر دراین باب آنستکه هوشنگ که اورا پسر چهارم آدم صفی دانند در کوه اصطخر فارس ماری بدید... (مانند آنچه در شاهنامه آمده) .

۶ـ صاحب فرهنگ جهانگیری واضع جشن را کیومرث دانسته ، ازهوشنگ وداستان کشتن مار نیز یاد کرده است(۱)

۷ ـ فرهنگ آنندراج ذیل لغت‌سده نوشته است که ... برخی این جشن را بفریدون نسبت داده و گفته اند:

سده جشن ملوك نامدار است   زافریدون وازجم یادگاراست (۲)

۸ـفرهنگهای‌دیگر مانند سروری‌و بدایع اللغه میبدی‌نیز‌بهمین‌نحو از واضع جشن سخن رانده آنرا بکیومرث و هوشنگ نسبت داده اند.

۹ـ دربلوغ الارب واضع جشن زو پسر طهماسب دانسته شده‌ودر سبب گرفتن این جشن نوشته است که چون افراسیاب رااین پادشاه از فارس بتوران طرد کرد، مردم شادی کردند وجشن گرفتند.(۳)

ازمندرجات زین الاخبار ونوروزنامه وشرح بیست باب وعجائب-المخلوقات‌وفرهنگها ومنابع دیگر چنین بر میآید که برخی واضع این جشن رافریدون میدانند وداستانی نیزاز او دراین باره نقل میکنند ،ولی چون تقریباً همهٔ نویسندگان این کتب داستان مذکوررا در سبب آتش افروزی شب سده‌آورده اند و ابوریحان در آثار الباقیه (ص ۲۲۷) بدان تصریح کرده‌است ، اینست که‌اینجا از ذکرآن‌خودداری‌نموده در فصل

(۱) جهانگیری ذیل لغت سده .
(۲) این شعر از عنصری است و در ذیل عنوان «سده در اشعار پارسی» تمام قصیده آمده است .
(۳) بلوغ‌الارب سید محمد شکری ص ۳۶۵

طعام بودچه مردی‌تنگ‌چشم وبخیل‌بوده است . گروهی دیوانه‌اش خواندند و نیز گفتند که دلش بدرد آمده ومتأثر بود ، باری هرکسی چیزی میگفت و نزدیك بود که‌شورشی بزرگ برپـا شود ،عمید که وزیر او بود ازصورت واقعه آگاهی یافت، بخیمهٔ وی درآمد وبایستاد تابیدارشد وازهیاهوی‌مردم آگاهش کرد، مرداویج‌بیرون آمد وبرخوان نشست وسه لقمه بخورد، سپس برخاست ، باقی خوانرا مردم غارت کردند، ولی برای شراب نوشی‌ننشست و بخرگاه خویش بازگشت و سه روز در لشگرگاه خود بیرون اصفهان بماند وسپس شبی بگرمابهٔ ابی‌علی رستم رفت وآنجا کشته شد.

چیزی که پس از ذکر این واقعه شـایان بحث‌است، اینست که برخی ازمورخین‌چنانکه دیدیم‌این‌واقعه‌را مربوط‌بشب‌میلاد میدانند(۱) و ابن اثیر باتصریح باینکه کشته شدن مرداویج در شب‌میلاد بوده است ، اضافه میکند که‌آن‌شب‌آتش افروزی بود ولی‌درمجمل‌التواریخ‌وتجارب‌الامم صریحاً آمده که مرداویج‌درشب سده کشته‌شد وعین‌عبارت مجمل‌التواریخ درین باره چنینست(۲) « ... پس مساعدت دولت چنان افتاد که **شب سده** مرداویج را غلامان درگرمابه رستم بکشند در ماه ربیع‌الاخرسنهٔ اثنی‌و عشرین وثلثمائه . » وعبارت تجارب الامم چنین است : « لما حضرت لیلة الوقود التی تُعرف بالسذق ... » و نویسندهٔ کتاب « الحضارة » نیز بدین اختلاف مورخین اشاره کرده است (۳) بهر حال از شرح واقعه و طرز

---

(۱) کامل التواریخ ج ۸ ص ۹٤ ابن خلدون ج ٤ ص ۹ ٤۲ ابوالفداح ۲ ص ۸۷ الحضارة‌چاپ مصر ص ۲٤۲—۲٤۰

(۲) مجمل التواریخ چاپ تهران ص۳۹۰.

(۳) الحضارة ص ۲٤۰ .

وکوشکهای بزرگ‌از تنهٔ درختان (خرما) که با آهن بهم پیوسته شده بود ساختند و درونش‌را بخار ونی انباشته دور از جایگاه‌وی قراردادند، باری در آنحوالی کوه و تپه ای نماند که برفرازش هیزم و خار و بوتــه برای آتش افروزی نریخته باشندو بفرمود که هزاران پرنده از زاغ و زغــن شکار کنند و بالهایشانــرا بنفت اندوده، دانه های گردوی پرازنفت‌وقیر یا خاشاك‌رابمنقار یا پاهایشان بسته آتش زنند و در مجلس خاص خویش شمعها و تندیسها وستونها واشکالی که از شمع و موم ساخته شده بود نصب کرد. چنانکه مانند آن‌کس ندیده بود تا آتش افروزی درکوهها وبیشه‌هــا و نشستگاه وصحرا وبر پرندگان دریك آن‌باشد.

پس برای او خوان بزرگی در دشتی کــه بخانه اش راه داشت بگستردند و هزاران گوسفند وگاو ومرغان بسیار که از ده هزار فزون‌بود بریان کردند و با حلوای بسیار بر آن خوان بنهادند و مجلس را بسیــار بیاراستند. چون‌این کارها پایان یافت، هنگام آن رسید کــه مرداویج به مجلس آید و با مردم بخوان نشیند و شراب نوشد، در پایان روز وی از خانه بدرآمد، تنها وبیغلامانــ ورجال سوار شد و بگرد آن‌سماط بگردید و بدان هیزمها بنگرید، ازجهت پهناوری دشت، آن بساط وجشن باشکوه در دیده اش ناچیز وخرد آمد، دلتنگ وخشمگین گشت، وبتهیه کنندگان آن بساط دشنام داد و لعنت فرستاد، روی بگردانید و فرود آمد، و بخرگاه درون شد وبخفت، باری کسانیکه در خدمتش بودند بترسیدند و هیچکس را یارای آن نبود که باوی سخنی گوید. پس بزرگان وامیران گردآمدند و در این باره شوری‌پیوستند. برخی گفتند که خشم وی ازجهت‌بسیاری

سال است یکیست ، زیرا یلدا لغت سریانیست ودرآن زبـان درست بمعنی میلاد عربی استعمال شده که عبارت از ولادت عیسی باشد و در اصطلاح نجوم آخرین شب پائیز یا نخستین شب زمستانست ودراز ترین شبهـاست درهمهٔ سال. درفرهنگ سریانی بانگلیسی تألیف (Pyne-Smith) یلدا بـا نوئل (noël) تطبیق شده است و از برخی اشعار پارسی رابطهٔ بین [میلاد] مسیح وشب یلدادرك میشود ، از آنجمله معزی گوید : (۱)

ایزد دادار مهر وکین توگوئی ازشب قدرآفرید واز شب یلدا
زانکه بمهرت بود تقرب مؤمن زانکه بکینت بود تـفاخر ترسا

برهان قاطع از روی اینگونه اشعار تصور کرده که یلدا یکی از ملازمان عیسی بوده است ولی چنین اسم خاصی در کتب ثقهٔ اسلامی از قبیل معارف « ابن قتیبه » که عیناً از توراة و انجیل استفـاده کرده است دیده نمیشود. (۲)

امّا نکته ای که جای تأمّل است اینستکه بنـقل ابی الفدا وابن اثیر آتش افروزی درشب سده یا (میلاد) بوده و پس ازآن شب مرداویج سه روز درخرگاه خود بیرون اصفهان مانده وسپس بشهررفته ودرگرمابه کشته شده است. وبدینطریق ملاحظه میشود که میان شب آتش‌افروزی وکشته‌شدن مرداویج چند روزی فاصله پیدا میشود و حـال آنـکه مجمل التواریخ قتل ویرا صریحاً درشب سده ذکرکرده است ، ازاین اختلاف شاید بتوان حدس زدکه آتش افروزی درشب « نو سده » وکشته شدن مرداویج در شب سده بوده است ، چه اختلاف این دو واقعه تقریباً معادل اختـلاف

(۱) دیوان معزی چاپ آقای اقبال ص ٤١
(۲) از افادات استاد علامه آقای قزوینی

آتش افروزی و تصریح مجمل‌التواریخ و تجارب‌الامم و اشارهٔ ابن اثیر (بشب آتش افروزی) بخوبی برمیآیدکه این اتفاق باید مربوط به(سده) باشد زیرا ابن اثیر خود در وقایع سال ٤٨٤ که ازآمدن ملکشاه‌بیغداد و بر پا داشتن جشنی سخن میراند و ذکرش‌خواهدآمد نوشته است که چون **شب میلاد** فرارسید جشن گرفتند و شعرا در توصیف آن شب‌اشعاری سرودند واز آنجمله مطرّز شاعر قصیده‌ای سرود [بدین مطلع :]

وکل‌نار علی‌العشاق مضرمة　　　من‌نارقلبی‌اومن **لیلة السذق**

وچنانکه دیده میشود ، شاعر درقصیدهٔ خود که بقول ابن اثیر دروصف شب‌میلادسروده‌است،آشکارا از« سَذَق» (سده) نام‌برده وبدین ترتیب شکی باقی‌نمیماند که مراد مورخان‌درین‌مورد ازشب‌میلاد همان شب‌سده‌است؛ چه شب میلاد در پیش آنان مشهور بوده و آنرا بخوبی می شناخته اند؛ چنانکه ثعالبی در کتاب ثمارالقلوب (١) می نویسد که شب میلاد شبی است‌که عیسی در آن متولد شده است ودردرازی‌بدو مثل زنند،ابونواس گفت :

یالیلة المیلاد هل عرفت　　　اسهرمنی‌عاشقاً مذکنت

الم اصابرك فما صبرت　　　حتی بدت غرّة یوم السبت

وعبیدالله‌بن عبدالله طاهر گفت :

مضت لیلة المیلاد اطول لیلة　　　واقصرها هذان مختلفان

فطالت بمعنی‌واحدوتقاصرت　　　بقرب حبیب واجتماع سنان

باید دانست که میلاد و«بلدا» که بنابر مشهور درازترین شبهای

(١) ثمار القلوب چاپ مصر ص ٥٠٩-٥٠٨

زیان کسان از پی سود خویش بجویند ودین اندر آرند پیش

وعنصری در قصیده‌ای که درمدح این پادشاه دارد و بدین مطلع است:

خدایگـان بزرگ آفتاب دولت دین

امام عصر خداوند خسرو ذوالمن (۱)

بدین قسمت صریحاً اشاره کرده میگوید :

خدایگانا گفتم کـه تهنیت گویم بجشن دهقان آیین زینت بهمن

که اندرو بفروزند مردمان مجلس بگوهری که بود سنگ و آهنش معدن

تا آنجا که میگوید :

تو مرد دینی و این رسم رسم گبرانست

روا نباشد بر رسم گبرکان رفتن

جهـانیان برسوم تو تهنیت گویند

ترا برسم کسان تهنیت نگـویم من

۴ ـ مسعود غزنوی این جشن را بار دیگر زنده کرده است ، چنانکه فرخی در مدح وی گوید(۲) :

جشن سده و سال نـو و ماه محـرم

فرخنده کـناد ایزد برخسرو عالـم(۳)

ودرقصیدهٔ دیگری که درمدح امیرنصر یوسف بن ناصر الدین است گوید:

از پی تهنیت روزنو آمد برشاه سدهٔ فرخ روزدهم بهمن ماه (۴)

(۱) دیوان عنصری چاپ قدیم تهران ص۱۰۲.

(۲) تـاریخ سرودن این قصیده از اینکه بسال نو(سال هجری) و مـاه محرم تصریح کرده است با در نظر گرفتن جشن سده ای که مسعود در اواخر ماه صفر سال ٤٢٦ بر پا کرد باید سال ٤٢١ یا ٤٢٢ باشد.

(۳)صفحه ٢٤١ـ٢٤٠ دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی.

(٤) همان چاپ ص ٣٥٦

زمانی‌سده و بوسده است؟ ویا اینکه باید درگفتهٔ مجمل‌التواریخ تردید کرد.

۲ ـ (۱) در پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم از شعرهای عنصری‌وفرخی‌دلایلی راجع برواج جشن‌سده میتوان بدست آوردبدینگونه که محمود غزنوی نخست بدین جشن روی‌آورده وشعرادروصف آن ومدح سلطان قصیده هائی ساخته اند چنانکه عنصری گوید:

سده جشن ملوك نامدار است
زافریدون واز جم یادگار است (۲)

و فرخی درمدح وزیر وتهنیت جشن سده قصیدهٔ بسیارزیبائی دارد که مطلعش اینست:

گرنه آیین جهان ازسرهمی دیگر شود
چون‌شب تاری‌همه ازروزروشن‌ترشود (۳)

۳ ـ ولی درآغاز قرن پنجم یعنی پایان پادشاهی محمود (بدون اینکه بتوان تاریخ آنرا تعیین کرد) این جشن متروك مانده و دلیلش چنانکه‌ازشعرعنصری بر میآید اینست‌که پیروی‌ازآیین‌باستانی‌باروش‌محمود ویابتعبیر بهترباسیاست‌او که برای پایداری پادشاهی‌خودنظرعامهٔ‌مسلمین‌را ازراه ترویج‌دین‌وفتوحاتی که رنگ مذهبی‌داشته است‌جلب میکرده، موافق نبوده است و سیاست محموددرست مصداق‌این‌شعر فردوسی بوده که‌گویا هم درین باره سروده است:

---

(۱) تاریخ بخارا (ص۳۲ چاپ‌تهران) از آتش افروزی‌شب‌سوری که‌درزمان امیر سدیدمنصوربن نوح (۳۶۶ — ۳۵۰) واقع‌شده نام میبردولی‌چون مربوط بجشن سوری است در تحت عنوان مذکور از آن نام خواهیم برد.

(۲) دیوان عنصری چاپ‌قدیم تهران ص ۷.

(۳) دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۵۱ — ۴۹.

۷- پل شوارتز در کتاب خویش (۱) بنقل از احسن التقاسیم (ص۴۵/a دیباچه) آورده که مقدسی جشن سده و ظاهراً نوروز را در عدن دیده است. و بعقیدهٔ وی این جشنها مرسوم ایرانیانی بوده که بدانجا مهاجرت نموده بودند.

همین مؤلف در کتاب خویش آورده است که شاعری بشب سده در همدان گواهی میدهد بدینگونه: «وقتیکه نود روز بعلاوه نه‌شب که رویهم رفته یکصد کامل میشود، گذشت، اینچنین مینامندآ نشب را.» وشاعر دیگری (یاهمان شاعر) شب آتش افروزی همدانرا که مردم گرد آتش پای کوبی میکنند و میرقصند وصف کرده است بدینگونه: «مردم مانند سپاهی نمودار میشوند و جائیکه آتش افروخته شده بجنبش آمده، اینطرف وآ نطرف میروند، در حالیکه در همانروز هنگام طلوع آفتاب کوس نواخته میشود و این مردم انبوه با لباسهایشان داخل میدان میشوند وبسیاری از آنها طبلهای دستی دارند و میکوبند و اینطور بنظر میآید که جمعیت از غایت انبوهی از جای نمی‌جنبد بلکه موج میزند.» ولی چون نام شاعر یا عین شعر آنانرا مؤلف در کتاب خود نیاورده است بدینجهت معلوم نشد که دو شعر فوق از کیست و مربوط بچه زمانیست. پل شوارتز سر انجام افزوده است که شاید این جشن که بقول دیگران در دهم بهمن است (تقریباً ۳۱ ژانویه) رابطه ای با شمع افروزی کاتولیکها که در دوم فوریه برپا مشود داشته باشد.

۸ - امام ابوحامد غزالی (۵۰۵ - ۴۵۰) در کتاب کیمیای سعادت (۲)

(۱) Iranim Mittel Alter. Paul Schwarz. S. 526 - 527 Leipzig 1932

(۲) چاپ هند ص ۱۸۹ - ۱۸۸. اطلاع ما از مندرجات کتاب کیمیای سعادت دراین باره از حاشیه ایست که آقای همائی برصفحهٔ ۲۵۹ کتاب التفهیم نگاشته‌اند

و منوچهری کـه در سال ۴۲۰ هجری بخدمت مسعود پیوسته، در قصیدهٔ بسیار زیبائی کـه در مدح این پادشاه دارد بدین رسم اشاره کرده است، مطلع قصیدهٔ وی اینست: (۱)

بر لشکر زمستان نوروز نامدار کرده است رای تاختن وعزم کارزار

ودر قطعهٔ دیگر گوید: (۲)

آمد ای سید احرار شب جشن سده شب جشن سده را حرمت بسیار بود

ودر قصیده ای دیگر باتش افروزی ورسم شراب نوشی شب سده اشاره کرده گوید: (۳)

ساقی بیا که امشب ساقی بکار باشد

زان ده مرا که رنگش چون جلنار باشد (۴)

۵ ـ ابوالفضل بیهقی (۴۷۰ـ۳۸۵ هجری) در تاریخ خود (۵) ذیل وقایع صفر ۴۲۶ هجری، شرح مستوفائی راجع بجشن سده ایکه مسعود غزنوی گرفته است، آورده. وما عین عبارت اورا در تحت عنوان « سده در متون پارسی » نقل خواهیم کرد.

۶ ـ در کتاب الحضارة الاسلامیه بنقل از کتاب المنتظم ابن جوزی (ص ۱۹۲) آمده است که: «درسال ۴۲۹ هجری» (۱۰۳۸ میلادی) گروهی از اهل عُکبرا در شب میلاد بنـا بعادت خود برای آتش افروزی گرد آمدند. (۶)

(۱) دیوان منوچهری چاپ پاریس ص ۴۲
(۲) همان چاپ ص ۲۱۸
(۳) همان چاپ ص ۳۱
(۴) برای اطلاع بقیهٔ اشعار رجوع شود بعنوان «سده در اشعار پارسی»
(۵) تاریخ بیهقی چاپ آقای نفیسی ص ۴۲۶ـ۴۲۵
(۶) الحضارة چاپ مصر ص ۲۴۰

میآرند.» (۱)

۱۱- عمعق بخارائی (متولد ۴۴۰ یا ۴۵۰ و متوفی در ۵۴۲ یا ۵۴۳) در قصیده‌ای بمطلع زیر متذکر جشن سده شده است:

خیال آن صنم سر و قد سیم ذقن

بخواب دوش یکی صورتی نمود بمن (۲)

۱۲- همچنین شاعران دیگری چون خاقانی و ازرقی از سده نام برده و اشاره‌ای بدان کرده اند ولی چون اشعار ایشان گواه رواج جشن سده در عصر خودشان نیست، بدینجهت تنها شعرشانرا در قسمت «سده در اشعار پارسی» خواهیم نگاشت.

۱۳- میان زرتشتیان ایران بویژه در کرمان این رسم از دیرباز برجای مانده و تا آنجائیکه پیران سالخورده از پدران و نیاکان خویش بیاد دارند در کرمان بتفاوت محل همه ساله برگزار میشده‌است، زمانی در قنات غستان (کهن غستان) درسی و سه کیلومتری جنوب شهر کرمان (نزدیك ماهان) (۳) وگاهی بعلت بروز تعصب مذهبی درنقاط مختلف به توسط افراد ساکن هر کوی، دریکی ازمنازل، وهنگامی نیز (از چهل سال پیش) درباباکمال که درهشت کیلومتری شمال شرقی کرمان ودردامن کوهی واقعست برپامیشده (۴) و پس از آن نیز قریب سی سال است که در محل

---

(۱) نوروزنامه ص ۱۰

(۲) دیوان عمعق چاپ تهران ص ۲۹

(۳) این قسمت از اطلاعات موبد بهمن اشیدری که قریب هفتاد سال دارند استفاده شد.

(۴) این قسمت از اطلاعات آقای شهریار خسرو راوری که درحدود شصت سال دارند استفاده شد.

خوددرباب منکرات که غالبست‌درعادت، ازسده نام برده وقول‌وی یکی از دلائلیست که جشن‌سده‌درعهدسلجوقیان‌همچنان معمول بوده است وماعین گفتهٔ اورا درتحت عنوان «سده در متون پارسی»نقل خواهیم کرد.

۹ـ ملکشاه سلجوقی (٤٦٥ــ٤٨٥) درشب ۱۸ ذی‌الحجه‌سال ٤٨٤ هجری دربغداد جشن سده گرفت وتفصیل آن بنقل‌ازکامل التواریخ ابن اثیر چنین‌است(۱):

در ماه رمضان سال ٤٨٤ ملکشاه ببغداد رسید (سفردوم) و در دارالملك فرودآمدویاران پرا کندهٔ اونیزفرود آمدند وبرادرش تاج‌الدوله تتش‌وقسیم‌الدولة آقسنقر فرمانفرمای حلب ودیگر بزرگان از اطراف بوی پیوستند وجشن(میلاد)را دربغداد برپاداشته درشکوه ونیکوئیش بکوشیدند بدانگونه که گویند مردمان بغداد تا بدانهنگام چنان ندیده بودند وبیشتر شاعران آن شب را توصیف کرده اند، از آنجمله مطرّزقصیده ای سروده بدینگونه :

و کل نار علی(۲) العشاق مضرمة

من نار قلبی اومن لیلة السذق(۳)

۱۰ـ حکیم عمرخیام نیشابوری (متوفی علی المشهور در ۵۱۷) درکتاب نوروز نامه‌ای که بدو منسوبست صریحاً نوشته که: «.... هرسال تا امروز آیین آن پادشا هان نیك عهد در ایران و توران بجای

(۱) کامل التواریخ ج ۱۰ ص ٦۹.

(۲) آقای همائی در حاشیه ص(۲۵۷ــ۸) کتاب التفهیم این‌مصراع را نقل کرده و آنرا از مطرزی شاعر دانسته‌اند و بجای کلمهٔ «علی» نیز «من» نقل کرده اند

(۳) برای اطلاع ازبقیهٔ این اشعار رجوع شود بعنوان «سده درشعر تازی»

کرده باشد، بدینجهت ناگزیریم که تنها از اطلاعات سالخوردگان و کسانیکه خود ناظر این جشن بوده اند استفاده و در زیر بدانها اشاره نمائیم .

۱ ـ **کردستان** ـ در کردستان (ناحیهٔ رواندوز) از شب چلهٔ کوچك (که منطبق باشب سده است) هرشب چهارشنبه‌را (تاچهارشنبه سوری) آتش افروزی‌میکنند و بیرون میروند. (۱)

۲ ـ **شبستر** ـ در شبستر جشن آتشی را که ازپنجاه روز بعیدنوروز مانده آغاز میشده و هرشب چهارشنبه (تا شب چهار شنبه سوری) بپای میگشته است « نداره ـ Nadâra » میخوانده اند.

تا پانزده سال پیش، این جشن در شبستر مرسوم بوده است بدین‌طریق که بوته های‌مو را برای آتش افروزی گرد میآورده اند و نیز در کوزه ها باروت ریخته بدانها آتش می افکنده اند وگاهی‌هم‌فشفشه بهوا پرتاب مینموده اند ودر سالهای اخیرتفنگ نیز خالی‌میکرده‌اند، گذشته از این رسم بوده است که دیگ شام خانواده هارا بدزدی برند، ترانه زیر در این جشن خوانده میشده است :

«ندارَ، ها ندارَ — شا گلدی قندهارَ»

اگر چه این جشن نام ویژه ای دارد ولی بقرینهٔ آتش افروزی و اینکه درست پنجاه روز بنوروز مانده یعنی درست مطابق سده شروع میشده، شکی نمیماند که نخستین آتش افروزی ایشان همان جشن سده بوده است .

۳ ـ **خور** ـ دردهکدهٔ «خور» که مرکز بخش‌جندق و بیابانك است(۲)

(۱) از مقالهٔ « چهارشنبه سوری» آقای نفیسی درشماره ۱۱ سال اول مجله مهر

(۲) این بخش میان کویر نمك و کویر مرکزی ایران واقع میباشد.

معروف به « شاه مهر ایزد » که درشمال شهر کرمانست همه ساله این جشن بپامیشود ومامراسم آنراازاین پیش بتفصیل نگاشتیم. (۱)

۶- سده درعصر حاضر

این قسمت بدوبخش تقسیم میگردد: یکی سده نزدزرتشتیان ودیگری سده دردیگرشهرستانهای ایران.

الف ــ جشن سده نزد زرتشتیان - جشن سده نزد زرتشتیان، امروزه منحصر بکرمان وتهران است.

۱ ــ کرمان- جشن سده در آنسرزمین ازدیرباز معمول ولی بعلت رعایت مقتضیات دینی و پرهیز کردن از تعصبات مذهبی هر سال بتفاوت محل برپا میشده است ومابیش ازاین بتفصیل در این باره سخن راندیم وبتکرار نیازی نیست.

۲ ــ تهران ــ چنانکه اشاره کردیم این جشن در تهران نوبنیاد است یعنی چند سالیست که درسالن ومحوطهٔ دبیرستان فیروزبهرام بابرنامهٔ ویژه ای اجرا میشود.

جشن سده در دیگر شهرستانهای ایران ــ این جشن را تا چندسال پیش در شبستر (شمال تبریز) و کردستان (در ناحیه رواندوز) و خور (مرکز بخش جندق و بیابانك) و اصفهان (تنها یکنفر شاعر) میگرفته اند ولی امروزه تصور میرود که متروك شده و سیل تمدن نوبن شمع هستی و آتش درخشان این آیین و رسم باستانی را خاموش وافسرده

(۱) مجموع اطلاعاتی که در بارهٔ جشن سدهٔ کرمان در این قسمت نگاشتیم از نامه ای که آقای جمشید سروشیان خطاب بآقای پورداود نگاشته اند استفاده شد.

ازسالها، بلندی این برج هیزمین بهفت هشت گز میرسید. در اینهنگام مردم دهکده بتدریج جمع میشدند، از آن پس از چندین سوی باینکوه هیزم آتش در می‌افکندند وبرمی افروختند... وقتی هیزمها سوخت و شعله‌اش فرونشست، ازاینسوی آتش بدانسوی می‌جهیدند وبزبان محلی میگفتند:

«پنجه وپنج به نوَری، سدبغله.» یعنی پنجاه وپنج روز بنوروز و سد روز تا بدست آمدن غله است.»

٤- **دراصفهان** نصرالله‌ابن ابوطالب عادل اصفهانی ملقب بملك‌الادب و متخلص بصبوری (متولد در پنجم ذی‌القعده سال ۱۲۷۹ قمری) شخصاً درخانه خود این جشن را بپا میداشته‌است وقصیده‌ای‌نیز دربارهٔ جشنی‌که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی گرفته بود سروده است (۱)

***

٥- سده درمتون فارسی (۲)

۱- (از کتاب التفهیم بیرونی): (۳)

«سده چیست؟ آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم روز بود و اندر شبش که میان روز دهم است و روز یازدهم آتشها زنند بگوز و بادام وگرد برگرد آن شراب خورند و لهو و شادی کنند

(۱) برای اطلاع بأحوال این شاعر و قصیدهٔاو رجوع شود به مجلهٔ ارمغان شمارهٔ ۷ سال ۱۲ ص ۵۰۳ تا ۵۰۷

(۲) درذیل این عنوان تنها متن کتبی که تا قرن هفتم هجری تالیف یافته اند نقل‌شده‌است وبدیهی است که بذکر کتب متاخر ترازقرن هفتم چون ازهمین منابع اقتباس شده اند نیازی نیست.

(۳) التفهیم چاپ آقای همائی ص ۲۵۷

جشن‌سده معمول بوده و ماشرح آنرا از یادداشتی که آقای حبیب یغمائی در این باره برای انجمن ایرانشناسی نگاشته اند عیناً نقل میکنیم :

«.... اما راجع بجشن‌سده آنچه را که با کمال سادگی حکایت میکنم مربوط بسی وهشت سال پیش است که من در آنموقع هشت ساله بودم و بمکتب میرفتم .... از روز اول بهمن همهٔ شاگردان مکتب خودرابرای برپا داشتن جشن سده آماده میکردیم . دهکدهٔ ما « خور » چند مکتب خانه داشت و تمـام دانش آموزان در حدود یکصد وپنجاه نفر میشدنـد. بعضی سالها هرمکتب خانه جداگانه جشن سده برپا میکرد و البته میـان آنها رقابت بود وهریك میکوشید ، جشنی که برپـا میدارد آبرومند تر باشد و بعضی‌سالها نیز توحیدمساعی میکردند وجشن‌عظیمی میساختند ... باری از دو سه روز پیش از جشن ، ما شاگردان همه روزه لیف و تبری باخودبرداشته‌بصحرامیرفتیم‌وازبوته‌های‌ترخ« Terkh »وقیچ« Ghitch » و «تاق» و «اِشنون» وامثال آن پشته‌ای فراهم‌آورده بردوش میکشیدیم و بدهکده میآوردیم .

بسیاری از این کودکان فرزندان بزرگان‌محل بودند ووسیلهٔبارکشی از استر وخر داشتند ، یعنی مجبور نبودند هیزم را بدوش بکشند ، ولی گویا از زمانهای بسیار پیش ، ازنظر احترام وتقدیس مقررچنین بوده کـه هیزم جشن سده را هرکسی بدست خود دربیابان فراهم کند و بدوش‌خود از بیابان بدهکده بیاورد.

.... روز پنجم بهمنماه از بامداد آموزگاران و دانش آموزان در محوطهٔ وسیعی کـه « لرد Lard » مینامند و باراندازِ پشته‌های هیزم بود جمع میشدند و بوته ها را بهم فشرده بشکل‌برج برسرهم مینهادند ، دربعضی

پنجاه روز و پنجاه شب ، بر این سبب سده نام کردندش ، اما سبب آتش افروختن اندروی آنست که اندر آن شب ارمائیل که وزیر بیوراسب بود مردی نیکونیت بودوچون ضحاك هر روز دو مرد از بهر ماران خویش کشتن فرمود ، این ارمائیل از آن دو مرد یکی را بکشتی و یکی را رها کردی واورا گفتی تاازجهانیان پنهان‌شدی بجائی که کس خبرایشان نیافتی و چون افریدون بر ضحاك ظفر یافت . این مردمان آزادکردهٔ ارمائیل‌سد مردم‌شده‌بودند وهمه‌اندر کوه دماوند پنهان بودند ارمائیل‌پیش افریدون‌آمد و بدوتقریب کرد واین با وی بگفت . افریدون اورا استوار نداشت، پس ثقهٔ خویش‌را افریدون بدان کوه فرستاد تا بنگرد و حقیقت کند واوراخبر دهد وارمائیل بفرمود تا آن‌مردمان متنکرهر کسی‌آتشی جداگانه‌بیفروختند پس صد آتش بیفروختند، چنانکه همه را افریدون بدید وبدانچه ارمائیل شفقت کرده بود در حق آنان افریدون بستود و ولایت دماوند به ارمائیل داد ، تا بدین غایت هنوز فرزندان او دارند . »

۳ ــ (از تاریخ بیهقی): (۱)

« امیر فرمودتا سرا پرده برراه مرو بزدند بر سه فرسنگی لشگرگاه و سده نزدیك‌بود . اشتران سلطانی را و از آن همهٔ لشگررا بصحرابردند وگز کشیدن گرفتند تا سده کرده آید و پس از آن حرکت کرده آید وگز می‌آوردندو درصحرائی که جوی‌آب‌بزرگ بود پراز برف، می‌افکندند تا به بالای‌قلعتی‌برآمد و چهارطاقها بساختندازچوب، سخت بلند وآنرا بگز بیاگندند و گز دیگر جمع کردند که سخت بسیار بود و بالای کوهی

(۱) بیهقی چاپ آقای نفیسی ص ۵۳۸ .

و نیز گروهی از آن بگذرند بسوزانیدن جانوران. و اما سبب نامش چنان است که از او تا نوروز پنجاه روزاست و پنجاه شب و نیز گفته که اندراین روز ازفرزندان پدر نخستین صدتن تمام شدند و اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیوراسب توزیع کرده بود برمملکت خویش دو مرد هر روزی تا مغزشان برآن دوریش نهادندی که بر کتفهای او برآمده بود و او را وزیری بود نامش ارمائیل ، نیك دل و نیك کردار ، از آن دو تن یکی را زنده یله کردی و پنهان او را بدماوند فرستادی و چون افریدون اورا بکوافت ، سرزنش کرد و این ارمائیل گفت توانائی من آن بودکه از دو کشته یکی را برهانیدمی و جمله ایشان از پس کوهند ، پس باوی استواران فرستاد تا بدعوی او نگرند "او کس پیش فرستاد و بفرمود: تا هر کس بر بام خانهٔ خویش آتش افروختند زیراك شب بود و خواست تا بسیاری ایشان پدید آید ، پس آن بنزدیك افریدون بموقع افتاد و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاندو مسمغان نام کرد ای مه مغان و پیش از سده روزیست او را « برسده» گویند ونیز «نوسده» وبحقیقت ندانستم از وی چیزی ».

۴ـ(از کتاب زین الاخبار گردیزی)(۱):

«(لب) واین برسده را بوسده (کذا) نیزخوانند و او پیش ازسده به پنج روز باشد. (لج)ـ و سدهٔ بزرگ چنین گویند مغان که اندرین روز سد مردم تمام شده بود از نسل میشی و میشیانه و ایشان دو مردم نخستین بودند ، چنانکه مسلمانان گویند آدم و حوا ، مغان را آن دو تن بسودند وباز بعضی گفتند میان این روز و میان نوروز صدشبان روز بود یعنی

(۱) زین الاخبار گردیزی نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی ورق a/b ۱۷۱

۶ ــ (از مقدمة‌الادب) تألیف ابوالقاسم محمد بن‌عمر زمخشری (۴۶۷ ـ ۵۳۸) (۱)

« لیلة السذق، شب سده و آن شب چهلم زمستانست . »

۷ (ازمجمل التواریخ والقصص) : (۲)

« . . پس از آن مرداویج باصفهان آمد و خواست که با ایشان (علی بوئی و لشگریان او) حرب کند و سپاه فرستد تا علی برادرش حسن بوئی را پیش وی فرستاد بنوا و طاعت داری نمود، پس مساعدت دولت چنان افتاد که **شب‌ صده** (همچنین) مرداویج را غلامان در گرمابهٔ رستم بکشتند در ماه ربیع الاخر سنهٔ اثنی وعشرین وثلثمائه و حسن بوئی بگریخت از زندان بجانب شیراز رفت و از آن روزگار باز رسم صده بگذاشتند. »

۸ ــ (ازعجائب المخلوقات قزوینی) : (۳)

« . . .یه در این روز عیدسده گویند و آن ازمادر **اردشیر بابك** است و گویند زمستان از دوزخ درا ینروز بدنما آمد و در این روز و شب مردم آتشها افروزند و طعامها سازند . حیوانات را بگیرند و آتش دربافتهای گیاه زده بپای ایشان بندند وبشب در صحرا افکنند ».

۹ــ (ازدبستان المذاهب):

محسن فانی در کتاب «دبستان‌المذاهب» در شرح حال موبدهوش (هوشیار) متوفی در ۱۰۳۶ آورده است :

« موبد هوشیار عالم صوری و معنوی است، دانش ظاهری وباطنی

(۱) مقدمة الادب ص ٤ چاپ لیپزیك

(۲) مجمل التواریخ چاپ آقای بهار ص ۳۹۰.

[۳] عجائب المخلوقات ص ٤۹

(٤) دبستان المذاهب چاپ بمبئی ص ۳۷

بر آمد و آلت بسیار و کبوتر و آنچه رسم است از دارات این شب بدست کردند ... و سده فراز آمد، نخست شب امیر بر آن لب جوی آب که شراعی زده بودند بنشست و ندیمان و مطربان بیامدند و آتش بهیزم زدند و پس از آن شنودم که قریب ده فرسنگ فروغ آن آتش بدیده بودند و کبوتران نفط اندود را بگذاشتند و ددگان برف اندود آتش زده دویدن گرفتند و چنان شده بود که دیگر آن چنان ندیدم و آن شب بخرمی بپایان آمد ... »

۴ ــ (از کیمیای سعادت) (۱):

(درباب منکرات که غالبست در عادت گوید) :

« ... و منکرات بازار ها آن بود که بر خریده دروغ گویند و عیب کالا پنهان کنند و در کالا غش کنند و چنگ و چغانه و صورت حیوانات فروشند برای کودکان در عید و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نوروز و بوق سفالین برای سده، و آنچه را برای سده و نوروز فروشند چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خریش حرام نیست، اما برای اظهار شعار گبران حرامست. »

۵ ــ (از نوروزنامه) . (۲):

وهمان روز که ضحاك را بگرفتند و ملك بروی (یعنی فریدون) راست گشت جشن سده بنهاد، و مردمان که از جور و ستم ضحاك برسته بودند، از جهت فال نیك آنروز را جشن کردندی، وهر سال تاامروز آیین آن پادشاهان نیك عهد در ایران و توران بجای می‌آرند ... »

---

(۱) کیمیای سعادت چاپ هند ص ــ ۱۸۹ ــ ۱۸۸.

(۲) نوروزنامه چاپ آقای مینوی ص ۱۰.

٦ـ سده در متون عربی

۱ ــ از (**مختصر کتاب البلدان**) (۱) تالیف ابی‌بکر احمدبن‌محمد همدانی معروف بابن فقیه :

« .... و مضی افریذون الی مملکته و وکل ارمائیل بحفظ البیوراسف و غذائه و کان یذبح له فی کل یوم نسمتین یتغذی بدماغهما ، فکان ارمائیل یتحوب من ذبح الناس فتلطف فی استنقاذهم و یحتسب الاجر فی اطلاقهم من القتل فمضی الی قریة تسمی مندان ... و کان ارمائیل یطلق الاساری ویسکنهم الجبل الغربی من قریة مندان فبقی علی ذلك من احواله ثلثین حولا یعتق الاساری....فکان کلما اعتق اسیراً اعطاه داراً واسکنه الجبل الغربی وامره ان یبنی لنفسه بنیاناً ففعل ذلك وقبض الله لارمائیل مطلسما اتاه فقال ان انا طلسمت الطعام الذی تغذی به هذا الملعون و حبسته فی جوفه الی انقضاء مدته یتغلغل فی جوفه و یرتفع الی صدره و یجری فی لهواته فاذا هم بقذفه منعته من ذلك ما انت صانع بی قال سل ما احببت، قال ان انتك ریاسة الناحیه اشرکتنی فی ریاستك ونعمتك و عقدت بیننا قرابه لاتنقطع فضمن ارمائیل له ذلك فطلسم مأکول الملعون و مشروبه فی جوفه فهو یتغلغل فی صدره الی انقضاء ایامه وتناهی خبر الاسراء الی افریذون فسر بذلك سروراً شدیداً و مضی نحوالجبل و تقرر عنده فعل ارمائیل فحباه و عقد له التاج و رفع درجته و سماه المصمغان و قال له بالفارسیه : «وس مانا کته آزاذ کردی» (۲) ای کم من اهل

(۱) مختصر کتاب البلدان چاپ لیدن ص ۲۷۶-۲۷۵ (تالیف در حدود سال ۲۹۰ هجری).

(۲) یعنی : بسی خانمان که تو آزاد کردی .

اندوخته، مترجم **جشن سده** است و جامعیت او، از آن کتاب آشکار میگردد.»

از این عبارت معلوم می گردد که کتابی توسط موبد هوشیار دربارهٔ جشن سده، یا در موضوع دیگری، منتهی باین نام، تألیف یا ترجمه شده بوده است و ظاهراً این کتاب باید تألیف این شخص باشد چه صاحب دبستان المذاهب مطلب دیگری در جای دیگر از آن نقل میکند و می نویسد که موبد هوشیار در «جشن سده» چنین نگاشته است (۱) و حال آنکه اگر کتاب فوق تالیف او نبود باچنین عبارتی کتاب فوق را بدو منتسب نمی ساخت. (۲)

(۱) دبستان المذاهب همان چاپ ص۲۰٤.
(۲) اگرچه مبنای ما این بود که تنها متن کتبی را که تا قرن هفتم تالیف شده است درج کنیم ولی چون متن این کتاب سندیت دارد نقل شد.

ُحشیت بـالشوك والقصب و صیدت له الغربان و الحدأ و علق بمناقیر ها و ارجلها الجوز المحشو مشاقة و نفطا وعمل بمجلسه الخاص تماثیل من الشمع واساطین عظام منه لم یر مثلها لیكون الوقود فی ساعة واحدة علی الجبال ورؤس الیفاعات و فی الصحراء و فی ا لمجلس و علی الطیور التی تطلق ثم عمل له سماط عظیم فی الصحراء التی ُتبرز الیها من داره جمع فیه من الحیوانات والبقر والغنم آلاف كثیره وزین واحتشد له بمالم تجر العاده بمثله ولما فرغ من جمیع ذلك وضربت مضاربة قریبا من السماط و حضر الوقت الذی ینبغی ان یجلس فیه مع القوم للطعام ثم للشرب خرج من مـنزله وطاف علی سماطه و علی الالات التی ذكرتها للوقود فاستحقرها كلها و استصغرشائنها .

(قال) وذلك لاجل سعة الصحراء ولان البصر اذا امتد فی فضاء واسع ثم انقلب عنه الی هذه الاشیاء المصنوعة استحقرها و ان كانت عظیمة فاغتاظ و بدا فیه من النخوة و الجبریة ماسكت معه ولم یتكلم بحرف و دخل الی خرگاه فی خیمة عظیمة . . . . »

٥ ـ (از ثمار القلوب فی المضـاف والمنسوب) تألیف (١) ثعالبی (٣٥٠ — ٤٢٩) :

[قال المؤلف] «... وحدثنی السید ابو جعفر الموسوی، قال: انشد ابو العباس الربنجنی (٢) لا میر نصر بن احمد لیلة السذق الحـادی والثلاثیـن من الاسذاق التی اقام رسومها قصدة اولها :

(١) ثمار القلوب چاپ مصر ص ١٤٨ — ١٤٧

(٢) دراصل · الارسحی ·

بیت قد اعتقتهم ، فاهل المصمغــان معروفون الی یومنــا هذا بتلك ـ الناحیه . . . . » .

۲ ـ **بدیع الزمان همدانی .** (متوفی در ۳۹۸) :(۱)

« ان ّ عید الوقود لعید افك وا ّن شعار النار لشعار شرك و ما انزل الله بالسذق سلطاناً ولا شر ّف نیروزاً ولا مهرجاناً و انما ّصب الله سیوف العرب علی فروق العجم لما کره من ادیانها وسخط من نیرانها . »

۳ـ **از (مجمل الاصول)** (۲) کوشیار

«روز ابان السذق ، وضعه هوشنك لما ظفر بالتاج وهو ثلث لیال. »

٤ـ **از (تجارب الامم)** (تألیف ابن مسکویه متوفی در ٤۲۱) (۳):

(ذکر السبب فی قتل مرداویج)

«قال الاستاذ ابوعلی احمدبن محمد مسکویه ادام الله نعمته :

حدثنی الاستاذ الرئیس حقاً ابوالفضل ابن العمید رحمه الله انه لما حضرت لیلة الوقود التی ُتعرف **بالسذق** کان یقدم مرداویج قبل ذلك بمدة طویله ًان ُتجمع له الاحطاب من الجبال والنواحی البعیده وًان ُینقل له فی الوادی المعروف بزرین روذ و ما قرب من الغیاض والمحتطب فکان ُیجمع ذلك من کل وجه و امر بجمع النفط والنفاطین والزراقات ومن یحسن معالجتها واللعب بها و تقدم باعداد الشموع العظام المجلسه ولم یبق جبل مشرف علی جرین اصبهان ولا تل ظاهر الاعبیّت علیه الاحطاب و الشوك و عمل علی مسافة بعیده من مجلسه بحیث لایمکن ًان یتاذی بالوقود کهیئة قصور عظیمه من الاجذاع وُضبیت بالحدید الکثیر حتی تماسکت و

(۱) نقل از کتاب امثال وحکم آقای دهخدا ج ۳ ص ۱٦۸٥.
(۲) نقل از مقالهٔ مرحوم تربیت در شماره ۱۱ سال ۱۲ مجلهٔ ارمغان ص ۷٤٥ .
(۳) تجارب الامم جلد ٥ ص ۳۱۱ـ۳۱۰ چاپ مصر

فملكوا عليهم واحدا منهم وقيل بل هو عيد اوشهنج بيشداد لما ظفر بالتاج و يقال ان الشتاء يخرج فيه من جهيم الى الدنيا فلذلك يوقد النار (*) و يبخرون ليد فعوا مضرته حتى صار فى رسوم الملوك فى ليلته ايقادالنيران و تأجيجها و ارسال الوحوش فيها وتطيير الطيور فى لهبها والشرب و التلهى حولها، انتقم الله من كل متلذذ بايلام غيره من الحاسن غير المضرين و قد كانت الفرس بعد زوال الكبس عن شهورهم يرجون انصرام البرد و انقضاءه فى هذالوقت لانهم كانوا يعدون اول الشتاء خمسة ايام تمضى من ابان ماه فيكون آخره لعشره ايام تمضى من بهمن ماه وسمى اهل الكرج ليلة هذاليوم « شب كزنه » اى ليلة العاضة و ذلك لبردها ، وقيل ان سبب فى رفع النيران فى هذه الليلة، ان بيوراسف لماوظف على الناس كل يوم نفرين يطعم ادمغتهما حيتيه كان الموكل بذلك بعداول تقدمه يسمى ازمائيل فكان هذاالموكل يعتق احدالنفرين و يعطيه زاداً و يأمره ان يسكن الجبل الغربى من دنباوند و يبنى لنفسه هناك بنيانا و يطعم الحيتين دماغ كبش بموضع الاسير المخلى يخلطه بدماغ الاخر المقتول، فلما ظفر افريذون بيور اسف امر بازمائيل فاخذ ليعاقبه على قتله الناس فاخبره خبر المعتقين و صدقه عن ذلك وسأله ان يخرج رسولا معه ليريهم اياه، ففعل وامر ازمائيل المعتقين ان يوقدوا النيران على سطوح ديارهم ليرى عدتهم و **كان ذلك فى ليلة العاشرة من بهمن ماه**، فقال له الرسول : كم اهل بيت قد اعتقتهم فجزاك الله خيرا ، و انصرف فاخبر افريذون بذلك فسربه سرورا شديدا وقصد دنباوند بنفسه حتى عاين ذلك ثم شرف

(*) آغاز عبارت بیرونی راجع ببهمن ماه وجشن سده تا علامت ستاره . از نسخه (الاثارالباقیه چاپ زاخو) افتاده وما اینقسمت را ازمقالهٔ ممتع مرحوم تربیت (شماره یازدهم سال ۱۲ مجله ارمغان) درخصوص جشن سده عیناً نقل نمودیم .

مهترا بار (۱) خدایا ملك بغدادا

سدة (۲) سی‌ویکم (*) برتو مبارك بادا

فقطب نصر وجهه وزوی (۳) ما بین (٤) عینه و قال.

« **این شمردن(٥) نی‌جه بایست**» (**) وتنغص بتلك‌الليله ولم يسمع تمام الفصيده ولم بسدق بعد ها ای لم يدر عليه الحول حتى مات. » (٦)

٦- **(از آثار الباقیه)** (تألیف ابوریحان بیرونی- ٤٤٠-٣٦٢):

« .... واليوم‌الخامس منه وهوروز اسفندارمذ يسمى «نوسده» ای السذق‌الجديد ويقال «برسده» ای فوق‌السذق لانه قبله بخمسة‌ايام‌وهومن مآثر بيور اسف واليوم العاشر منه وهو روز ابان عيد، يسمى سده و ترجمته المائه وهو من مآثر اردشيربن بابكان واختلف في علته و سببه فقيل انه عدد مابين آبان ماه وبينه من‌الايام اذاانتزع من بينهماالخمسة اللواحق وقيل انه عددما بينه و بين آخرالسنه اذا عدّالنهار بكل يوم‌على حده وقيل انه عددالمائة من اولادالاب الاول فى هذااليوم يعنون كيومرث

---

(۱) دراصل . یار

(۲) دراصل . سبد .

(*) یعنی سال سی ویکم سلطنت .

(۳) دراصل : ذوی .

(٤) دراصل : مایین .

(٥) دراصل : شمرون.

(**) یعنی این شمردن سال سلطنت چه‌لازم بود.

(٦) ذیل عنوان تاریخچهٔ سده . پس از سده ایکه مرداویج گرفت بایستی بجشن‌سده ایکه سالیان دراز نصر بن‌احمد سامانی(۳۳۱-۳۰۱) میگرفته‌است و همچنین رواج این جشن درزمان آل بویه بویژه درعصرعضد الدوله اشاره میشد، خوانندگان گرامی متوجه این قسمت باشند .

الوان الحلوا مالایحد و عزم علی ان یجمع الناس عمل ذلك السماط فاذا فرغوا قام الی مجلس الشراب ویشعل النیران فیتضرج، فلما کان آخر النهار رکب وحده و غلمانه ورجاله وطاف بالسماط و نظر الیه و الی تلك الاحطاب فاستحقر الجمیع لسعة الصحراء وتضجر وغضب ولعن من صنعه ودبّره فخافه من حضر فعاد ونزل ودخل خرکاه له فنام فلم یجر احد ان یکلمه واجتمع الامراء و و القواد وغیرهم وارجفوا علیه، فممن قائل انه غضب لکثرته لانه کان بخیلا ومن قائل انه قد اعتراه جنون وقیل بل اوجعه فوأده و قیل غیر ذلك وکادت الفتنة تثور وعرف العمید وزیره صورة الحال و اتاه و لم یزل حتی استیقظ وعرفه ماالناس فیه فخرج و جلس علی الطعام و اکل ثلاث لقم ثم قام ونهب الناس الباقی ولم یجلس للشراب وعاد الی مکانه وبقی فی معسکره بظاهر اصبهان ثلاثة ایام لایظهر فلما کان الیوم الرابع تقدم باسراج الدواب....»

۹ ــ (از کامل التواریخ ابن اثیر)(۱):

(ذکر وصول السلطان الی بغداد)

«فی هذه السنة(٤٨٤) فی شهر الرمضان وصل السلطان(ملکشاه) الی بغداد وهی المرة الثانیة ونزل بدار المملکة ونزل اصحابه متفرقین ووصل الیه اخوه تاج الدولة تتش وقسیم الدوله آقسنقر صاحب حلب و غیرهما من زعماء الاطراف وعمل المیلاد ببغداد وتأنقوا فی عمله فذکر الناس انهم لم یروا ببغداد مثله ابداً و اکثر الشعراء وصف تلك اللیلة فممن قال؛ المطرز :

و کل نار علی العشاق مضرمة من نار قلبی او من لیلة السذق »(۲)

---

(۱) ابن اثیر ج ۱۰ ص ٦۹ (۲) بقیهٔ قصیده در تحت عنوان «سده در اشعار» تازی نقل خواهد شد

ازمائیل واقطعه دنباوند و اجلسه علی سریر من ذهب وسماه مصمغان... » (۱)

۷ - **از کتاب السامی فی الاسامی** - تالیف میدانی (۵۱۸ هجری):

«السدق ، سده وهو العاشر من بهمن ماه». (۲)

۸ - **از (کامل التواریخ)** (ابن اثیر ٦٠٦-٥٥٤) (۳):

ثم دخلت سنه ثلاث و عشرین و ثلثمائه

ذکر قتل مرداویج

« فی هذه السنة قتل مرداویج الدیلمی صاحب بلاد الجبل وغیرها وکان سبب قتله انه کان کثیر الاسائة للاتراك و کان یقول ان روح سلیمان بن داود علیه السلام حلت فیه و ان الاتراك هم الشیاطین و المرده فان قیدهم والا افسدوا فثقلت وطائه علیهم و تمنوا اهلاکه فلما کان لیلة المیلاد من هذه السنه وهی لیلة الوقود امر بان یجمع الحطب من الجبال و النواحی و ان یجعل علی جانبی الوادی معروف بزندروذ کالمنابر و القباب العظیمه و یعمل مثل ذلك علی الجبل المعروف بکریم کوه المشرف علی اصبهان من اسفله الی اعلاه بحیث اذا اشتعلت تلك الاحطاب یصیر الجبل کله نارا و عمل مثل ذلك بجمیع الجبال و التلال التی هناك و امر فجمع له النفط و من یلعب به و عمل من الشموع مالایحصی و صیدله من الغربان و الحدأ زیادة علی الفی طائر لیجعل فی ارجلها النفط و ترسل لتطیر بالنار فی الهواء و امر بعمل سماط عظیم کان من جمعه مافیه مائه فرس و مائتان من البقر مشویه صحاحاً سوی ماشوی من الغنم فانها کانت ثلاث الاف راس سوی المطبوخ و کان فیه من الدجاج و غیره من انواع الطیر زیادة علی عشرة الاف عدد و عمل من

(۱) آثار الباقیه ص ۲۲٦ و ۲۲۷ چاپ زاخو .

(۲) السامی فی الاسامی ص ۹٦ چاپ تهران .

(۳) کامل التواریخ ابن اثیر . ج ۸ ص ۹٤ .

واماالسدق فانه یعمل فی لیلة الحادی عشرمن شهر بهمن ماه ویسمی هذا الیوم عندهم ابان روزلان لکل یوم من ایام الشهر عندهم اسماء و نقال فی سبب اتخاذهم له ان افراسیاب لماملك سارالی بلاد بابل واکثر فیها الفساد وخرب العمران فخرج علیه دق (کذا) بن طهماسب وطرده عن مملکته الی بلاد الترك وکان ذلك فی یوم ابان روز فاتخذ الفرس هذاالیوم عیدا و جعلوه ثالثاً لیوم النیروز والمهرجان وبقال ایضاً فی سبب اتخاذهم له ان الاب الاول وهو عندهم کیومرت لما کمل له مأته ولد زوج الذکور بالاناث وصنع لهم عرساً اکثر فیه من اشعال النیران فوافق ذلك اللیله المذکوره واستسنه الفرس بعده وهم یوقدون النیران بسائر الادهان ویزیدون فی الولوع بها حتی انهم یلقون فیها سائر الحیوانات وفی ذلك یقول ابن حجاج من ابیات یمدح بها عضدالدولة بن بویه:

مؤلایَ یا من نداه یعدد	ففات سبقا و لیس یلحق
....	.... الخ

وقال ابوالقاسم المطرز فی سدق عمله السلطان ملك شاه اشعل فیه الشموع والنیران فی السمیریات بدجلة وذلك فی سنة اربع وثمانین و اربعمائه :

و کل نارعلی العشاق مضرمهٌ	من نارقلبی او من لیلة السدق
....	.... الخ»

۱۳ــ از (**صبح الاعشی**)(۱) تألیف شیخ ابی العباس احمد القلقشندی: (۸۲۱ــ۷۵٦)

«.... (۲) العید الثالث السدق ، و یسمی آبان روز و یعمل فی لیلة الحادی عشرمن شهربهمن ماه من شهورالفرس وسنتهم فیه ایقادالنیران

(۱) صبح الاعشی چاپ قاهره سال ۱۳۳۱ ص ۴۱۳ــ۴۱۱
(۲) مانند آنچه در مقدمهٔ عبارت نهایة الارب نقل کردیم.

۱۰ ـ (از تاریخ ابن خلدون) (۱)

چون مندرجات کتاب ابن خلدون در این باره کاملا مانند کتاب کامل ابن اثیر بود بدینجهت از درج متن آن خود داری شد .

۱۱ از (تاریخ ابی الفداء) (متوفی در ۷۳۲) (۲):

« (ثم دخلت سنة ثلث و عشرین و ثلثمائه) فی هذه السنة قتل مرداویج الدیلمی صاحب بلاد الجبل و غیر ها و سبب ذلك انه لما کان لیلة المیلاد من هذا السنة امر بان تجمع الاحطاب وتلبس الجبال والتلال و خرج الی ظاهر اصفهان لذلك و جمع ما یزید عن الفی طائر من الغربان لیعمل فی ارجلها النفط لیشعل ذلك کله لیاة المیلاد و امر بعمل سماط عظیم فیه الف فرس و الفا رأس بقرومن الغنم و الحلوی شیئی کثیر فلما استوی ذلك و راه استحقره، غضب علی اهل دولته وکان کثیر الاساءة الی الاتراك الذین فی خدمته فلما انقضی السماط و ایقاد النیران واجمع لیدخل الی اصفهان اجتمعت الجند المخدمه ... »

۱۲ ـ از (نهایة الارب فی فنون الادب) (۳) تألیف شهاب الدین احمدبن عبدالوهاب النویرّی (متوفی در ۷۳۲) .

ذکر اعیاد الفرس

«واعیاد الفرس کثیرةٌ جدّا و قدصنف علی بن حمزة الاصبهانی فیها کتاباً ذکرفیه اسباب اتخاذهم لها وسنن ملوکهم فیها و قدرایت ان اقتصر علی المشهورمنها وهی ثلاثة اعیاد : النیروز و المهرجان والسدق.........

---

(۱) ابن خلدون ج ٤ . ص ٤۲۹ .

(۲) تاریخ ابی الفداج ۲ صفحه ۸۷ چاپ استانبول .

(۳) نهایة الارب چاپ مصر سال ۱۳٤۲ هجری ص ۱۹۰ ـ ۱۸٥

۷ ـ سده در اشعار پارسی

۱ ـ ابوالعباس ربنجنی.

در مدح نصربن احمد سامانی (۳۳۱ ـ ۳۰۱):

مهترا بار خدایا ملك بغداذا　　سدهٔ سی ویکم بر تو مبارك باذا (۱)

....　　.................(۲)

۲ـ **فردوسی** (حکیم ابوالقاسم حسن بن اسحاق شرفشاه متولد در ۳۲۹ یا ۳۳۰ متوفی در ٤۱۱ یا ٤۱٦ هجری).

در پادشاهی هوشنگ

(اندر بنیاد نهادن جشن سده): (۳)

یکی روز شاه جهان سوی کوه　　گذر کرد با چند کس همگروه

پدید آمد از دور چیزی دراز　　سیه رنك و تیره تن و تیز تاز

دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون　　ز دود دهانش جهان تیره گون

نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ　　گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ

بزور کیانی بیازید دست　　جهانسوز مار از جهانجوی جست

برآمد بسنك گران سنگ خرد　　هم آن و هم این سنگ گردید خرد

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ　　دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

نشد مار کشته و لیکن ز راز　　پدید آمد آتش از آن سنگ باز

هر آنکس که بر سنگ آتش زدی　　ازو روشنائی پدید آمدی

جهاندار پیش جهان آفرین　　نیایش همیکرد و خواند آفرین

---

(۱) نقل از ثمار القلوب ثعالبی چاپ مصر ص ۱٤۸ ـ ۱٤۷.
(۲) تنها مطلع این قصیده باقی مانده و بقیه از دست رفته است.
(۳) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۱۸ ـ ۱۹.

بسائر الادهان والولوع بها حتی یلقون فیها سائر الحیوانات ویقال ان سبب اتخاذهم لهذا العید ان الاب الاول وهو عندهم کیومرث لما کمل له من ولده مائة ولد زوّج الذکور بالاناث وصنع لهم عرسا اکثر فیه وقود النیران ووافق ذلك اللیله المذکوره فاستسنت ذلك الفرس بعده . و قد و لعت الشعرا بوصف هذه اللیله فقال ابوالقاسم المطرز یصف سدقا عمله السلطان ملکشاه بدجله اشعل فیه النیران والشموع فی السماریات(۱) من ابیات :

وکل نار علی العشاق مضرمة   من نارقلبی اومن لیلة السدق
.... الخ

و قال ابن حجاج من ابیات بمدح بها عضدالدوله :

لیلتنا حسنها عجیب   بالقصف والتیه قد تحقق»

۱۴- از (نخبة الدهر فی عجائب البر والبحر) تألیف شمس الدین ابی عبدالله محمد بن ابیطالب الانصاری الصوفی الدمشقی : (۲)

« اما السدق فیعمل فی الیوم الحادی عشر من آبانماه ویسمی هذا الیوم عندهم روز ابان وسنتهم ایقادالنیران فیه بسائر الادهان و ببعض لحیوان . »

(۱) الاظهر سمیریات وهم اسم لنوع من السفن .
(۲) نخبة الدهر چاپ لیپزیك ص ۲۷۹

مگر زوببینی یکی نامدار — کجا نو کند نام اسفندیار
بیاراید این آتش زردهشت — بگیرد همی زند و اُستا بمشت
نگهدارد این فال و جشن سده — همان فرنوروز و آتشکده

در (جنگ اردشیر بااردوان و کشته شدن اردوان) :

یکی شارسان کرد پر کاخ و باغ — بدو اندرون چشمه و دشت وراغ (۱)
که اکنون گرانمایه دهقان پیر — همی خواندش خُرّه اردشیر
یکی چشمهٔ بیکران اندروی — فراوان ازآن چشمه بگشاد جوی
بر آورد بر چشمه آتشکده — براو تازه شد مهر و جشن سده

در (کشتن اردشیر هفتوادرا):

ز پرمایه تر هر چه بد دلپذیر — همی تاخت(۲) تا خُرّه اردشیر(۳)
بکرد اندر آن کشور آتشکده — براو تازه شد مهرگان وسده

در(زادن هرمزد شاپوراز دختر مهرك):

بدیبا بیاراست آتشکده — هم ایوان نوروز کاخ سده (٤)

در [پند کردن یزدگرد ببهرام وبازآمدن از نزدمنذر]:

بایوان همی بوذ خسته جگر — ندید اندر آنسال روی پدر (٥)
مگر روز نوروز وجشن سده — که در پیش رفتی میان رده

در(پدرود کردن بهرام گور منذرونعمانرا):

چو آگاه شدزان سخن هر کسی — همی آفرین خواند هر کس بسی (٦)
برفتند یکسر بآتشکده — بایوان نوروز و جشن سده

---

(۱) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۷ ص ١٩٤٤
(۲) درچاپ خاور بجای این کلمه، «فرستاد» آمده است .
(۳) همان چاپ ج ۷ ص ۱۹٦۱
(٤) همان چاپ ج ۷ ص ۱۹۷۹ .
(٥) همان چاپ ج ۷ ص ۲۰۹۲ .
(٦) همان چاپ ج ۷ ص ۲۱۲۱ .

که او را فروغی چنین هدیه داد — همین آتش آنگـاه قبله نهـاد
بگفتا فروغیست این ایـزدی — پرستیـد باید اگـر بـخردی
شب آمد برافروخت آتش چو کوه — همان شاه درگرد او بـا گـروه
یکی جشن کرد آنشب و باده خورد — سده نام آن جشن فـرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار — بسی باد چـون او دگـر شهریار

(در پادشاهی لهراسب) :

ببودند بیکار چندی ببلـخ — زدانش چشیدند هر شور و تلخ (۱)
یکی شارسانی بـرآورد شـاه — پر از برزن و کوی و بازارگاه
بـهر برزنی جـای جشن سده — همه گـرد بر گرد آتشکده
یکی آذری ساخت بُرزین بنام — که بُدبا بزرگی و با فروکام

در (شناختن همای پسر را) :

بجائیکه دانست آتشکده است — وگرزند و استا و جشن سده است (۲)
ببخشید گنجی بر اینگونه نیز — بهر کشوری بر پرا کند چیز

در (اندرز کردن دارا با اسکندر و مردن)

ازوصیت دارا بـا سکندر :

زمن پاك تن دختر من بخـواه — بدارش بآرام در پیشگاه (۳)
کجا مـادرش روشنـك نام کرد — جهانرا بدو شاد و پدرام کرد
نیابی زفرزند مـن سرزنش — نه بیـغاره از مردم بـد کنش
کـه پـروردهٔ شهریاران بـود — برأی افسـر نامداران بود

---

(۱) شاهنامهٔ چاپ بروخیم ج ٦ ص ١٤٤٦ .
(۲) همان چاپ ج ٦ ص ١٧٧٢
(۳) همان چاپ ج ٦ ص ١٨٠٣

در(رسیدن خسروپرویز با بهرام‌چوبینه بیکدیگر).

سایران، برآن‌رای بُد ساوه شاه — که نه تخت ماند نه‌مهرو کلاه(۱)

کند با زمین راست آتشکده — نه نوروز ماند نه جشن **سده**

در(بازگشتن نیاطوس و رومیان از ایران‌نزدقیصر روم):

یکی هفته میخوانداستا و زند — همیگشت بر گردآ ذرنژند (۲)

بهشتم بیامد ز آتشکده — چو نزدیك شد روزگار**سده**

ز زرّین و سیمین‌و گوهرنگار — ز دینار و از گوهر شاهوار

بآتش بداد آنچه پذ رفته بود — سخن هرچه پیش ردان‌گفته بود

بدروش بخشید گنجی درم — نماند اندرآن بوم و برکس دژم

در(داستان شیرویه‌با شیرین زن خسروپرویز):

بخانه شد و بنده آزاد کرد — بدان خواسته‌بنده راشادکرد(۳)

دگر هرچه بودش بدرویش داد — بدان‌کو ورا خویش‌بُدبیش‌داد

ببخشید چندی بآتشکده — چه برجای نوروز وجشن**سده**

در (نامهٔ یزدگرد بمرزبانان طوس):

انوشیروان دیده بُداین بخواب — که‌زین‌تخت‌بپرا گندرنگ‌وتاب(٤)

چناندید کز تازیان صدهزار — هیونان مست و گسسته مهار

گذر یافتندی باروند رود — بچرخ زحل برشدی تیره دود

بایران و بابل زکشت و درود — نماندی خوداز بوم و برتاروپود

هم آتش بمردی هم آتشکده — شدی تیره نوروز و جشن**سده**

***

---

(۱) شاهنامه همان چاپ ج ۹ ص ۲٦۹۷ .

(۲) همان چاپ ج ۹ ص ۲۷۹۷.

(۳) همان چاپ ج ۹ ص ۲۹٤۱

(٤) همان چاپ ۹ ص ۲۹۸٦ .

همه مشک بر آتش افشاندند ... ببهرام بر آفرین خواندند

در (بازگشتن بهرام گور بایران زمین):

چوشد ساخته کار آتشکده ... همان جای نوروز وجشن سده (١)

بیامد سوی آذر آبادگان ... خود و نامداران و آزادگان

در (بازگشتن قباد ازهیتال وزادن کسری نوشین روان):

وزان پس بیاورد لشگر بروم ... شدآن باره اوراچویك مهره موم (٢)

همی کرداز آن بوم وبر خارسان ... ازو خواست زنهار دو شارسان

یکی هند یا و یکی فارقین ... بیاموختشان زند وبنهاد دین

نهاد اندر آن مرز آتشکده (٣) ... بزرگی و نوروز جشن سده

در (خواب دیدن نوشیروان وگزارش بوذرجمهر و پیدایش محمد (ص)):

پس از وی زتو یك نبیره بود ... که با پیل و کوس وتبیره بود (٤)

سپاهی بتازد براواز حجاز ... اگرچه ندارد سلیح و جهاز

ز تخت اندر آرد مر اورا بخاك ... زگردان کند مرجهان جمله پاك

بیفتد همه رسم جشن سده ... شود خاکدان جمله آتشکده

در (فرستادن بهرام چوبینه فیروز نامه را باسر ساوه شاه):

بر آورد گنجی درم صد هزار ... زگنجی که بود ازپدر یادگار (٥)

سه یك زان درم را بدرویش داد ... پرستندگان را درم بیش داد

و دیگر سه یك پیش آتشکده ... همان مهر نوروز و جشن سده

فرستاد تا هیربد را دهند ... که درپیش آتشکده بردهند در نهند

---

(١) شاهنامه همان چاپ ج ٧ ص ٢٢٠٥ .

(٢) همان چاپ ج ٨ ص ٢٢٩٩ .

(٣) مراد آذر گشسب است .

(٤) همان چاپ ج ٨ حاشیه ص ٢٥٦٤ - ٢٥٦٣

(٥) همان چاپ ج ٨ ص ٢٦٢٣

در مدح یمین الدوله محمود غزنوی (۱)

خدایگان بزرگ آفتاب دولت و دین — امام عصر خداوند خسرو ذوالمنن

خدایگانا گفتم که تهنیت گویم — بجشن دهقان آئین زینت بهمن

که اندرو بفروزند مردمان مجلس — بگوهری که بود سنگ و آهنش معدن

چو حملهٔ تو قوی و چو عدل تو بی عیب — چو همت تو بلند و چو رای تو روشن

ببر زنی که ازو اندکی بیفروزند — بنور تا فلك ماه بر زند برزن

چنین که بینم آئین تو قویتر بود — بدولت اندر ز آئین خسرو و بهمن

تو مرد دینی و این رسم رسم گبرانست — روا نداری بر کیش گبرکان رفتن

جهانیان برسوم تو تهنیت گویند — ترا برسم کسان تهنیت نگویم من

نه آتش است سده بلکه آتش آتش تست — که یکزبانه بتازی زند یکی بختن

وزان زبانه همی یکزمان برون نشود — زخاندان بداندیش و دشمن از شیون

همیشه تا خرد از آتش است بخردرا — بناله‌های خوش و لفظهای مستحسن

زلالهٔ رخ خوبان و سرو قدبتان — سرا و مجلس تو همچو بوستان و چمن

۴ عسجدی ـ (ابونظر عبدالعزیز بن منصور العسجدی مروزی) .

«در صفت آتش گوید» : (۲)

زان آتشی که بر بلندی بالا — مرا بر بلند را کند روزن

وز ابر چو سر برون زند نورش — چون ماه بر آسمان زند خرمن

ماند تن او ببسدین ابری — زو قطره چکان چو ذرّه گون ارزن

هر قطرهٔ زر که زو جدا گردد — چون سیم فرو فتد به پیرامن

باز از حرکات چون بیاساید — از لاله ستانش بر دمد سوسن (۳)

(۱) دیوان عنصری ص ۱۰۲ چاپ قدیم تهران .

(۲) نقل از لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۵۱ چاپ لیدن .

(۳) احتمال قوی میرود که این چند بیت از قصیده‌ای بوده است در وصف آتش سده.

بسان سده آتشی بر فروخت　　　بروخاروخاشاك چندی بسوخت (۱)

✿✿✿

۳ـ **عنصری** (ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری متوفی در ۴۳۱ یا ۴۳۲).

درمدح امیر ناصرالدین : (۲)

سده جشن ملوك نامدار است　　　ز افریدون واز جم یادگاراست

زمین امشب تو گوئی کوه طوراست　　　کزو نور تجلی آشکار است

گراین روزاست شب خوانْدش نباید　　　وگرشب روزشد خود روزکاراست

همانا کاین دیار اندر بهشت است　　　که بس پرنور و روحانی دیاراست

فلك را بازمین انبازئی هست　　　که وهم هردوتن دریك شماراست

همه اجرام آن ارکان نور است　　　همه اجسام این اجزای نار است

اگربه کان بیجاده است گردون　　　چرا بادهوا بیجاده باراست؟

چه چیزاست آن درخت روشنائی　　　که برگش اصل شاخ صدهزاراست؟

گهی سرو بلند است و گهی باز　　　عقیقین گنبد زرین نگار است

ورایدون گر بصورت روشن آمد　　　چرا تیره وش وهمرنگ قاراست ؟

گر ازفصل زمستانست بهمن　　　چرا امشب جهان چون لاله زاراست؟

بلاله ماند این لیکن نه لاله است　　　شرار آتش نمرود و نار است

همی مرموج دریا را بسوزد　　　بدان ماند که چشم شهریار است

سپهبد میر ناصر، ناصر دین　　　که دین راپشت ودولت راشعاراست

....　　　................ الخ

(۱) بیت اخیر ازمقالهٔ مرحوم تربیت درشمارهٔ ۱۱ سال ۱۲ مجلهٔ ارمغان ص ۷۴۹ اقل شد .

(۲) دیوان عنصری چاپ قدیم تهران ص ۷۰.

تو گوئی همت خسرو برای نعمت زایر
یکی زرین فلك خواهد برآوردن همی دیگر
بدست و تیغ جام و جان میاسا از چهار آئین
چنانك از ناقهٔ فتحت نیاساید همی رهبر
بدست از مال بخشیدن ، بتیغ ازکینه آهختن
بجام از باده نوشیدن ، بجان از مدت بیمر

وهم اوراست درین معنی :

دو چیز یافت از این آتش سده دوهمال
ستاره یارهٔ زرین و آسمان خلخال
ز آفتاب یکی جام کرد چرخ امشب
بیاد شاه بکف بر نهاد مالامال

وهم از اوست :

چرا زرد شد دهر بیمهرگان ؟ ازیرا که چون کوه شد آسمان
چرا معصفر بار شدتیره‌شب ؟ ازیرا که شد بارور زعفران
چراجام می‌خواست ناگاه‌شاه ؟ ازیرا کش آمد سده ناگهان
چرا ازقضا برتر است امراو ؟ ازیرا ، یقین برتراست ازگمان
چرا رخ مجدّر نماید عدوش ؟ ازیرا کش از اشك باشد نهان
چرا بیکرانست طول بقاش؟ ازیرا بود دایره بیکران

٦ ـ فرخی (ابوالحسن علی بن جولوغ متوفی در ٤٢٩ هجری) .

۵ ــ منشوری سمرقندی (ابو سعد احمدبن محمد) :

«در مدح سلطان یمین‌الدوله گفت وصفت آتش کرد چنانکه آب ازو میچکد.» (۱):

یکی دریا پدید آمد زمین از مشك‌و آب از زر
معلق موج زرینش باوج اندر کشیده سر
نشیب‌و قعر آن دریا همه پرر شتهٔ مرجان
فراز موج او هرسو همه پر زهرهٔ ازهر
نهنگ سندروسینش بسیماب اندرون غلطان
دم تمساح زرینش پریشان از گلو گوهر
برخشد سرّ او بی رخ بغرّد غور او بی دل
چو برق‌از میغ بر دریا چورعد از کوه درکشور
فلك‌چون‌قصر مدهون گشت‌بروی‌کنگرهٔ زرین
درافشان هریکی روشن چوقصر مرد مدهون‌گر
چوچشم باز ازو روشن زمین وآسمان امشب
نقابی بست بر روی‌و بشا گوش تذرو نر
چه‌بود امشب که چون جادو(۲)سر از خاك‌زمین‌برزد
خلوقی رنگ خورشیدی بشنگرف آزده پیکر
گهی چون عبهری سیمین همی بر آسمان نازد
گهی چون اسب یاقوتین همی نالد بابر اندر
زریرین گردد از رنگش بدریا در همی لؤلؤ
عقیقین گردد از عکسش بگردون بر همی اختر

(۱) نقل از لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۴۶ ــ ۴۴ چاپ لیدن.
(۲) در اصل: حال‌و.

گاه چون زرین درخت اندر هوائی سر کشد
گه چو اندر سرخ دیبالعبت بربر شود
گاه روی از پردهٔ زنگار گون بیرون کند
گاه زیر طارم زنگار گـون اندر شود
گاه چون خونخوارگان خفتان بخون اندر کشد
گاه چون دوشیزگان اندرزر و زیور شود
گاه برسان یکی یـاقوت گون گوهر بود
گه بکردار یکی بیجاده گون مجمر شود
گاه چون دیوار برهون(۲) گرد گرد سر بسر
گاه چون کاخ عقیقین بام زرین در شود
گه میان چشم نیلوفر زبـانـه بر زند
گاه دودش گرد او چون برگ نیلوفر شود
گه فروغش بر زمین چون لالهٔ نعمان بود
گه شرارش بر هوا چون دیدهٔ عبهر شود
سیم زر اندود گردد هرچه زو گیرد فروغ
زر سیم اندود گردد هرچه زو اخگر شود
گاه چون درهم شکسته مغفر زرین شود
گاه چون برهم نهـاده تاج پر گوهر شود
جادوئی آغاز کرده است آتش ار نـه ازچه رو
گاه پشتش روی گردد، گاه پـایش سر شود

(۲) برهون = هرچیز میان خالی را گویند چون طوق و کمربند و دایره.

در مدح امیر نصر یوسف بن ناصر الدین (۱) :

از پی تهنیت روز نو آمد بر شاه سدهٔ فرخ روز دهم بهمن ماه
بخبر دادن نوروز نگارین سوی میر سیصد و شصت شبانروز همی تاخت براه
چه خبر داد؟ خبر داد که تا پنجه روز روی بنماید نوروز و کند عرض سپاه
در کف لالهٔ خودروی نهد سرخ قدح راغ همچون پر طوطی شود از سبز گیاه
آهو از پشته بدشت آید و ایمن بچرد چون کسی کورا باشد نظر میر پناه
میر آزاده سیر یوسف بن ناصر دین پشت اسلام و هم از پشت پدر ایران شاه
.... الخ

همو در تهنیت جشن سده و مدح وزیر گوید (۲) :

گرنه آئین جهان از سر همی دیگر شود
چون شب تاری همه از روز روشنتر شود
روشنائی آسمانرا باشد و امشب همی
روشنی بر آسمان از خاك تیره برشود
روشنی در آسمان زین آتش جشن سده است
کز سرای خواجه با گردون همی همسر شود
آتشی کرده است خواجه کز فراوان معجزات
هر زمان دیگر نهادی گیرد و دیگر شود
گاه گوهر پاش گردد گاه گوهر گون شود
گاه گوهر بار گردد گاه گوهر خر شود

(۱) دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۳۵٦ .
(۲) دیوان فرخی همان چاپ ص ۵۱ – ٤۹

چون آتش سوزنده بیفروزد آتش ‌‌ آن یك رخ ساقی ود گر جام دمادم
می خور که ترا زیبد می خوردن و شادی ‌‌ می خوردن تو مدحت و آن دگران ذم
روی تو و رخسار بد اندیش چو گلباد ‌‌ آن توزمی، وآن بد اندیش تواز دم
دست تو بسیکی و بزلفی که ازو دست ‌‌ چون مخزنهٔ مشکفروشان شود از شم

۷ ــ منوچهری ــ (ابوالنجم احمد بن قوص منوچهری متوفی در ۴۳۲ هجری) (۱):

آمد ای سید احرار شب جشن **سده** ‌‌ شب جشن **سده** را حرمت، بسیار بود
بر فروز آتش برزین که در این ماه بسی ‌‌ آذر بـر زیـن پیغمبـر آزار بـود
آتشی باید چونانکه فروزد علمش ‌‌ بر تـر از دایـرهٔ گنبد دوّار بود
چون بگردون بر از این سلسلهٔ زر اندود ‌‌ قرص خورشید فروخفته نگونسار بود
آتش و دود چو دنبال یکی طـاوسی ‌‌ که بر اندوده بطرفه دم اوقـار بـود
وآنشرر گوئی طاوس بگرددم خویش ‌‌ لؤلؤی خرد فتـالیده بمنقـار بود
چون یکی خیمهٔ مرجان زبرش نافهٔ مشك ‌‌ که سمن برگ بر آن نافهٔ عطـار بود
یا چوزرین شجری درشده اطراف شجر ‌‌ که بر او برشمر از لوءلوء شهوار بود
باغبان اینشجر از جای بجنباند سخت ‌‌ تافرو بارد بـاری که بر اشجار بود
می خور ای سید احرار شب جشن سده ‌‌ باده خوردن بلی از عادت احرار بود
زان می ناب که تا داری در دست چراغ ‌‌ باز دانستنشان از هم دشوار بـود
هر که را کیسه گران، سخت گرانمایه بود ‌‌ هر که را کیسه سبك، سخت سبکسار بود
من بر خواجه روم تا دهدم سیم بسی ‌‌ تا مرا نیز بنزدیك تو مقـدار بود

(۱) دیوان منوچهری چاپ پاریس ص ۲۱۸

گاه چون برگ رزان اندر خزان لرزان شود
گاه چون باغ بهاری پر گل و پر بر شود
گه ز بالا سوی پستی باز گردد سرنگون
گه ز پستی برفروزد سوی بالا بر شود
گه معصفر پوش گردد، گه طبرخون تن شود
گاه دیبا باف گردد، گه طرائف گر شود
گاه چون اشکال اقلیدس سر اندر سر کشد
گاه چون خورشید رخشنده ضیا گستر شود
سستی دارد زخشم خواجه این آتش مگر
کز تفش خارا همی در کوه خاکستر شود
صاحب سید وزیر خسرو لشکر شکن
آنکه سهمش بر عدو هر ساعتی لشکر شود
.... الخ

هم اوراست در مدح سلطان ابوسعید مسعود بن محمود غزنوی(۱)

جشن سده و سال نو و ماه محرم	فرخنده کناد ایزد بر خسرو عالم
شاهنشه گیتی ملك عالم مسعود	کاین نام بدین معنی او راست مسلم
....	....
ای بار خدای ملکان همه گیتی	ای از ملکان پیش چو از سال محرم
جشن سده در مجلس آراستهٔ تو	با شادی چون زیر همی سازد با بم
جشن سده را رسم نگهداشتی ای شاه	آتش بخشن(۲) بردی از خانهٔ چهارم

(۱) دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۲۴۱ — ۲۴۰
(۲) خشن بروزن چمن ؛ گیاهی است که از آن جامه بافند و «خشن خانه» خانه ایست که از نی و بوریا درست کنند .

نوروز ماه گفت بجان و سر امیر — کز ماه دی برآرم تا چندگه دمار
گرد آورم سپاهی دیبای سبز پوش — زنجیر جعدو سروقد وسلسله عذار
از ارغوان کمر کنم ازضیمران زره — از نارون پیاده و از ناروان سوار
قوس قزح کمان کنم ازشاخ بید تیر — از برگ لاله رایت وازبرق ذوالفقار
از ابرپیل سازم واز باد پیلبان — وزبانگ رعد آینهٔ پیل بیشمار
نوروز پیش ازآنکه سراپرده زدبدر — بالعبتان باغ و عروسان مرغزار
این جشن فرخ سده راچون طلایگان — از پیش خویشتن بفرستاد کامگار
گفتا برو بنزد زمستان بتاختن — صحراهمی نورد و بیابان همی گذار
چون اندرو رسی بشب تیرهٔ سیاه — زود آتشی بلند بر افروز روز وار
این عزم وجنبش ونیت من که کرده ام — نزد شهنشه ملکان برباسگذار
از من خدایگان همه شرق وغرب را — درساعت این خبربگذارای خبرگذار
زنهار تا نگوئی با او حدیث من — تو برزبان خویش، دگرباره زینهار
زیرا که هست حشمت او بیش ازآنکه تو — باوی سخن مواجهه گوئی و آشکار
با حاجبی بگوی نهانی تواین حدیث — تا حاجب این سخن برساندبشهریار
گو ای گزیدهٔ ملك هفت آسمان — وی خسرو بزرگ وامیر بزرگوار
پنجاه روز ماندکه تامن چوبند گان — در مجلس تو آیم با گونه گون نثار
با فال فرخ آیم و با دولت بزرگ — با فر خجسته طالع وفرخنده اختیار
با صد هزار جام می سرخ مشکبوی — باصدهزار برگ گل سرخ کامگار
با عندلیبکان کله سرخ چنگزن — با یاسمینکان بسدروی مشکبار
تا تو گهی بزیر گل وگاه زیرسرو — گه زیر ارغوان و گهی زیرگلنار
مستی کنی وباده خوری سال وسالیان — شکر گری ونوش مزی شادوشادخوار

هست جبار ولیکن متواضع که جود　　متواضع که شنیده است که جبار بود
طالب شعر و جوانمردترین همه خلق　　آن جوانمرد است کو طالب اشعار بود

هم او راست در مدح سلطان مسعود غزنوی (۱) :

بر لشگر زمستان نوروز نامدار　　کرده است رای تاختن و عزم کارزار
وینك بیامده است بپنجاه روز پیش　　جشن سده طلایهٔ نوروز و نوبهار
آری هر آنگهی که سپاهی شود برزم　　ز اوّل بچند روز بیاید طلایه دار
این باغ و راغ ملکت نوروز ماه بود　　اینکوه و کوهپایه و این جوی و جویبار
جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن　　راغش پر از بنفشه و باغش پر از بهار
نوروز از این وطن سفری کرد چون ملك　　آری سفر کنند ملوك بزرگوار
چون دید ماهیان زمستان که در سفر　　نوروز مه بماند قریب مهی چهار
اندر دوید و مملکت او بغارتید　　با لشگری گران و سپاهی گزافه کار
برداشت تاجهای همه تارك سمن　　برداشت پنجه های همه ساعد چنار
بستد عمامه های خز سبز ضیمران　　بشکست حقه های زر و دُر میوه دار
در باغها نشانده گروه از پس گروه　　در راغها کشیده قطار از پس قطار
زین خواجگان پنبه قبای سپید بذ　　زین زنگیان سرخ دهان سیاه قار
بادشمال چون ز زمستان چنین بدید　　اندر تك ایستاد چو جاسوس بیقرار
نوروز را بگفت که در خانمان ملك　　از فر و زینت تو که پیرار بود و پار
بنگاه تو سپاه زمستان بغارتید　　هم گنج شایگانت و هم دُر شاهوار
معشوقگانت را گل و گلنار و یاسمن　　از دست یاره بربود از گوش گوشوار
خنیاگرانت فاخته و عندلیب را　　بشکست نای در کف و طنبور در کنار

(۱) دیوان منوچهری چاپ پاریس ص ۴۳ - ۴۲ .

مبر جلیل بر خور تا روزگار باشد　　با قند لب‌نگاری کز قندهارباشد...الخ

۸ ــ **ارزقی** (متوفی در حدود ٤٦٥ هجری) : (۱)

از جور و ستیز تو بهر بیهده ای　　درهر نفس از سینه برآرم **سده** ای

ای عشق تو در دل من آتش‌زده ای　　مردی نبود ستیزه با دلشده ای

۹ــ **عمعق** (شهاب‌الدین عمعق بخارائی متولد بین سالهای ٤٥٠ـ٤٤٠ ومتوفی بین سالهای ٥٤٣ ــ ٥٤٢)

«درمدح شمس‌الملك ناصرالدین نصربن ابراهیم »:(۲)

خیال آن صنم سرو قد سیم ذقن　　بخواب دوش یکی صورتی نمود بمن

هلال‌وار رخ روشنش گرفته‌خسوف　　کمندوار قد راستش گرفته شکن

هزار شعلهٔ آتش فروخته در دل　　هزارچشمهٔ طوفان گشاده کرده زتن

نه بردوعارض گلرنگ اونشانهٔ گل　　نه گرد سینهٔ سیمین او نسیم سمن

سمنش‌سوخته‌وریخته گلش‌درگل　　یکی ز درد دریغ و یکی زباد محن

....

گذاشتیم‌و گذشتیم و آمدیم و شدیم　　تو شاد زی و بکن نوش بادهٔ روشن

سده دلیل بهار است وروزگار نشاط　　نشاط کن که‌جهان‌پر گل‌است و پرسوسن

بخواه جام و بر افروز آذر برزین　　که پر شمامهٔ کافور شد که و برزن

رسوم‌بهمن‌وبهمنجنه‌است‌وروز**سده**　　الا ببهمن پیش آر قبلهٔ بهمن

زمین‌صحیفهٔ‌سیم‌است وابرگنج گهر　　درخت قبهٔ کافور و سنگ درعدن

فلك درفش همی بارد وهوا الماس　　زخاك سنگ همی روید و ز آب آهن

شمامه‌های بلوراست شاخ هرگلبن　　خزینه های عبیراست خاك هرمعدن

(۱) نقل ازفرهنگ جهانگیری ذیل لغت سده .

(۲) دیوان عمعق چاپ تهران ص ۳۹ر۳۷

بر سبزهٔ بهـار نشینی و مطربت　　برسبزهٔ بهـاوزند « سبزهٔ بهار (۱) »

« هم او راست درمدح ابوحرب بختیار محمد » : (۲)

ساقی بیـا که امشب ساقی بکار باشد　　زان ده مرا که رنگش چون جلنار باشد

می ده چهار ساغر تا خوشگوار باشد　　زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد

هم طبع را به بندش فرزانه وار باشد　　تا نه خروش باشد تا نه خمار باشد

نی نی دروغ گفتم این چه شمار باشد　　باری نبید خوردن کم از هزار باشد

باده خوریم روشن تا روزگار باشد　　خاصه که ماهروئی اندر کنار بـاشد

خاصه که روز دولت مسعود یار باشد　　خاصه که باده خوردن با بختیار باشد

میر اجل که کارش با کار زار باشد　　یا در میان مجلس یا در شکار باشد

.... 　　....................

جشن **سده** امیرا رسم کبار بـاشد　　این آیین کیومرث واسفندیار باشد

زان برفروز امشب، کاندر حصار باشد　　اورا حصار میرا چرخ وعقار باشد

آن آتشی که گوئی نخلی ببار باشد　　اصلش زنور باشد فرعش زنار بـاشد

چون بنگری بعرضش از کوهسار باشد　　چون بنگری بطولش سرو و چنار باشد

گر سرو راز گوهر برسر شعار باشد　　ورکوه راز عنبر در سر خمار باشد

سرو از عقیق باشد، کوه ازعقار باشد　　این مستعیر باشد آن مستعار بـاشد

بـا احمرار بـاشد با اصفرار بـاشد　　نه احمرار باشد نـه اصفرار باشد

هم با شعاع باشد، هم باشرار باشد　　زینش لباس باشد ، زانش نثار باشد

چون لاله زار باشد، چون مرغزار باشد　　نه لاله زار باشد ، نه مرغزار باشد

چمیدن فرازش، گوئی بمار باشد　　رخشیدن شعاعش، گوئی عقار باشد

---

(۱) نام نوائیست از موسیقی.

(۲) دیوان منوچهری چاپ پاریس ص ۳۱.

جهان ملك ده و روزگار افسر بخش
سپهر بنده نواز، آفتاب بنده نواز
ابوالملوك ملك ارسلان بن مسعود
طراز ملك جهان، پادشاه ملك طراز

....

زمانه داد ترا وعدهٔ بقای ابد
ثبات مملكت تست از آسمان مجاز
اگر جلوس تو در ملك عين معجز نيست
وگر خلل نيامد بروزگار تو باز
چراشبی كه‌جهان‌را چو دود دو رخ بود
از آتش **سده** شد با گل بهشت بناز
چنين كه،آتش، تابنده وسعير شده است
از آتش تو در خلد بر خلايق باز
تو راز ايزد بودی نهفته در دل ملك
جهان بگير كه برخاست پرده از رخ راز

۱۱ ـ خاقانی شروانی (متوفی در ۵۹۵) :

رباعی (۱)

شبهای سيه زلف مغان وش داری   در جام طرب بادهٔ دلكش داری
توخود همهٔ ساله **سدهٔ** خوش‌داری   تا زلف چليپا ، رخ آتش داری

(۱) ديوان خاقانی چاپ مرحوم عبد الرسولی ۹۲۶ .

بخواه آن گهر پاك نابسوده که‌هست　بیان قدرت در شان ایزد ذوالمن
ازآنکه چون بفروزد شعاع آن بفلك　کنند کنار نگارینش خلد برگلشن
اگر فروخته باشد بود چوزرین کوه　چوآرمیده بود هست بسدبن خرمن
شعاعهاش پدید آرد از هوا یاقوت　شرارهاش برویاند از زمین روین
زبانه‌هاش چوشمشیرهای خونآلود　برزمگه بکف شهریار شیر اوژن
شه مظفر منصور نصرناصر حق　که پادشاه زمین است وشهریارزمن
....　..................الخ

۱۰ _ **عثمان مختاری غزنوی** (متوفی در ٥٥٤ هجری).

«درمدح ارسلان بن مسعود» (۱):

شب **سده** است بیا ای چراغ رود نواز
از آتش می، غم را بسوزو چنگ نواز
بجام خویش مرّاین رام خویش رامی ده
بکام خویش مر این زار خویش را بنواز
اگر چه ناز تو بر بنده راحت جان است
بجان تو که مرا رنجه دل مدار بناز
طریق راحت بگشای و راه رنج ببند
عنان هجر فرو گیر و اسب وصل بتاز
چوشعرخوابی دروصف این شب **سده** خوان
چو عشق بازی در مدح شاه دنیا باز
یکی ترانه درانداز حسب حال که هست
خدایگانرا فردا نشاط، نیك انداز

گر ز سرمافسرد جان و شودچهره کبود
سده چونست که با روی چو گلنار بود!
هست از آنرو که به دی تاخته این پیك بهار
آتش افروخته ، کاینك گه پیکار بود
آتش اندردل بهمن چه بود ، هست یقین
شرری کش ز پدر در دل همـوار بود
پور نشنیدم پیش از پدر آید بـوجود !
آمده بهمن و خود پور سپندار بود
این زمستان زسده یافته رونـق ، ورنه
خود تودانی که زمستان برماخار بود
نه زمستان بر این جشن سده هست حقیر
کو دگر فصل و مهی کورا مقدار بـود
سرخ گل گاه بهار ارچه بـود مـایهٔ ناز
لالهٔ سرخ قبـا شـاهـد بـازار بـود،
گرتابستان خورشید دل افروز بمهر
گرم رو ، دیر گذر،نیکو دیدار بـود،
ورخزان چهره همـانندهٔ مهتـاب کـند
تـاچو دلبـاختگـان لاغر و بیمـار بـود،
این سده ، آتش افروخته دارد ، که درست
لاله رخ ، گرم اثر ، عـاشق کردار بـود
چیست این جشن سده، آتش افروخته ای
کـه دل سوخته از مهر بدو یـار بـود

«وهم او راست در مدح خواجه همام الدین حاجب و یاد کردن از مرگ منوچهر و تجدید منشور حاجبی خواجه (۱):

شهری بفتنه شد که فلانی ازان ماست
ما عشق باز صادق واو عشق دان ماست
....
مگذار کاتش سده در جان مازند
این هجر کافر تو که آفت رسان ماست
....الخ

۱۲ _ محمد دبیر سیاقی

« سده »

سده آمد کـه طرب را سرو سالار بود
شادمانی را زین پس بر ما بار بود
چه گرامیست مهی کز پس هجران دراز
بـا بر افروخته رخ آید و بیمـار بود!
سدهٔ فرّخ ما پار سفر کـرد و برفت
آمـده اینك و محبوبتر از پـار بود
خوب رخساره بود این سده، زان چهره نهفت
رخ نهفتن مگر از خوبی رخسار بود!
بر رخ جشن سده گرچه زمستان در بست
پرتو چهرهٔ او گفت کـه این یـار بود

(۱) همان چاپ ص (۸۱ـ۸۰ـ۷۹) ولی باید متوجه بود که کلمهٔ سده (در ص ۸۰) بغلط «شده» چاپ شده است.

زیر آتش، آن دود سیه پنداری
زیر گنج زر ناب، سیه مار بود
وآن فروغی که بتابد زدل دود چنان
نگه باز پس شوخی، زی یار بود
گل بیخار ندیدی، نگر این آتش کو
خار را سوزد و خواهد گل بیخار بود
آتش این کار نتاند کند، ایرا گر نیست
خار را کار بدو، خارا را کار بود
خاره را کار چه با آتش؟ هان نشنیدی
کو درآغاز پدید آور این ناز بود
نه پدید آور آتش بود این تیره نهاد
با همه سنگدلی، ناره نگهدار بود
آتش اندر دل سنگست نهان زانکه درست
دل هر ذرّه نمایندهٔ دادار بود
از دل سنگ بخواه آتش و زنهار مخواه
گرمیی از دل بیمهر، که دشوار بود
آتش جشن سده آتش مهر وطن است
کاندرین ملك نخواهد که شب تار بود
در چنین جشن طرب، آری خورشید دگر
گر بتابد زدل خاك، سزاوار بود
خرمست این سده وشادروان باد که گفت
«شب جشن سده را حرمت، بسیار بود»

گرچه این آتش ما اندك و خردست ولی
هست مثلی که نماینده خروار بود
آتش خرد مبینید و فروغش نگرید
که چو طاوس سرا پایش بنگار بود
چون بگز در فکنی آتش، باوی بنخست
نه بیامیزد و نه از وی بیزار بود
سپر از دود بسر گیرد و در کاز آید
راست گوئی که یکی گرد هشیوار بود
اندك اندك چو توان گیرد گردد جبار
هنراست این که زبون مردی جبار بود
شعلهٔ آتش رخشان در افتاده بدود
همچو نیلوفر گرد گل برسار بود
یاز کلك هنری مردی برلوح کبود
نقش رخسار پریچهری عیار بود
یابر این گنبد مینائی و ایوان بلند
رخ افروختهٔ ثابت و سیار بود
یا که بر چهرهٔ سیماب وش ابر، درخش
یا گدازیده زر ریخته بر قار بود
آتش و دود چو آمیخته باشد، باشد
نقشی از زر که بگرد خط طومار بود
یا چنان بیم و رجا، دوری و دیدار و یا
جنگ با آشتی یار دل آزار بود

« وقال من قصیدة سذقیه فی ابوالفوارس وابی دلف»: (۱)

مازلت اشتاق ناراً اوقدت لهما حتی ظننت عذاب النار قد عذبا
یعلوالدخان بسود من ذوائبها قدعطّ فیها قناع البر واستلبا
قدکللت‌عنبراًبالمسك ممتزجا وطوّقت جلناراً واکتست ذهبا
فالنوریلعب فی اطرافهامرحاً والخمریرعد فی اکنافها رهبا
و طارعنها شرار لوجری معه برق دنا او تلقی کوکبا نکبا
لوکان وقت نثار خلته درراً اوکان وقت انتصار خلته شهبا
و اللیل عریان فیه من صلابه نشوان قدشق اثواب الدجی‌طربا
اقسمت‌بالطرف‌لواشرفت‌حین‌خبت جعلت انفس اعضائی لهاحطبا

«وقال من قصیدة عضدیة سذقیه»: (۲)

الست‌ترالاوضاح فی‌دهمةالدجی و منشؤها بالنا ظرین رفیق
دخاناً سخامی الصفات شراره بروق و عقد الریح فیه وثیق
ولیلاً کیوم الوصل اما ریاضه فزهر واما مسکه فعتیق
و بغداد بحر ساحلاه جواهر و دجلة روض طرّتاه شقیق
وقدصار یاقوتاً حصاها و عنبراً ثراهاوامسی الماء وهو رحیق

وقال من اخری :

ولم ر بحراً جری بالعقا رولا ذهباً صیغ منه جبل
الی ان جرت دجلة فی‌الشعا ع و طنب بالنور اعلی القلل
سحاب الدخان وبرق الشرا رورعدالملاهی وغیث الجدل
ومازال یعلو عجاج الدخا ن حتی تلون منه زحل

(۱) نقل از یتیمة الدهر ج۳ص ۳۸۱ چاپ مصر .
(۲) یتیمة‌الدهر همان چاپ ج۳ ص۳۸۶.

۱۰ ـ سده در اشعار تازی

۱ ـ ابن نباته (ابونصر عبدالعزیز(۱) بن نباته ۳۷۴ ـ ۳۳۵).

«وقال من قصیدة فی عضدالدوله یصف فیها نار السدق» (۲):

لعمری لقد اذکی الهمام بارضه — مشهرة ینتابها الفجر صالیا
تغیب النجوم الزهر عند طلوعها — وتحسد ایام الشهور اللیالیا
قلادة مجد اغفل الدهر نظمها — علیه وقد (۳) السنین الخوالیا
هی اللیلة الغراء فی کل شتوة — تغادر جید الدهر ابلج حالیا

۲ ـ ابن حجاج

«درمدح عضدالدوله»: (۴)

مولای یامن نداه یعدد — ففات سبتاو لیس یلحق
لیلتنا حسنها عجیب — بالقصف والعزف(۵) قد تحقق
لنارها فی السماء السان — عن نور ضوء الصباح بنطق
والجو منها قد صار جمرا — والنجم منها قد کاد یحرق(۶)
و دجلة اضرمت حریقا — بالف نار والف زورق
فماؤها کله حمیم — قد فار مما علاو بقبق

۳ ـ سلامی (ابوالحسن محمد بن عبدالله السلامی متولد در ۳۳۶ هجری).

(۱) درشرح مجانی ج ۲ ص ۹۶۴ نام این شخص بدینگونه آمده است: «ابو یحیی عبدالرحیم بن محمد بن اسمعیل بن نباته.».
(۲) نقل از یتیمة الدهر ثعالبی ص ۲۶۹ چاپ مصر.
(۳) کذافی الاصل ولعله «وقدبذ ..الخ»
(۴) نقل از کتاب نهایة الارب فی فنون الادب ص ۱۹۰ چاپ مصر.
(۵) در کتاب صبح الاعشی این کلمه «الثیه» آمده است.
(۶) کذافی الاصل ولعله: «والجومنها یصیر جمرا ـ و النجم منها یکاد یحرق» لیستقم الوزن.

٦ ـ ابوصالح بن احمد النیسا بوری المستوفی :

« ... وله من سذقیة فی بعض اصحاب الدواوین :» : (١)

اذاحدّث المرء عن فضله — اصاخوا الیه و قالوا صدق
کفی ا مر دیوانه وحده — و قام بواجبه فاتسق
و دّبر اعمال سلطانه — و دوّج من ماله ما انغلق

و منها :

ولولم یقیض لتدبیرها — لاضحت معالمها تنمحق
و بات الرعیة فی شقوة — و والبهم لم یکن یرتفق

و منها :

اری الناس یهدون مااستطرفوا — من البر ماجل منه و دّق
و کل بمقدار امکانهم — یقیمون رسماً لهذا السذق
واصبحت عن شأ وهم قاصراً — فجئت السکیت غداة السبق
و لوکان فی قبضتی مهجتی — لانفذتها نحوکم فی طبق
و لما تعذّر مارمته — ترکت تکلف مالم اطق
ولست لاقدح فی همتی — و لکن تقاصر عنها الورق

٧ ـ **مهیار دیلمی** (ابوالحسین (٢) مهیاربن مرزویة الکاتب الفارسی الدیلمی متوفی در ٤٢٨ هجری).

«وقال یمدح فخرالملك وانشدها لیلة السدق وذکر وعداً کان سبق له منه» : (٣)

ظلُ المنی واسع والشملُ ملتئم — یا دارلا غدرت یوما بك النعم
ویا ربی سعدت من بعد ما شقیت — دامت علیك فارضت روضك الدیم

(١) نقل از تتمة الیتیمة ثعالبی جزء دوم ص ١١١ چاپ آقای اقبال :
(٢) ابوالحسن (٣) دیوان مهیار چاپ قاهره جزء ٣ ص ٣٦١ – ٣٦٠

فکنا نری المـوج من فضة ٭ فذهبه النور حتـی اشتعـل

۴ ابن بابك (ابوالقاسم عبدالصمدبن بابك) معاصر و مداح صاحب بن عباد (۳۸۵ـ ۳۲۶)«و قوله من اخری فی وصف اضرام النار فی بعض غیاض طریقه الی الصاحب (۱):

و مقلة فی مجر الشمس مسحبها ٭ ارعیتها فی شباب السدفة(۲) الشهبا
حتی ارقنی و عین الشمس فاترة ٭ وجه الصباح بذیل اللیل منتقبا
ولیلة بت اشکوا لهـم اولهـا ٭ و عدت آخرها استنجد الطربـا
فی غیضة من غیاض الحزن دانیة ٭ مد الظلام علی اوراقها طنبـا
یهدی الیها مجاج الخمر ساکنها ٭ فـکلما دب فیها اثـمرت لهبـا
حتی اذا النار طاشت فی ذوائبها ٭ عاد الز مرد من عیدانـها ذهبـا

و منها:

مرقت منها و ثغر اللیل مبتسم ٭ الی عزیز یری مذخور ماوهبـا
ذوعزة کجبین الشمس لو برقت ٭ فی صفحة اللیل للحرباء لانتصبا(۳)

۵ ـ ابوسهل الجنبذی الکاتب : (٤) . «قال لنفسه»:

سقیاً لزائرة زارت علی عجل ٭ و اللیل البس غیطان الفلا غسقا
فی لیلة بات شمل الانس مجتمعا ٭ فیها و شمل الاسی و الحزن مفترقا
قطعت اوّلها شرباً و اوسطها ٭ سکراً و آخرها ضـماً و معتنقا
حتی بدا الصبح محمراً ذوائبه ٭ کانـه موقد فـی افقه **سذقـا**
قالت تودعنی و العین با کیةٌ ٭ یالیت انّ بیاض الصبح ماخلقا

---

(۱) یتیمة الدهر چاپ مصر ص ۳٤٤
(۲) دراصل سدقة .
(۳) این قصیده در وصف آتش است ولی احتمال میرود که مربوط با تش سده باشد.
(٤) نقل ازجزء دوم تتمة الیتیمه ص ۹۲ چاپ آقای اقبال .

تحوطه نثرة يُنفى بلبستها — عنا اذا جد لاعن جسمه الالم

لها اسم درع و معناها و ليس لها — ما تفعل الدرع و الهيجاء تقتحم

ان اضرمت فهی تاج او خبت ظهرت — اقراطها الحمر او اصداغها الفحم

رسم من النحل كان الملك عطله — انشرت فيه بنی «كسری» ومارسموا

نعمی علیٰ العجم خصتهم كرامتها — لابل تساهم فيها العرب والعجم

قوم يرون القری بالنار يكسبهم — فخراً وقوم يرون النار ربهم

لاتنكرن كثرة السؤال مااقترحوا — و المادحين فقد قالوا بما علموا

من اوقدالنار مطروقا و من رفع ا — حجاب عن طالبی معروفه ازدحموا

.... — .... الخ

۸ ـ ابو القاسم مطرز. «در وصف شب سده(۱) سال ٤٨٤ بغداد و مدح ملكشاه سلجوقی»: (۲)

وكل نار علی العشاق مضرمة — من نار قلبی او من ليلة السذق

نار تجلت بها الظلماء واشتبهت — بسدفة الليل فيه غرة الفلق

وزارت الشمس فيها البدر اصطلحا — علی الكواكب بعد الغيظ والحنق

مدت علی الارض بسطاً من جواهرها — مابين مجتمع وار ومفترق

مثل المصابيح الا انها نزلت — من السماء بلارجم ولا حرق

اعجب بنار و رضوان يسعرها — و مالك قائم منها علی فرق

فی مجلس ضحكت روض الجنان له — لما جلی ثغره عن واضح يقق

و للشموع عيون كلما نظرت — تظلمت من يديها انجم الغسق

من كل مرهفة الاعطاف كالغصن — المياول لكنه عار من الورق

(۱) اين جشن با عيد غدير خم منطبق بوده است .

(۲) كامل التواريخ ابن اثير . ج دهم ص ٦٩ .

ان یلتفت عنك وجه الدهر منقبضا ... بالأمن فهو الیك الیوم مبتسم

....

لکل وقت نصیب منك تلحظه ... فیه العنایة حتی تستوی القسم
یوم بعدلك مات الظلم فیه الی ... لیل بنورك ماتت تحته الظلم
لم یرض جودك ان تخضر مخضبة ... به الظواهر حتی ابیضت العتم
و لیلة من صباء وهی مظلمة ... بلیلة من «جمادی» وهی تضطرم
وجه الزمان بهاحرانت ملتهب ... و قلبه بارد من حسنها شبم
تاهت علی العام اذ صیرتها علماً ... فیه و بالنار لیلا یعرف العلم
افتح علیّ و علمنی الذکاء اصف ... هـذا مقام علی الافکار بنعجم
ادارك الافق العالی ؟ ام اعتصمت ... بها السماء یقیناً انها حرم
ام الکواکب من شوق الیك هوت ... ترجو نداك فمجموع ومنفصم
ام انت یوسف موعوداً وقد سجدت ... لك النجوم وهذا کله حلم ؟
و مرهفات علی حد الظلام لها ... حد به ترهف الهندیه الخذم
اذا وقفن صفوفاً للدجی ثبتت ... اقدامهن له و الهام تنهزم
تزدادُ نوراً اذا ابصارها انتقصت ... قصاً و تنبت اما حزت اللمم
من کل خافقه الاحشاء ساکنة ... تناحك اللیل والاجفال تنسجم
فلست ادری اخوف منك خامرها ... حتی بکت ام رجاء فهی تبتسم
هیفاء دقتها فیها و صفرتها ... من صحة وهما فی غیرها سقم
قامت علی فرد ساق ما لها قدم ... تشکو الجوی بلسان ما حواه فم
اما قناة وقد خاض السنان دما ... او اصبعاً تتلظی مسها حنم
و ذی قوائم لایمشی باربعة ... حتی یساق فیدنی وهو یهتضم

ودر توراة است که «یهوّه» خدای بنی اسرائیل در زبانهٔ آتش با موسی سخن گفت.

در کلمهٔ آذربایجان (آتورپاتگان) نیز نام ایزد آذر بجای مانده است. وچون خود این واژه در زبان امروزی ما برجاست و کسی ممکن نیست که درمفهوم آن شکی کند از اینجهت بیش ازین از آذر سخن نمیرانیم، وبرای دانستن اهمیت آن دردین زرتشتی رجوع کنید به مقالهٔ آذر در جلداول یشتها تألیف آقای پورداود.

۲ــ احترام آتش در ایران پس از اسلام تا امروز

احترامی که این آخشیج در میان مردم کنونی این مرز و بوم دارد بسیار، و بدون شك این عقائد وسنن یادگار نیاکان وایرانیان نام آور باستان است که پشت بپشت از پدر بپسر رسیده ومحفوظ مانده است.

ایرانیان قدیم باهمیت آتش پی برده معتقد بودند که:

آنچه آفریدهٔ اهوراست باید ستوده ومعزز باشد.

ازاینرو بآذربستگی ویژه پیدا کردند وآنرا بخشایش ایزدی دانسته، شعله اش را یاد آور فروغ رحمانی خواندند.

بعدازحملهٔ عرب بایران ومسلمان شدن ایرانیان، کم کم نومسلمانان پارسی درشهرها بیشتر معتقدات باستانی خودرا از دست دادند ولی در کوهستانها یانقاطی که ازمرکز حکومت عربی (یا ایرانی وعربی) برکنار بوده است، برخی ازعقاید دینی و رسوم ملی خودرا تا این عهد نگهداری کرده اند، اما شاید نگاهداری وحفظ این عقاید، ازاین پس دشوارباشد، زیرا وسائل حمل ونقل ومسافرت ورسوخ تمدن آلوده و رسوم بی بنیاد

انی لاعجب منها وهی وادعة تبکی وعیشتها من ضربة العنق (۱)

☆☆☆

۱۱ - آتش افروزی

الف - آتش افروزی و جشنهای آتش ایران

۱- آتش واحترام آن در دین زرتشت

کلمهٔ آتش (آذر) — آذر در اوستا (آتر âtar و (آتر - âtere) و (آتهر - âthr) (وآتر âtr ودرفرس هخامنشی âtre آمده است، در پهلوی (آتور- âture) وآتخش ودر فارسی آذر و آتش گوئیم. این کلمه در لهجه های محلی با اندك اختلافی نیز دیده میشود چنانکه در لهجهٔ کردی اصلا بشکل آگر - âger مستعمل است منتهی در لهجهٔ اورامانی آهر âher و در لهجه کرمانجی âwer و âwer (باراء کردی) و در کرمانشاه و دیهای اطراف آن گاهی بجای آگر، آیر- âyer تلفظ میشود. آذر نام فرشتهٔ نگهبان آتش ویکی از بزرگترین ایزدان مزدسناست و آتش نیایش که یکی از قطعات اوستائیست در ستایش این ایزد میباشد، این آخشیج پیش آریائیهای ایرانی و هندی بیش از سایر اقوام هند و اروپائی اهمیت دارد چنانکه برای نمودن ارج و پایهٔ آن، در نامهٔ آسمانی ایرانیان (اوستا) آذر، پسر اهورامزدا خوانده شده است. در پرستشگاهها، آتش که نمایندهٔ فروغ ایزدیست باید همیشه روشن باشد چنانکه در کلیسای کاتولیکها نیز همیشه چراغی برافروخته است، اقوام سامی نژاد نیز آتش را مقدس میدارند

---

(۱) یاد آور این شعر منوچهریست که دروصف شمع گفته است

چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی
چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن

وآنرا با خاکستر میپوشانند وصبح روز بعد برای روشن کردن
ن آتش استفاده میکنند وبدینطریق بدون اینکه متوجه باشند مدام
د آتش رانگهداری مینمایند.
زمینهای پشت گیلان که هوا نسبة ملایم ورطوبت فراوان است از
اده نمیشود، برای گرم کردن اطاق بیشتر آتشرا در مجمری
میان اطاق میگذارند وساکنین خانه بدور این مجمر حلقه
دیهها نیز اجاق مانندی در اطاق ساخته ودر آن بیشتر هیزم میسوزانند،
بیشتر مواقع سال آتش در دسترس مردم است.
ز قرائن این اجاقهای بزرگ زمینی که گاهی برای پختن نان
کار میرود، از دیر باز موجود بوده وبودنش را شگون میدانسته‌اند
ـ احترام بآتش وروشن داشتن چراغ ـ اساساً خاموش
اغ در نزد کردان ونواحی دیگر ایران گناه و سبب نکبت
عیشت است وهیچگاه نباید چراغ را با دمیدن (پف کردن)
رد، بلکه باید فتیلهٔ آنرا پایین کشید (۱) همانطوریکه دمیدن
سواب ومایهٔ بدبختی میشود، افروختن آن پیش از غروب آفتاب
خی وگشایش زندگی خواهد بود؛ فرشتهٔ خیر وبرکت در خانه‌ای
میگردد که چراغ آن خانه تا بامداد روشن و افروخته باشد؛
ن روی آتش در اجاق، کاری بس زشت است؛ برای از میان

مضمون این شعر.
را که ایزد برفروزد   هرانکس پف کند سبلت بسوزد
لك اسدی آمده و امروزه در مورد نافرمانی کردن از اراده‌وامر
ی گردیده است، از عقیدهٔ احترام بآتش واهورالی دانستن آن برخاسته باشد.

شهرنشینان در دیهها، سبب فراموش شدن رسوم کهن و عادات دیرین ملی خواهد شد، ازاینرو لازمست که بایاد آوری ونگارش این رسوم کهن ازسرعت فراموش شدن آنها کاست. وما اینك آنچه راکه ازپژوهش وتفحص درنقاط مختلف ایران گردآورده ایم مینگاریم:

۱ــ سوگند بآتش وچراغ - درغالب شهرهای ایران بویژه گیلان وهمچنین میان کردان رسم است که چون آتش را نیروئی حیات بخش و عنصری مقدس میدانند، آنرا درردیف دیگرمقدسات دینی وملی قرارداده بدان سوگندمیخورند و اغلب دیده میشود که چون مردم سوگندی چند یاد کردند تا گواه راستی سخنشان باشد ولی شنوندگان باز شك و تردید نشان دادند، روی بآتش کرده میگویند: « باین آتش قسم » وگذشته از این بسا به: « سوی چراغ » یا « شاه چراغ » یا « اجاق ابراهیم » نیز سوگند یاد میکنند.

سوگندباجاق خانه نزد کردان که آنرا (کوانی Kowâni) گویند وچراغ وآفتاب، بسیار معمول ومتداول است چنانکه گویند: «باجاق مرتضی علی » یا؛ وی کوانی « = بدین اجاق » یا ؛ بتیژتاو « = بشعاع آفتاب[1] » یا؛ خور نازار « = بآفتاب عزیز» یا؛ وخورزرد« = بآفتاب زرد» یا؛وخورقیامت « = بآفتاب‌قیامت» یا؛بترس اگر beterse âgar (= بحق ترس آتش) وجز آن.

۲ ــ آتش در خانواده -بیشتر کدبانوهای گیلان درزمستان وتابستان آتش اجاق را شب در منقلی ریخته و چند زغالی روی آن

(۱) این سوگند بیشتر در کردستان ترکیه یعنی درلهجهٔ کرمانجی شمالی متداولست. برخی قبیله‌ها بجای تیژ tig ،تریژ treg (باراء کشیده) تلفظ میکنند.

سالست چراغ این خانه روشن است ، چرا شما میخواهید آنرا خاموش کنید . » باشنیدن این کلمات متوجه شدم که روشن داشتن چراغ برای تعارف بمهمان وآسایش او نیست بلکه برای نگاهداری ودوام آتش است و البته روز بعد که آتش در اجاق خانه روشن شد چراغ را خاموش کردند بدینطریق هفتصد سال آتش را در خانهٔ خود روشن نگاهداشته بودند » .

٤ ـ **آتش نباید خواست** . خانواده‌هائیکه دارای یك پسر هستند بکسی آتش نمیدهند وا گر اتفاقاً همسایه‌ای آتشش خاموش شده‌باشد نباید از این گونه خانواده‌ها آتش بخواهد چه اگر خواست ، اهل خانه باو خواهند گفت « پیله علی داریم » و آن شخص فوراً فهمیده بخانهٔ دیگر میرود .

٥ ـ آتش در دسته‌های سوگواری بویژه سوگواری محرم.
در دسته‌هائی که‌برای عزاداری در دهۂ محرم شبها براه می‌افتادند گذشته از طبقهائی که روی آن چراغهای زنبوری و لاله میگذاشتند، مشعلی نیز بعد ازعلم حرکت میدادند، این مشعل را اشخاص معینی حرکت میدادند ومردم، این مشعل وبرندگان آنرا محترم میداشتند .

در بعضی دیهها پس از مردن یکی از خویشاوندان تا سه شب چراغ را خاموش نمیکنند واین عمل را باعث خشنودی روان درگذشته میدانند .

٦ ـ **آتش در مراسم دینی** ـ در بیشتر خانه ها همه هفته شبهای جمعه برای ثواب وشادی روان مردگان چراغ را تا بامداد روشن

بردن‌وخاموش کردن اجاق، باید باخاکستر روی آنرا پوشاندولی بهتر آنست که آتش پیوسته دراجاق باشد.

هنگـام روشن شدن چراغ باید بدان سلام کرد و درود فرستاد. اگر در اطـاقی هنگام افروختن چراغ تنی چند باشند، همه باهم سلام میگویند و معتقدند که سلام کردن بچراغ شگون دارد ومایهٔ روشندلی است وکسیکه‌از سلام و درود دریغ کـند مرتکب‌نوعی بی‌ادبی شده است. مردم عمداً هنگـام خواب چراغ را خاموش نمیکنند واگر لازم باشد که آنرا خاموش کـنند، فتیلهٔ آنرا پایین میکـشند ومعتقدند که چراغ باید خود بخود خاموش شود، روشن کردن چراغهای نفتی وشمع در محلهای متبرك وخرید نفت یا روغن برای چراغهای مساجد یا تکیه‌ها هنوز هم رسم است و گاهی چراغ نیز وقف این محلها میکنند، در کرمـان ونقاط دیگر،هنگـام غروب که چراغ افروخته میشود، دکانداران سخنانی بآواز بلند و لحن مخصوص میگویند و از (شاه‌چراغ) کمك خواسته درخواست مینمایند که کسب وکارشانرا رونق ورواج دهد.

آقای ستوده ضمن بیـان برخی از عقاید مردمان شمال چنین نگاشته‌اند:

«در یکی از شبها، در درگاه (دوفرسنگی‌شمال‌لاهیجان) مهمان بودم پس از صرف شام خودرا برای استراحت آماده میکردم وچون هوا کمی سرد بود مجبور بودم دری را که تنها روزنهٔ اطاق بخـارج بود ببندم و برای اینـکه هوای اطاق کمتر کثیف شود، میخواستم، چراغ را خاموش کنم ولی پسر بزرگتر صاحب‌خانه مرا مانع میشد، سرانجام صاحب‌خانه، ازگـفتگوی ما آگاه گشته بتندی ازطبقهٔ پائین فریاد برآورد که: «هفتصد

میکنند، یکسال نخواهد گذشت که این دختران عروسی خواهند کرد.

۹ ـ آتش برای جغد ـ اهالی گیلان مانند دیگر قسمتهای ایران آواز بوم را شوم میدانند ومعتقدند که اگر جغدی بر بام خانه ای صدا کرد بدون شك یکی از مردم آن خانه بدرود زندگانی خواهد گفت، در گیلان اگر جغدی بر بام خانه‌ای آوا بر کشد یك گل آتش بسوی‌او پرتاب کرده میگویند: «اگر گوشت خوائی بشو قصاب دکان، اگر آتش خوائی بیه‌تر فادم.»

۱۰ ـ آتشبازی ـ در شبهای اعیاد وجشنها یادر میهمانیهای رسمی و گاهی در عروسی از آتش برای ابراز شادمانی و خوشی درونی یاری جسته میشود و این رسم هم اکنون نیز در بیشتر نقاط ایران پایدار میباشد.

۱۱ـ آتش باز (آتش خوار) ـ روز سیزدهٔ سال که بیشتر مردم گیلان بخارج شهر یا ده برای گردش وسیزده بدرمیروند هرکس کوشش دارد که وسائل رامش و شادی دیگران‌را فراهم کرده خود نیز خوشدل باشد، گروهی باآلات موسیقی‌مردم راسرگرم میدارند، عده ای حقه بازی کرده، مردم را بدورخود جمع میکنند، جمعی نیز بر سر چوب کوتاهی کهنه پاره ای بسته وآنرا بنفت آلوده میکنند وپس ازآتش زدن آنرا بدهان فرو برده، بیرون‌میآورندودرضمن انجام دادن اینکارمیگویند: «گولی گولی آتش بازم، میل بآتش دارم.». درتهران نیز جمعی بنام آتش افروز ازاین پیش بوده اند که در ضمن حرکت با اعمالی شگفت آمیز نظر گذرندگان را جلب کرده پولی ازآنان میگرفته‌اند، ولی‌امروزه این رسم از

نگاه میدارند وبسیاری‌از خانوادهای کرد ادعا میکنند که‌هیچ شب‌جمعه‌ای چراغ خانهٔ آنهـا خاموش نگشته است ومعتقدند که با این کار، روان درگذشتگانرا از خود شاد داشته‌اند، حتی شبهای جمعه افروختن شمع‌را در سقاخانه‌ها ومسجدها ثوابی بزرگ میدانند، برای برآمدن نیازمندیها نیز غالباً شمع نذر میکنند واگر این شمعها در هفت سقاخانه یـا مسجد یا بقعهٔ متبرکه افروخته شود اجر و ثواب آن بیشتر خواهد بود.

۷ ـ **آتش در هفت سین** ـ شمع وآتش از نخستین لوازم سفرهٔ «هفت‌سین» محسوب‌میگردد که‌تا امروزنیز بجای‌مانده‌است وهنگام تحویل سال گسترده میشود.

۸ ـ **آتش درسفرهٔ عقد** ـ شمع ومجمر آتش‌درسفرهٔ عقد نیز از لوازم است، در این مجمر های پر آتش اسپند و چیزهای دیگری بخور میکنند و دائماً درود میفرستند، کردان در هنگام عروسی چندین‌چراغ افروخته و مجمر آتش پیشباز عروس میآورند و با ریختن اسپند درآتش تند تند درود میفرستند، هنگام دست بدست دادن عروس و داماد نیز این عمل تکرار میشود، هرچه در مجلس عقدوعروسی بیشتر چراغ افروخته شود دوام‌لذت و خوشی آن خانواده بیشتر خواهد بود.

در گیلان ونقاط دیگر دخترانی که اندیشه وآرمان عروسی دارند هنگـامیکه عاقد خطبهٔ عقد میسراید فراز بام رفته و درست بالای سفرهٔ عقد، قوطی کبریتی بدست گرفته و یك یك چوبهای آنرا آتش میزنند، اگر عاقد خطبهٔ عقدرا زودتر تمام کرد وکبریتها هنوز بپایان نرسیده‌بود باقی آنرابخانه میبرندوتنهـا چراغ خانه را با کبریتهای باقی مانده روشن

بوده ولی مع‌الاسف امروز خراب و ویران گشته است . گذشته از
این بر سر بام یا تکیه ها چوبهائی ببلندی ۵ تا ۸ متر قرار داده و شبها ،
خصوصاً شبهای آدینه چراغ بادی (دریائی) بوسیله ریسمانی بر فراز آن
میکشند که از مسافت دوری دیده میشود این چراغ هم تا بامداد
روشن است و بعد از بر آمدن خورشید آنرا پائین میآورند .

☆☆☆

۱۳ـ تولیدان ـ دربیشتر شهرهای کرد نشین ترکیه وارمنستان
وسوریه و کردستان شمالی بویژه شهرهای :ایروان ،بدلیس ، وان ، ارزروم
خارپوط، دیار بکروهمچنین برخی نواحی شمالی عراق دراواسط ماه‌فوریه،
ازآغاز شب، آتشی در خانه هاوبامهاومکانهای بلند برافروخته گرد آن
میچرخند و برقص و شادمانی می پردازند . این شب را کردان تولیدان
tolidân مینامند .

تولیدان را کردان این نواحی درندز Drendez نیزمینامندواین
کلمه همانست که ارامنهٔ‌همین‌نواحی ترندس terndesse یا tiarndaraje
گویند وچون مردم این نواحی در شهرها باارامنه‌یکجا زیست میکنند لذا
نام درندز کردی از این کلمهٔ ارمنی گرفته شده است .
کردان این شب را (خضرنبی) نیز میگویند ومعتقدند که درین شب
خضرپیغمبر، خانه ها را سرکشی میکند، بدینجهت چراغها را تا بامداد
روشن نگاه می‌دارند تا خضر بدان خانه رفته باعث برکت و نیك بختی آن
خانواده شود .

درآغازشب، کودکان وجوانان بگرد آتش بپای کوبی ودست افشانی

میان رفته است .

۱۲ ــ آتش در تکیه ها :- درعقدا که میان نائین و اردکان یزد واقعست سه تکیه دیده میشود ، یکی ازاین تکیه ها که مهمتر وقدیمی تر است (۱) . ساختمانی آجری شش ضلعی ببلندی دو متر وقطر یك متر است که روی آنرا با گچ سپید کرده اند ازدو ضلع مقابل سوراخی ببالای ساختمان باز است که منتهی بسطح بالائی ساختمان میشود ، هنگام عزا داری یعنی دهۀ عاشورا روی این بنا باچوب و بوتۀ فراوان آتش می افروزند که شبها روشنی آن ازیك فرسنگ راه دیده میشود گذشته ازاینکه طاق نما های تکیه را آئین بسته در آن چراغهای مختلف می افروزند ، این آتش که «کلك» نام دارد باید همواره درطی ده روز سوگواری بر فراز همین ساختمان روشن باشد .

روشن کردن این آتش درآغاز محرم کار ویژۀ حاجی عبدالله افخمی نامیست که ساکن این محل است واز دیرباز خانوادۀ او این منصب را که نام آتش اندازی دارد بارث برده اند . (۲) ، پس از آنکه این مرد آتش را روشن کرد ، سه نفر موظفند ، آنرا پاسداری کرده و مانع از خاموش شدنش گردند وایشان نیز شب و روز تا دهم محرم آتش کلك را زنده نگاه می دارند .

دراردکان وشهر یزد نیز نظیر این ساختمان هست ، در کرمان هم در میدان قلعه ساختمانی شبیه بساختمان عقدا معروف به «اجاق میدان قلعه»

(۱) این تکیه در سال ۱۲۸۰۲ تعمیر شده است .
(۲) منصب آتش اندازی شباهت بکار آذربان (آتوربان) دارد که در اوستا پیشوای دینی زرتشتی است ، رجوع شود به یشتها جلد اول ص ۵۰۶ .

داردو چون باز دو نام‌ماه‌و روزبایکدیگر توافق‌یافته اند، آنراشهریورگان نامیده‌اند. شهریورنام فرشته‌ایست‌موکل برفلزات، بیرونی گوید: زادویه(۱) گفتهٔ است که شهریورگان راآذرجشن میگویند و اینروز عیدیست‌برای آتشهائی که در خانه های مردم است و این عیددر قدیم آغاز زمستان بوده است و آتشهای بزرگ درخانه ها می‌افروخته اند و پرستش‌خداوند بسیار میکرده‌اند، مردم برای صرف غذا و شادمانی گرد یکدیگر جمع میشده اند وبگفتهٔ خورشید موبد آذرجشن‌اول این ماه (۲) وبرای‌خاصه بوده‌است و از روزهای معروف ایرانیان محسوب میشود .

این جشن از روزهائیست که مردم طخارستان آنرامعمول میداشتند واین آتش را برای تغییری که در هوا پیدا میشده (آغاز زمستان) می‌افروخته‌اندولی درزمان مامردم خراسان این‌عید رادرآغاز پائیز میگیرند (۳) کریستنسن در کتاب خود پس‌از ذکراین جشن ازقول‌بیرونی، جشن مزبور رامتعلق‌بهمان دسته‌جشنهائی‌میداندکه سده‌نیز در عداد آنهاست ولی در بارهٔ تعیین محل آنها مترددا‌ست و مادرین باره باختصار ذیل‌عنوان « هنگام سده » گفتگو کرده ایم (۴).

۳- شب سوری - آتش افروزی شب سوری ازدیر باز معمول بوده است. وها اینک‌آنچه را که در تاریخ بخارا تألیف نرشخی (۲۸۶-۳۴۸) در

---

(۱) زادویهٔ پسر شاهویه مصنف کتابیست در بارهٔ مبدأ جشنهای ایران که بیرونی اغلب از آن نام میبرد .

(۲) برابر ۱۸ ماه اوت.

(۳) شکی نیست که مراداز زمستان، زمستان پنجماههٔ قدیم است .

(٤) برای اطلاع بیشتری رجوع شود بکتاب « نمونه‌های نخستین بشر ونخستین پادشاه» تألیف کریستنسن .

برخاسته‌وازروی‌آن میجهندومعتقدند که دودا بن‌آتش هرکجا برسد، موجب فراوانی‌و برکت میشود ، درعموم‌خانه‌هاهنگام خوابیدن‌دوچراغ را تابامداد روشن نگه میدارند.

۱۴ــ چهارشنبه سوری ــ دربارهٔ چهارشنبه‌سوری‌ازین‌پس مفصلا بحث خواهیم کرد.

۲ــ جشنهای آتش شماره های جشنهای آتشی که در ایران باستان معمول بوده بسیار است‌واز آنجا که گروه‌مزدیسنان اهتمام بسیاردر احترام‌بدین آخشیج داشته اند، درسراسر سال بمناسباتی جشن آتشی برپا میکرده اند و ما ازآنمیان تنها بذکر آذرجشن و شهریورگان و شب سوری میپردازیم و در پایان‌اشاره ای نیز بعلت‌پیدا شدن جشنهای آتش با آتش افروزی شب سده و اختلافی که در تعیین زمان آنها هست چنانکه از این پیش و عده داده بودیم‌مینمائیم

۱ ـ آذر جشن ـ جشن آتشی راکه‌درروز نهم آذر ماه (۱) یعنی آذر روز بمناسبت برابر افتادن نام ماه‌و نام روز ، برپا میشده است آذرجشن نامیده اند، این روزجشن آتش‌است وبنام فرشته‌ا یکه موکل برآتشهاست چنین نامیده شده است ، بگفتهٔ بیرونی مردم درین روز بافروختن آتش نیازمند میباشندوزرتشت‌فرمان داده‌است که دراین روز آتشکده‌ها را زیارت کنند و قربانیها بآتش نزدیك نمایند و در کارهای جهان مشاوره کنند.

۲ ــ شهریورگان ـ روز چهارم (۲) شهریور ماه، شهریور نام

(۱) برابر ۲٤ نوامبر .
(۲) ۲۱ اوت .

ایرانیان قفقاز هنوز شب چهار شنبه سوری هفت توده آتش می افروزند وازروی آن می جهند.

آیین چهارشنبه سوری ـ آیین چهار شنبه سوری با شب چهارشنبهٔ آخر سال بر دو نوع است ، قسمتی مشترك میان تمام مردم ایران است وقسمتی خاص مردم تهران است ویا اینکه هر شهری رسمی خاص خود دارد .

آتش افروختن ـ زیباترین‌وشاید قدیمترین آداب چهارشنبه سوری آتش افروختن وجستن ازروی آن وشادی‌کردن گردآنست که میان تمام ایرانیان مشترك میباشد .

بوته‌های گیاه وخار وگز را گرد آورده آتش‌میزنند واز فراز آن می‌جهند و در هر جستنی میگویند : « زردی من از تو ، سرخی تو‌ازمن » و پس از سوختن خارها خاکستر آنرا جمع کرده از خانه بیرون میبرند و کنار دیوار میریزند برندهٔ خاکستر هنگام بازگشت دررامیکوبد ، ازدرون خانه باید بپرسند « کیست » واوباید پاسخ دهد « منم » بگویند ، ازکجا آمده‌ای ؟ پاسخ دهد از « عروسی » و بپرسند « چه آورده‌ای؟ » جواب گوید « تندرستی » .

فالگوش وآجیل مشکل گشا ، کوزه شکستن ، گره گشایی ، دفع چشم زخم ، بخت گشائی و شب نشینی همه ازمراسم این شب است که غالباً در تهران وگاهی درشهرهای دیگر برگزار میشود.

در تبریز علاوه برآتش افروزی ، برسر یکدیگر آب نیز میریزندو این خود یادآور جشن آبریزکان یا عقیدهٔ تطهیر تن از کثافات و

بارهٔ شب سوری آمده است مینگاریم : (۱)

«.... وچون امیرسدید منصوربن نوح بملك بنشست اندرماه شوال سال بسیصد پنجاه، بجوی مولیان، فرمود تا آن سرایها (سرای عمال) را دیگر بار عمارت کردندوهرچه هلاك وضایع شده بود بهتراز آن بحاصل کرد (ند) ، آنگاه امیر سدید (بسرای) بنشست هنوز] سال تمام نشده بود که چون **شب سوری** چنانکه عادت قدیم است آتش عظیم افروختند ، پارهٔ آتش بجست و سقف سرای در گرفت و دیگر باره جملهٔ سرای بسوخت و امیر سدید هم در شب بجوی مولیان رفت تا (هم) در آن شب خزینه ودفینه همه (را) بیرون برد . »

جشن وآتش افروزی شب سوری با قوی احتمال همین چهارشنبه سوری معمول در عصر ماست چه تطبیق نام وافروختن آتش و اینکه هردو در پایان سال معمول بوده‌اند تقریباً یکی بودن آندو را ثابت میکند ولی تعیین اینکه آتش افروزی سوری چرا بشب چهار شنبهٔ آخرسال افتاده است یعنی انتخاب «چهارشنبه» وقدمت آن دشوارمیباشد وما اینك خلاصه‌ای ازرسوم چهارشنبه سوری را نقل میکنیم (۲):

۴-چهارشنبه‌سوری- چهار شنبه‌سوری یعنی چهار شنبهٔ عیش وعشرت وخود میرساند که‌این شب‌را برای جشن‌وسروربنیاد گذاشته‌اند این جشنهای ملی از دیر باز در ایران معمول بوده است . وایرانیان در نگاهداشتن رسوم خود بیش از دیگر ملل آربائی وفاداری کرده اند

---

(۱) تاریخ بخارا چاپ آقای مدرس رضوی‌ص ۳۲ .

(۲) این خلاصه از مقالهٔ چهارشنبه سوری آقای نفیسی درشمارهٔ ۱۱ سال‌اول وشمارهٔ ۱ ازسال دوم مجلهٔ مهر نقل شده‌است، برای استفادهٔ بیشتری بخود آن مقاله مراجعه شود .

خورشید میباشد. (۱)

وستر مارك Westermark بر خلاف، جشن آتشرا بمنزلهٔ جشن تطهیر وتصفیه محسوب داشته است، یعنی: آتش میباید همهٔ تاثیرات مخرّب را سوزانده ومحو کند، ایـن تعبیریست که بیشتر مـردم حتی کسانیکه خود اینگونه جشنها را برپا میسازند، بدان معتقدند و هدف آن بیش از همه حمایت ونگهداری بشر است در برابر هرگونه جادو و افسو-نگری که درنتیجهٔ اعمال جادوگرانه پدید آید و همچنین در برابر طوفان وغیره، چرخهای فلزی باید نیروی جادوانهٔ نامرئی را نابود سازد.

فرازر ـ Frazer ابتدا خواست که این دو تعبیر را با هم وفق‌دهد بدینگونه که: جشن آتش بمنزلهٔ درخواستی است از آفتاب و چون آفتاب دارای نیروی تصفیه است، آتش که تقلیدیست ازخورشید، دارای همـان نیرو خواهد بود معهذا فرارز بعداً کاملا فرضیهٔ وسترمارك را پذیرفته است.

اما من (کریستنسن) معتقدم که فرضیهٔ مانهـارت ووسترمارك با هم ارتباط ندارند، چرخها و صفحه های فلزی بداهة بنظر من معرف آفتابند، ولی این وسایل را از روی اطلاعاتی که فرازربدست آورده جز در نواحی گرمسیر اروپا ـ آلمان ـ اطریش ـ سویس و کشور گال بکار نمیبرند.

درکشورهائیکه دارای آب هوای معتدل هستند و تابستانها بسیار گرم میشوند، مانندایران، مردم از باران بیش ازآفتاب توقع فراوانی نعمت دارند، زیرا آفتاب همواره هست ودیگر نیازی باعمال خارق العاده برای

---

(۱) رجوع کنید بعنوان «آتش افروزی در اروپا».

آلودگیهای زمستان‌است، چنانکه بیرونی همین نکته‌را ضمن‌مراسم نوروز (روز ششم) در آثارالباقیه آورده است و ما بدان اشـاره خواهیم کرد.

دررضائیه،شب چهارشنبه سوری، فراز بام خانه‌میروند وکجاوه‌ای را که بـا طاقه شال وآئینه زینت کرده و آرایش داده اند با طنابی سطح خـانه فرود میآورند و میگویند:

«بکش که حق مرادت را بدهد» کسی‌که درخانه‌است، مکلف‌است که درآن کجاوه شیرینی وآجیل یا خوردنیهای دیگری بگذارد ، بویژه دامـادی‌که تازه زن گرفته است ولی هنوز عروسی نکرده موظف است‌که چنین کجاوه ای ببام خانه عروس ببرد ، در زنجان نیز رسم اخیر با اندك تفاوتی معمول بوده است.

۴ـ علت‌پیداشدن‌جشنهای آتش - درپایان این بحث شایسته‌است که‌از گفتهٔ کرستنسن وبیرونی و دیگران بعلل پیدا شدن جشنهای آتش اشاره ای بکنیم:

کـریستنسن در کتاب خویش (۱) آورده است که جشن آتش را «مانهارت Manhart» بمنزلهٔ دعای دفع شیطان وپری دانسته ومیگوید مردم بدانوسیله میخواسته اند که بنور آفتاب نیروئی شدیدتر بدهند و نعمت‌زمین را فراوانتر سازند. دلیل مانهارت درین تعبیر آنست که دو جشن آتشی که بسیار رائج شده‌اند با انقلاب شتوی و صیفی منطبق می گشته اند، بعلاوه گردونه ها وصفحات فلزی که میسوزانند تحقیقاً معرف

---

(۱) Les types du premier homme et du premier roi par Christensen. p. 171 - 2.

آتش نگاشته اند گو اینکه افسانه نیز باشد، مستقلا هنگام بیان عقیدهٔ خویش سخن نرانده است؛زیرا که این گونه عقاید با طرزاندیشه وفکر مردم این سرزمین سازگاری بسیار دارد.

دیگر آنکه احترام و تقدیسی را که این عنصر در میان مزدیسنان داشته ضمن بیان عقیدهٔ خود پیش چشم نداشته است.سوم آنکه رسومی را که بعد از اسلام در آتش افروزیها معمول بوده است با پیش از اسلام تطبیق کرده و حکم کلی نموده است و حال آنکه بهیچوجه ازرسوم جشنهای آتش پیش از اسلام بویژه سده (بگواهی خود کریستنسن) اطلاعی در دست نیست و چنانکه پیش از این نیز اشاره کردیم سوزاندن حیوانات بدون شك از رسوم بعد از اسلام است چه مزدیسنان، جانوران،بویژه حیوانات سودمند را مقدس و محترم میداشته اند. و دیگر آنکه آتش افروزی شب سده، بدانگونه که در کتابهای دوران اسلامی آمده است، و ما مفصلا از آنها بحث کرده ایم،چنانکه کریستنسن اشاره میکند همه وقت برفراز کوهها و چمنها نبوده است، زیرا بگواهی اشعار فردوسی که ذکر کردیم پیش از اسلام در پیرامون آتشکده‌ها جایگاه ویژه ای برای جشن سده آماده میکرده‌اند(۱) واساساً احترامی که این آخشیج در آیین ایران باستان داشته است باعث توجه بسیار بدان، بویژه هنگام شادمانیها و جشنها شده است.

با اینهمه عقیده‌ایکه کریستنسن اظهار نموده است صرفنظر از نکاتی که فوقاً بیان کردیم بسیار دور از حقیقت و اوهام بشر و نوشته های متقدمین نیست و گاهی با گفتهٔ نویسندگانی چون بیرونی و دیگران کاملا

---

(۱) رجوع شود باشعار فردوسي در همين مجموعه.

پیدا شدن آن نمیباشد حتی بقدری سوزش خورشید درنباتات اثر دارد که مردم از آن بیزار میشوند، در اینگونه کشور ها نیروی تصفیه کنندهٔآتش محتملا تنها هدف وغایت جشن آتش است .

آتش بعقیده ووندت Wundt مانند آب، وسیلهٔ ابتدائی و مؤثر تصفیه وتجلیه بوده است . (۱)

در اروپا منظور از این عمل با عمل استغاثهٔ از خورشید، توأم میشود ولی درکشوری مانند ایران، شاید تنها هدفی که منظور است همـان تصفیه باشد .

بیرونی آشکارا میگوید که ایرانیان درشب‌جشن سده آتشهائی بر فراز کوهها وتپه هاو چمنها بمنظور تصفیه برمی افروختند تا در تابستانی که در پیش است از آفات مصون مانند وفراوانی نباتات ونیکبختی‌آدمی و چارپایان تأمین شود، ونیز بمنظور اینکه نخجیر فروان وشکار نیك (۲) باشد، چند نمونه از پرندگان وشکار هـای چارپا را گرد آورده تنشان را بنفت‌وقیراندوده‌یا برپایشان‌بافتهای گیاه بسته بطرف شعلهٔ آتش میرانده‌اند.

عللی که کریستنسن ازقول خود و دیگران ذکر میکند تا حدی درست وبا اندیشه ها و افکار بشر نخستین سازگار است، ولی باید متوجه بود که وی نخست ازعللی که بیرونی و دیگران دربارهٔ هریك ازجشنهای

(۱) این مطلب کاملا درست است، چنانکه بیرونی نیزدر آثار الباقیه تصریح کرده است که در روزششم نوروز، مردم بیکدیگر آب میپاشند، زیرا معتقدند که تن آدمی در زمستان بدود و کثافت آلوده میشود و این آب برای تطهیر از آن آلودگیهاست، گذشته از اینکه هوا را تصفیه وتطهیر میکند ومانع بروز بیماری و وبا میشود .

(۲) این مطلب نادرست است ومـا قریباً بدان اشاره خواهیم کرد .

مردم دماوند درجشن مهرگان بامندرجات شاهنامهٔ فردوسی درهمین باره کاملا موافقست وما برای مزید استفاده عین اشعار فردوسی را ذیلا مینگاریم(۱)

دو پاکیزه از کشور پادشا — دو مرد گرانمایهٔ پارسا
یکی نامش ارمایل پاکدین — دگر نام کرمایل پیش بین
برفتند و خوالگیری ساختند — خورشها باندازه پرداختند
خورشخانهٔ پادشاه جهان — گرفت آن دو بیدار روشن روان
چو آمدش هنگام خون ریختن — بشیرین روان اندر آویختن
از آن روز بانان مردم کشان — گرفته دو مرد جوان را کشان
از آن دو یکی را بپرداختند — جز این چاره‌ای نیز نشناختند
برون کرد مغز سر گوسپند — بیامیخت با مغز آن ارجمند
یکی را بجان داد زنهار و گفت — نگر تا بیاری سر اندر نهفت
نگر تا نباشی بآباد شهر — ترا در جهان کوه و دشت است بهر
از اینگونه هر ماهیان سی جوان — از ایشان همی یافتندی روان
چو گرد آمدی مرد از ایشان دویست — بر آنسان که نشناختندی که کیست
خورشگر بدیشان بزی چند و میش — سپردی و صحرا نهادی بپیش
کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد — کز آباد بردل نیایدش یاد

بمناسبت اشعار اخیر فردوسی در بارهٔ نژاد کرد و گفتهٔ موریه برخی معتقد شده اند نام **جشن تولیدان** کردی (در کردستان) که ذکر آن گذشت وتقریباً معنی انتقام گرفتن دارد، بمناسبت غلبهٔ فریدون بر ضحاك است.

(۱) شاهنامه چاپ خاور ص ۳۶ – ۳۵.

تطبیق میکند چنانکه ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه در سبب آتش افروزی آذرجشن (شهریورگان) چنین مینگارد که این آتش افروزی برای رفع سرما و خشکی است که در زمستان حادث میشود، چه انتشار حرارت نابود کنندهٔ چیزهائیست که برای رستنیها زیان آور است .

چنانکه گفتیم کتابهای اسلامی برای هر یك از جشنهای آتش موجدی ذکر کرده اند ولی چون ذکر همهٔ آنها از بحث ما بیرونست بدینجهت تنها افسانه ای را که در بارهٔ سبب آتش افروزی جشن سده در کتابها آمده است متذکر میگردیم. این افسانه را که مربوط است : بر ها ساختن ازمائیل خوالیگر ضحاك ، یکی از دومردی را که برای غذا دادن بمارهای ضحاك محکوم بمرگ بوده اندو سکونت آنها در دماوند و شادمانی فریدون پس ازوقوف براین امر، مادرضمن بیان مطالب بیش نگاشتیم ودر ذیل عنوان سده در متون فارسی و تازی نیز میتوان تفصیل آنرا دید وبتکرار آن نیازی نیست ولی تنها نکته ای که بحثش در اینمورد سزاوار است ، اینست که طبق مندرجات شاهنامه جشنی را که فریدون پس ازغلبهٔ بر ضحاك گرفت ، مهرگان است نه سده ؛ و حال آنکه خیام درنوروزنامه این جشن را سده میداند و کتابهای فارسی وعربی نیز که متن آنهارانگاشته ایم موهم هر دوقسمت است .

« موریه ـ Morier در دماوند ناظر جشن مهرگان بوده است که مردم دماوند آنرا (جژن کردی) مینامیده اند و میگفته اند که فریدون برضحاك دراین روز غلبه یافت (۱). چنانکه ملاحظه میشود این عقیدهٔ

(۱) رجوع کنید بکتاب خلاصهٔ تاریخ الکرد والکردستان تألیف امین زکی چاپ مصر ترجمهٔ محمدعلی عونی ص۱۵۰

رازبده بآتش می افکندند، باین آرزو که بدبختی وسیه روزی با دود بدررود.
درسراسر کشورهای اسکاندینا وجوانان شب زنده‌داری میکردندوباشادمانی
آن شب را بروز می آوردند امروز این جشن کهنسال بتشویق کشیشان
بیش از پیش رنگ و روی دین عیسوی گرفته و گورهای مردگان را با
گلها میآرایند .

آتش افروزی آغاز بهار بجشن فصح Pâque مبدل گردید، عیدی که
حضرت عیسی درسومین روز شهادتش از گور برخاست وبسوی جهان‌مینوی
آسمان شتافت .

جشن باستانی آغاز پائیز نیزبعید میشل Michel خوانده شده و در
۲۹ سپتامبر بنام این مهین فرشته (archange) گرفته‌میشودوا کنون این
روز بویژه جشن خرمن اروپاست .

در کتاب « نمونه های نخستین بشر و نخستین پادشاه » کرستنسن (۱)،
نمونه‌هائی ازآتش‌افروزیهای گوناگون که‌درمواقع مختلف برپا میشود آمده
است که‌ذیلا بدانها اشاره میکنیم :

۱ ـ **آتش کرم** Feu de Carême (ایام پرهیزکاتولیکها)ـ‌ازروز
چهارشنبه پیش‌ازعید احیای‌مسیح‌است تا روز عبدکه نمونه هائی از آن در
بلژیك و فرانسه وآلمان واتریش وسویس هست .

۲ ـ **آتش پاك** Feu de pâque ـ (عید فصح نصارا ـ عید
احیای مسیح). نمونه های‌آن درآلمان،ایتالیا، سوئد، هلاند ، اسپانیائیان

(۱) Les types du premier homme et du premier roi par A. Christensen . Stockholme 1917 (p. 167 . . .)

ب- آتش افروزی در اروپا

همانند جشن آتش افروزی ایرانیان در سده ، اروپائیان جشنهای آتش‌افروزی‌چندی در چندین هنگام سال داشتند این جشنها که یادگاری از آیین دیرین هند و اروپائی بوده بعدها پس از نفوذ دین مسیح رنگ وروی دین‌عیسوی بخودگرفته ، بیکی ازمقدسین این دین اختصاص یافت . اما آیین آتش افروزی چندی دراین جشنها باقی بوده و هنوز در برخی ازآنها پایداراست .

هرسال درچهارهنگام آتش می‌افروختند ، دوبار دربلند ترین وکوتاه ترین‌شبهای سال که‌شب‌آغازرمستان(= یلدا) وشب آغاز تابستان باشد؛ و دوبارهم درهنگامیکه شب وروزیکسانست یعنی‌آغاز بهار وآغاز پائیز . بعدها مراسم آتش‌افروزی زمستان، در ۲٤ دسامبرشب میلاد مسیح بعمل آمد وجشن آتش افروزی تابستان به ۲٤ ژوئن ، شب ولادت‌یوحناتعمیددهندهٔ حضرت عیسی افتاد . هنوزهم این رسم دیرین دربسیاری از سرزمینهای عیسوی کیش انجام میگیرد . آدابی که دراین جشن و پیش ازاین بجای می آوردند بخوبی یادآورسدهٔ ایرانیان بوده است ، از آنجمله درشب تولد یوحنا آتش کلان می‌افروختند،شهریاران‌وپیشوایان هم‌درشادمانی‌شرکت میکردند ، درپیرامون آتش پای کوبان سرود میخواندند و از روی آتش می جهیدند .

نامزدان جوان با یکدیگرازروی آتش میگذشتندتاازچشم بدو آسیب زمان درامان باشند ودرزندگی زناشوئی خوش‌وکامران زیند . گلهاوگیاهها نثار آتش میکردند . بسا کله های اسب و استخوانها ، حتی جانوران

بجهد ، در کاپری Capri وناپل جشن مزبور در ۸ سپتامبر یعنی روزتولد عزرای مقدس منعقد می شود واین همان جشن مشرکان باستانیست که در مسیحیت تغییرشکل داده، نزد سلتهای کشورگال galles ، درایرلند وجزیرهٔ مان همان جشن آتش Hallove'en در هنگام انعقاد آتش ، Beltanê آتش پائیز درنواحی مختلف انگلستان وفرانسه برپا میشود .

٦ــ **آتش نیمهٔ زمستان** ـ در هنگام جشن نیمهٔ زمستان . انقلاب شتوی که در عهد باستان بخطا آنرابا ۲۵ دسامبر منطبق میکردند بوسیلهٔ افروختن آتش یا مشعل، جشن گرفته میشد و آنرا بمنزلهٔ روز تولد خورشید تلقی میکردند ، همین جشن بعدها بروز تولد مسیح تبدیل یافت وبصورت عید نوئل ظاهر شد ، آتش نوئل یا شمعهای نوئل در همه جای اروپا معروفست ، در انگلستان وآلمان ، سویس ، بلژیك فرانسه وبعلاوه نزد اهالی صرستان ، آلبانی مشعلهای نوئل برعلیه جادو گری برای دور کردن رعد وبرق استعمال میشود .

همچنین کربستنسن در کتاب خود مینگارد که مارتین نیلسون Martin Nilsson درکتابش در بارهٔ جشنهای یونان اینچنین نام میبرد (۱) :

جشن هرا ـ Hêra در Kithairon جشن ددالها ، Dedales (Daidala) که درآن دسته‌جمع باسرود و آوازحرکت کرده وعروسکی همراه میبردند و در پایان آنرا باگاوهائی که برای Hera و ورزاوهائی که برای زئوس Zeus قربانی میکردند ، آتش میزدند واین‌قربانی رسمی

(۱) Grieshische Fest (Lp. z. 1906), p. 50-54-218-220 155-56, 433, 470

مکزیك وآمریکای جنوبی در کلیسای سن سپولکر St.sépulcre . در بیت المقدس آتش نو، نهانی درروز شنبهٔ عید پاك نزول میکند و دربونان نیزآتش نودرشنبهٔ عید پاك افروخته میشود.

درارمنستان، نزداینکاهای (incas) پرو (perou)، هندیان‌مکزیك ومکزیك جدید ، اسکیموها ، چند قبیلهٔ آفریقائی و غیره جشن مزبور منعقد میشود .

۳ ــ **آتش ماه مه** ــ (شب‌جشن سنت وُبور(Saint vaubourg) وغیره ، نمونه های آن در سوئد ، نواحی مختلف آلمان ، اتریش ، آتش Beltané نزد سلتهای (Celtes) ایرلند و نیز دراسکاتلند و جزیرهٔ مان (man) .

٤ ــ **آتش نیمهٔ تابستان** ــ (۲۳ یا ۲٤ ژوئن جشن سن ژان Saint Jean دراصل جشن انقلاب‌صیفی بوده‌است) نمونه های‌آن در دانمارك ، نروژ ، سوئد ، آلمان اتریش ، هنگری ، سویس ، فرانسه ، بلژیك انگلستان ، ایرلند ، اسکاتلند ، روسیه ، لتونی ، لیتوانی ، استونی ، اسپانی کرس ، ساردنی ، ایتالیا ، یونان ، مقدونیه ، آلبانی ؛ ومیان‌مسلمانان الجزیره‌و مراکش ، اعراب‌وبربریان‌دیده میشودکه‌آتشهائی در ٤ ۲ ژوئن برمی افروزند وآنرابا گیاهان معطرتقویت میکننددرحالیکه خودو فرزندان‌خودرا بخور می دهند ودود را بسمت مزارع و باغ های خود میرانند و از روی آتش می جهند و خانه‌های‌خودرا با هیزمهای آتش مزبور که خاکستر آن هم به اعتقاد ایشان دارای قدرت سحر آمیزی است دود میدهند .

۵ ــ **آتش پائیز** ــ در روسیه برآتش ماه اوت منطبق میشود که بوضعی بدوی صورت میگیرد ، یعنی‌قطعات‌چوب را بیکدیگر میمالند تاجرقه

آنهارا برای حمایت ازطوفان استعمال میکنند (۱).

آتش مصنوعی که بدانوسیله در کپنهاك Copenhague در شب اول سال تفریح میکنند ممکن است از آثار جشن آتش نیمهٔ زمستان باشد!.

درخاتمه باید افزود که درشهر (کنستنتسا ـ Constantsa) که سابقاً جزء چکسلواکی بوده و امروز جزء کشور رومانیست درپنجم ژوئن (شب ششم) بیاد سوختن « یان هوس ـ Jan Huss » که یکی از مصلحین دین مسیح است (مانند لوتروکالون) و در سال ۱۴۱۵ میلادی بفرمان کاتولیکیها سوخته شد، جشن آتش سوزی میگیرند. نیز دراین جشن کوهه های هیزم روبهم انباشته با نفت یا وسایل دیگر مشتعل می سازند ودرضمن انجام دادن این تشریفات سرود ملی چك خوانده میشود.

آتش افروزی دیگری در پایان آوریل بمناسبت تمام شدن زمستان وآمدن بهار درچکسلواکی معمولست، دراین آتش افروزی مجسمه ای شکل زن ساخته و بدان « جادوگر زمستان » نام میدهند وآتش میزنند. این خاطره ظاهراً یادگار اساطیرقدیم چکسلواکیست.(۲)

در فرانسه جشن شمع افروزی بنام Chandeleur دردوم فوریه هر سال بافتخارحضورعیسی درمعبد وتطهیرمریم برپامیشود (۳).

ج ـ آتش افروزی نزد ارمنیان

احترام و تقدیس آتش نزد ارامنهٔ قدیم مانند سایر عناصر طبیعی از دیر باز رواج داشته است لکن چون ارامنه از مرحلهٔ پرستش

(۱) Ibid, article „julelys".

(۲) از افادات آقای ابولنسکی.

(۳) رجوع شود بمقدمهٔ فرانسهٔ رسالهٔ حاضر.

بود بافتخار آرتمیس لافریا Artemis Laphria در پاتراس patras که در آن قربانیها را زنده در میان شعله آتش میانداختند و در آن هنگام ازهمه‌نوع جانوران درنده وپرندگان خوردنی واقسام میوه‌را فدیه میکردند و همچنین جشن steptérion در دلفی Delphi و جشن کورت‌ها (Couretes) درمسن Messeine را از این قسم باید محسوب داشت .

در دانمارك بقایای بسیار معروف جشنهای باستانی آتش عبارتند از آتشهائی که در شب جشن « سنت و بور » بنا بر قول کریستنسن Etang Kristensen ، درقسمت مرکزی ژوتلند شرقی‌از vejlefjord تا Mariagerfjord، درقسمت جنوبی ازHimmerlaud، که از viborg گذشته بسمت جنوب تا درهٔ vejle ، و از بیابانهای مغرب Silkeborg گذشته بطرف S. Omme ، وسپس دربعضی‌نواحی Sbesvig نیزمجری است . ونیز آتش Saint-Jean که طبق اعقاد عمومی ، برای آشکار ساختن جادوگرانی که ازراه هوا به Blocksberg میروند و یا بعبارت دیگر برای اخراج ساحران منعقد میشود . شب سن ژان جوانان در اینجا و آنجا در حالیکه مشعلهائی با دسته‌های طویل با خود دارند در اطراف تپه‌ای میرقصند، (۱) همچنین شمعهای‌نوئل Nöel رامیتوان نام‌برد که در ژوتلند غربی در شب نوئل بر می‌افروزند وتا صبح آنرا دردست دارند انتهای شمعها را بمنزلهٔ داروی چارپایان مریض بکار میبرند وبادرتابستان

(۱)رجوع شود Feilberg ordborg over Jiske Almuesmaal, articles "valborgaften", et sankt Hans Blus,

مخالفتهای پیروان کیش جدید با مراسم و معتقدات باستانی بازهم از آتش پرستی دست بر نداشتندوهنوز هم بقایای آن موجود میباشد، چنانکه در اواسط ماه فوریه (تقریباً در نیمهٔ دوم بهمن ماه) هفته ای خاص شادمانی و خوشگذرانیست که نزد ارامنه باریگنتان Barigentan نام دارد و در شب روزی که terndesse نامیده میشود جشنی برپا میکنند و این جشن را که استقبال سیمون ازمسیح است ارامنه tiarntarage تیارنتاراج میگویند در این جشن مجمری بزرگ از آتش در کلیسا نهاده بدور آن پای کوبی و جستن کرده شادمانی مینمایند وموقع رفتن بمنزل هریك چوبی یاشمعی رابا آن آتش افروخته همراه میبرند و میکوشند که آن آتش خاموش نشود و با آن آتش خانوادگی ترتیب داده از روی آن میپرند و درحال خواندن سرودها و تصنیف ها بدور آن میچرخند، بویژه در دهها علاوه بر اینگونه شادیها بتسر اندازی نیز سرگرم ومشغول میشوند.

چیزیکه از این مراسم مستفاد میشود : اینست که آتش از دیر باز نیروئی روان بخش وجاودانی بشمار میرفته ودیدن آن موجب نشاط وانبساط روان بوده است ، وبهمین مناسبت این جشن در هفته‌ای واقع شده که خاص شادمانیهاست ، جوانان بر طبق قانون کلیسا کلیهٔ شادی ها ، حتی مراسم نشان و نامزدی خودرا دراین هفته انجام میدهند، چه پس از ختم این هفته تا مدتیکه قریب ۵۲ روزبطول میانجامد و بماه روزه منتهی می شود، اینگونه شادیها وطرب ها ممنوع است.

ارامنه ازروزها وماهها پیشتر، ذخیره و اندوخته های بسیاری برای این هفته تهیه میکنند وبمصرف میرسانند، باده گساری دراین هفته از حد

موجوداتطبیعی گذشتند، این امر نیز مانند سایرعادات ومعتقدات ملل دیگر دستخوش تغییر گردید.
در زمان هخامنشیان که کشور ارمنستان جزء قلمرو شاهنشاهی بزرگ ایران بود کیش زرتشت در ارامنه تأثیرهای ژرف بخشید. سترابـون در کتاب خود میگوید: ارامنه همان کیشی‌را داشته اندکـه مادها وپارسها دارند. در کتیبه های شاهان هخامنشی ارامنه‌جزء مللی نام برده شده‌اند که آهور امزدا را میستوده اند و باایرانیان دارای کیش واحد بوده‌اند.
شکی نیست که احترام و ستایش آتش پیش از نفوذ مذهبی ایران (دین زردشتی) درارمنستان وجود داشته است چنانکه‌از زمانهای قدیم‌این‌عقیده در نزد سایر ملل آریائی‌نیز مورد تقدیس بوده، بویژه اینکه وجود سلسله جبال کوهستانی ارمنستان، عقیدهٔ پرستش و احترام بآتش را تقـویت میکرده است. طبق منابع و مدارکی که از مورخین قدیم ارامنه موجود است، آتشگاههای متعددی درارمنستان موجود بوده کـه از آن جمله در ایالات واسپورگان، پایدا گاران، آیرارات و غیره بوده است و چنانکه مورخین‌قدیم ارامنه‌نوشته اند این آتشگاهها همیشه مراقبت میشده‌است و پیوسته آنرا روشن نگاه میداشته اند. ارامنهٔ قدیم‌برطبق معتقدات‌خود تصور میکردند که مارها و دیوان و جانوران آزار رسـان در کوههای آتشفشان ارمنستان پنهان شده اند بدین مناسبت آتشفشانی این کوهـها را امری ایزدی میدانستند و هرچندگاه یکبار برای فرونشاندن خشم‌آنان از دختران زیبا و جوان خود قربانیهائی بدین کوهها تقدیم میکردند.
آتش پرستی باندازه ای درمیان عـامه ریشه دوانده‌بود و در اعماق‌عقاید مردم وجود داشت کـه در هنگام پذیرفتن کیش مسیح با آنهمه فشار و

فهرست

الف - ذام کسان

میگذرد ودلهای جوانان برای نشاط ودیدن دوستان بیشتر میطپد، کاروانهای بزرگ دراین هفته دردیهها براه میافتد؛ این کاروانهای شادی ، حرکت خودرا از منزل کدخدا آغاز می کنند وسپس بهربمنزلی که میرسند در درآنجافرود آمده بخوردن چیزهای لذیذی که برحسب استطاعت صاحب منزل تهیه شده است میپردازند ، ضمناً برای کسانیکه بضاعتی ندارند، آذوقه‌ای تهیه کرده بدیشان میدهند تا در این مراسم و جشن شرکت کنند این هفته آخرین هفته ایست که پس ازآن دهقانان بشخم وکارهای کشاورزی خود میپردازند .

فهرست

ب - نام کتابها

ج - نام جاها

فهرست

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱	۹	شعر	شعر هـای
۳	۲۲	wörterleuch	Wörterbuch
۱۱	۲۱	stockholme	Stockholme
۱۱	۲۲	prepartie	Première partie
۱۳	۱۲	تصاعیف	تضاعیف
۱۸	۱۸	وضع	وضیع
۲۱	۵	ایثر	اثیر
۲۳	۱٤	سده	صده
۲۸	۲۳	٤۲٦ — ٤۲٥	٥۳۸
۲۸	۲۳	نتیسی	نفیسی
۲۹	۲۰	Iranim	Iran im
۳٥	۱۲	٥ـ	۷ـ
۳۸	۱٤	خریش	خویش
٤۰	۸	منتست	منتسب
٤۱	۱	٦ـ	۸ـ
٤۲	٥	ّصب	صبّ
٤۲	۱۹	بعیده	بعیدة
٤۳	٦	العاده	العادة
٤۳	۷	مضاربة	مضاربه
٤٤	۱۳	کیومرت	کیومرث
٤٤	٥	القصیده	القصیدة
٤٥	۲	جهیم	جهنم
٤٦	۱۰	وطاءته	وطأته
٤٦	۱۸	مشویه	مشویة
٤٦	۱۸	مائه	مائة

درست	نادرست	سطر	صفحه
« سده دراشعار تازی	«سده در اشعار» تازی	۲۰	٤٧
مائة	مأته	٧	٤٩
الحیوان	لحیوان	١٦	٥٠
٩ـ	٧ـ	١	٥١
زائد است	بردهند	١٩	٥٤
بمرز بانان	بمرزربانان	١٤	٥٥
ازرقی	ا رزقی	٢	٦٧
عمق	عمق	٢٢	٦٧
ببند	بند	١٦	٦٨
محمد ــ دبیرسیاقی	محمد دبیرسیاقی	٩	٧٠
سذقیة	سذقیه	١٠	٧٥
تری	تر	١١	٧٥
غنم	حنم	٢٠	٧٨
المباد	المیاو	٢٠	٧٩
جشنهای	جنشهای	٣	٨٠
وخورنازار	خورنازار	١٦	٨٢
âger	âgar	١٧	٨٢
با إ کشیده	باراء کشیده	٢٢	٨٢
[هنوز]	هنوز]	٥	٩٢
Noël	Nöel	١٧	١٠٤
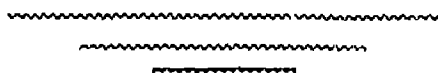
Chez les Iraniens contemporains, ce sont les Zoroastriens de Kermân qui ont le plus nettement et fidèlement conservé cette fête traditionnelle avec ses anciennes coutumes et cérémonies. Chaque année, le 10 Bahman (30 janvier) cette fête est célébrée par la communauté zoroastrienne de Kermân en un lieu d'une poétique beauté qui porte le nom de "petit jardin" (bâghtché). Cet endroit est à une distance d'environ un quart de farsang de la ville. Là donc est un jardin. dans lequel on reçoit les invités. A l'extérieur de ce jardin, pendant les jours qui précèdent la fête, on accumule du bois en tas. Les gens de la ville, dès le matin ou dans l'après-midi du jour en question, se rassemblent en ce lieu pour commencer les réjouissances et pour contempler la fête. Un certain nombre de personnes restent en ville et. à la nuit tombante. allument des feux sur le toit de leurs demeures. La nuit une fois tombée, après l'accomplissement de quelques cérémonies, les usages traditionnels de la fête se déroulent dans l'ordre suivant: les môbeds en vêtements blancs, chacun tenant deux flambeaux en main, sortent du jardin avec tous les invités, et au milieu des acclamations et de l'allégresse des assistants, arrivent au pied du monticule de bois. Après en avoir fait trois fois le tour et psalmodié l'hymne propre au jour de la fête de Sadeh, chacun de son côté, avec les flambeaux qu'il tient en main, met le feu au bois amoncelé. Les spectateurs restent là, jusqu'à la combustion complète du bois, à contempler et à se réjouir.

Il faut noter ce point que jusqu'à ces dernières années, la fête de Sadeh était seulement en usage chez les Zoroastriens de Kerman. Même les Zoroastriens de

Yazd ne la célébraient plus. Depuis quelques années, cette fête est de nouveau célébrée également par la communauté zoroastrienne de Tehran. [1]

1) Un problème particulièrement intéressant excédait les limites *assignées au présent recueil: l'influence possible du* rituel et des fêtes iraniennes sur le rituel et les fêtes du calendrier chrétien. Des recherches ont déjà été esquissées dans ce domaine, une enquête satisfaisante exigerait plus d'un volume. Cependant M. H. Goblot a aimablement attiré notre attention sur une correspondance restée, croyons-nous, inobservée jusqu'ici. Il s'agit de la fête de la "Purification de la Vierge" tombant dans le calendrier chrétien le 2 février (13 Bahman) quarante jours après la fête de la Naissance de Christ (25 décembre). La fête du 2 février met en même temps au premier plan la Présentation de Jésus au Temple, et les textes liturgiques de ce jour le désignent comme "Lumière des nations". De là sans doute, pensent les liturgistes, serait né l'usage observé ce jour-là, d'une procession symbolique avec des cierges allumés. Et telle serait la source du nom de "Chandeleur" donnée à cette fête (Festum Candelarum). Mais on peut se demander avec M. Goblot, que nous remercions ici de nous avoir communiqué ses recherches et suggestions, si une explication inverse ne s'adapterait pas mieux à l'époque de large syncrétisme au cours de laquelle cette fête chrétienne prit naissance. On la trouve établie à Jérusalem dès le IVe siècle. Comment se fait-il que cette fête qui est loin d'être parmi les fêtes majeures de la Vierge, soit reconnue par les liturgistes chrétiens comme la plus ancienne de toutes? N'y aurait-il pas là un de ces cas de "conversions" d'usages ou de fêtes antiques en une signification religieuse nouvelle? Là où il se serait agi anciennement d'une "fête de la Lumière", l'acheminement vers une fête de Christ "Lumière des nations" ne viendrait-il pas naturellement a posteriori ? On ne peut oublier qu'au IVe siècle il y eut en général une forte influence des cultes iraniens, y compris sinon surtout celui de Mithra. La fête zoroastrienne de Sadeh tombe cinquante jours avant l'équinoxe de printemps. Le léger décalage marqué par la date de la fête chrétienne pourrait s'expliquer par le souci d'en adapter le jour à sa signification transformée.

crée. Le Feu lui-même, élément sacré entre tous, ne pouvait devenir la source d'un Mal. Aussi bien. Bîrounî déclare-t-il "maudites" les personnes qui se livrent au malfaisant usage en question.

La fête de Sadeh célébrée chez les rois. les ministres et les nobles, comportait entre autres cérémonies. la lecture de quelques "qasîda" composées en leur honneur par les poètes. C'était d'ailleurs un usage également suivi lors des autres fêtes. Nous possédons encore, tant en arabe qu'en persan, un bon nombre de ces adresses de félicitations composées à l'occasion de la fête de Sadeh.

Une des plus éclatantes fêtes de Sadeh fut celle dont le souvenir a été évoqué plus haut, et qu'en 426 H. on célébra à l'extérieur de la ville de Ghazna sur l'ordre du prince Mas'oud, fils de Mahmoud Ghaznawî. Bayhaqî, dans son Histoire [1]). nous en a rapporté la description suivante: «Le Prince ordonna que l'on dressât des tentes sur la route de Merv. à une distance de trois farsangs du camp. La fête de Sadeh était proche. On expédia les chameaux du roi et toute l'armée vers la campagne. On commença à transporter du bois de tamarin en vue de la célébration de la fête de Sadeh. Après la fête, on se mettrait en route. Soldats et chameaux se mirent donc à transporter le bois de tamarin et le jetaient en un certain endroit de la campagne, là où se trouvait le lit d'une grande rivière alors rempli de neige. Le bois accumulé finit par atteindre la hauteur d'une forteresse. On dressa des "tchahâr-tâq" en bois. très élevés, et on les remplit également de bois de tama-

---

13) Cf. Bayhaqî, ibid.

rin en quantité si massive que la hauteur en rivalisait avec celle des hautes montagnes. On prépara les nombreux objets, les pigeons, et tout ce qu'il est dans la coutume de prévoir pour cette nuit. La fête de Sadeh arriva. Dès la nuit tombante, le prince vint prendre place au bord du lit de la rivière, là où l'on avait dressé sa tente. Les familiers du prince et les musiciens arrivèrent à leur tour. On mit le feu au bois. J'ai entendu dire que l'on put apercevoir à une distance de dix farsangs la lueur de ce feu ! On projeta à travers les flammes les pigeons enduits de naphte et les bêtes sauvages revêtues d'une robe de neige. Et le spectacle commença. Cette fête de Sadeh fut telle que jamais je n'en vis de pareille. Toute cette nuit se passa dans l'allégresse.»

Ainsi que nous l'avons dit, la fête de Sadeh, depuis l'époque des invasions mongoles, fut en premier lieu délaissée par les cours royales, ensuite progressivement par les particuliers eux-mêmes. Néanmoins, il est important d'observer que de nombreuses traces de cette fête existent encore dans le peuple iranien. C'est ainsi, par exemple, que le vieil usage s'était conservé jusqu'à ces dernières années à Shabistar, à Khour, et dans le Kourdistân. Dans le Sîstân, à l'époque des inondations, les gens se rassemblent sur les collines et les hauts lieux; on allume un feu et on célèbre la fête. En de nombreux points de l'Iran, c'est l'usage d'allumer un feu particulièrement aux derniers jours de l'année. On peut dire que ces petites fêtes du feu avec leurs particularités, sont un petit vestige des anciennes fêtes du feu de l'Iran.

pompe et un éclat analogues à ceux qu'observaient les cours royales.

D'après les textes historiques, la plus ancienne célébration de cette fête sur laquelle quelque information nous soit parvenue, est la fête que Mardâwî ibn Ziyâr célébra à Isfahan en 323 H. . A la fin du IVème et au début du Vème siècle de l'Hégire, Soltân Mahmoud également fut tout d'abord fidèle à cette fête. Dans la suite, par fanatisme religieux, il en délaissa l'observance [1]. Mais à son tour Mas'oud Ghaznawî y fut fidèle [2]. Dans son Histoire, Bayhaqî parle en détails de la fête de Sadeh que célébra Mas'oud au mois de Safar 426 H. . Malek-Shâh le Seljoukide. nous l'avons rappelé plus haut, célébra à Bâghdâd en 484 H. la fête de Sadeh, et Ghazzâlî dans sa "Kîmîyâ-yé Sa'âdat" commémore cette célébration. On peut trouver des indications encore plus précises concernant cette fête, chez les poètes persans jusqu'au VIème siècle de l'Hégire. Mais après les invasions mongoles cette fête tomba dans l'oubli, et seuls les Zoroastriens de Kerman et de Yazd la célébraient encore. Au dire des vieillards de la communauté zoroastrienne, cette fête se célébrait encore dans ces deux villes il y a soixante ans. Elle existait même dans quelques lieux de population purement islamique. Mais aujourd'hui c'est seulement à Kerman et à Tehran qu'elle est célébrée, et dans les communautés zoroastriennes.

A juger en général des cérémonies de la fête de Sadeh, il est manifeste que cette fête n'était pas réservée

---

1) Cf. notamment les poèmes de 'Onsorî.

2) Cf. les poèmes de Farrokhî, de Manoutchehrî, et l'Histoire de Bayhaqî. Voir les textes dans la partie persane du présent volume.

en propre aux cours des rois ou des princes, aux ministres ou à l'aristocratie, mais que toutes les classes de la société y prenaient part, chacun la célébrant aussi dans sa propre demeure. Pourtant, tout ce que nous allons rapporter ci-dessous. relève pour la plus grande part, des usages suivis par les cours royales et par la noblesse. Pour cette fête, les gens de toutes les classes de la société entassaient des masses de bois dans les demeures, dans les jardins ou même en pleine campagne, et allumaient le feu. Ce feu parfois atteignait une telle intensité que la lueur en était visible à plusieurs "farsangs" de distance [1]). Autour de ce feu et à des intervalles déterminés, des emplacements étaient réservés aux rois et à leurs familiers, ainsi qu'aux grands personnages. Après avoir embrasé le feu, on y projetait des bêtes sauvages, et on obligeait les oiseaux à voler au-dessus de l'immense flamme [2]). Ordinairement, on enduisait de naphte des pigeons et autres oiseaux, ou bien on revêtait des bêtes sauvages d'un mélange de naphte et de neige. On attachait des herbes à leurs pattes et on les projetait vers le feu [3]), afin que ces animaux s'enfuissent vers la campagne, s'ils le pouvaient, ou bien fussent consumés dans le feu. Autour de ce feu, on prenait des boissons et on organisait des jeux. Mais il importe d'observer que la coutume de brûler des animaux lors de la fête du Feu, n'était pas en usage chez les anciens Iraniens. L'existence de ceux des animaux qui sont les créatures d'Ahoura Mazdâ, était sa-

1) Cf. Bayhaqî, Histoire, 1re éd. Tehran, p. 450; éd. Naficy, p. 588.

2)Cf. Bîrounî, K. al-Athâr al-bâqîya, p. 227.

3) Cf. Bayhaqî, ibid., et Borhân-é Qâti' s. v. "sadeh".

"sadhag" (سدگ). De cette façon, le mot même de "Sadeh" ayant nettement le sens de "relatif au nombre cent", il ne reste aucun doute que la dénomination usitée pour ce jour de fête soit relative à l'intervalle de cent jours alors écoulé depuis le jour initial de la saison d'hiver qui s'étendait sur cinq mois.

Ce mode de dérivation logique reçoit une confirmation par une autre voie. En effet, l'échéance du jour de "Naw Sadeh" ou "Bar Sadeh" coïncidant avec le cinquième jour du mois de Bahman, nous apprend que lorsque l'on prenait en compte les cinq jours intercalaires ("Andar-gâhân" ou les "Cinq jours dérobés")— lesquels à la fin de la monarchie sâsânide tombaient, au dire de Bîrounî, à la fin du mois de Abân — l'échéance des cent jours écoulés depuis le début de l'hiver tombait alors le cinquième jour du mois de Bahman. Si au contraire on ne les comptait pas, l'échéance des cent jours écoulés depuis le début de l'hiver tombait le dixième jour du mois de Bahman, lequel était alors le jour de Sadeh. En d'autres termes, "Sadeh" est le centième jour depuis le début de l'hiver, à la condition de mettre hors de compte les "cinq jours dérobés", tandis que "Naw Sadeh" est le centième jour depuis le début de l'hiver, à la condition de prendre en compte les "cinq jours dérobés". Suivant l'information transmise par Bîrounî [1]), les gens de Karaj désignaient la vigile de la fête de Sadeh par le nom de "Shab-é gazaneh". Cinq jours avant la nuit de la fête de Sadeh, les Iraniens avaient une autre fête qu'ils dénommaient "Bar Sadeh".

La fête de Sadeh, ainsi qu'on peut le déduire de

1) Cf. K. al-Athâr . . . éd. cit. p. 227.

certains contextes historiques, était sans aucun doute en usage bien avant l'Islam. Il est vrai que, concernant les modalités de cette fête à l'époque sâsânide, aucun renseignement ne peut être tiré des textes pahlavis existants. Mais les poèmes de Firdawsî, de même que certaines légendes remontant à l'époque sâsânide et dont la tradition parvint aux chercheurs de la période islamique tels que Bîrounî ou les auteurs du Shâh-Nâmeh d'Aboû Mansour (dont Firdawsî tira ses informations pour la composition de son propre Shâh-Nâmeh), — tout cela nous permet de reporter le moment où cette fête prit naissance, antérieurement à l'époque sâsânide.

A l'époque même de l'Islam, cette fête comme aussi plusieurs autres grandes fêtes des Iraniens (Nawrouz, Mehrgân, Bahmanjaneh, Abrîzékân, et quelques autres semblables.) subsistèrent un certain temps. Manifestement, ce furent les invasions mongoles qui mirent fin à leur existence dans les cours royales. Jusqu'au moment des invasions mongoles, la fête de Sadeh continua d'être célébrée dans la plupart et peut-être dans la totalité des cours des rois d'Iran, telles que la cour des Samanides, celle des Daylamides, celles des Ghaznavides, des Seljoukides, et les autres cours souveraines grandes et petites. Nous voyons même Malek-Shâh, au cours d'un voyage qui le mena à Bâghdâd en 484 H., y célébrer la fête de Sadeh. Comme nous le constaterons plus loin, la fête de Sadeh se célébrait avec une splendeur et un éclat parfaits. Ainsi en témoignent les poèmes de congratulations composés, à l'occasion de cette fête, par quelques poètes, à l'adresse de nobles, de ministres et de princes. Les ministres et les princes célébraient de leur côté la fête de Sadeh avec une

toutes les fêtes du Feu chez les Iraniens, était la fête de Sadeh, laquelle se célébrait la nuit de "Abân" (la dixième) du mois de Bahman. L'orthographe pahlavie de ce mot est "sadhag", tandis que la forme arabisée de ce même mot a donné "sadhaq". Cette fête est la plus ancienne parmi les fêtes de la race iranienne.

Dans les récits iraniens. l'origine de chacune des grandes fêtes solennelles, telles que Nawrouz et Mehrgân, était attribuée à l'un des rois et des héros légendaires de l'Iran, dont l'existence ne s'éloignait pas trop de la réalité historique. Tel était aussi le cas pour la fête de Sadeh. On en faisait remonter l'origine tantôt à Houshang. tantôt à Farîdoun. tantôt à Gayômarth. tantôt aussi à Ardashîr-é Pâpakân. On peut lire, par exemple, chez Firdawsî. comme aussi chez certains historiens et astronomes qui réservèrent une place dans leurs livres à la description du calendrier et des fêtes iraniennes, que Houshang, à qui reviendrait le mérite de la découverte du feu. avait été le fondateur de cette fête. Bîrounî cependant rapporte une autre légende, dont il résulterait que la fête de Sadeh prit naissance à l'époque de Farîdoun, après la victoire sur Zahhâk [1]. Quelques auteurs ont même fait remonter cette fête à l'époque de Gayômarth [2], tandis que 'Imâd al-Dîn Zakarîyâ Qazwînî, célèbre auteur du VIIème siècle H., déclare par contre: «La fête de Sadhag fut une des institutions de la mère d'Ardashîr-é Pâpakân». Quant aux raisons d'être de cette fête, le même auteur rappelle un certain nombre de mythes et de légendes. Le seul renseignement certain que nous puissions tirer de toutes

1) Ibid. pp. 226-227.
2) Cf. Borhân-é Qâti', au mot 'Sadeh".

ces légendes, c'est que la fête de Sadeh est à compter parmi les très anciennes fêtes de l'Iran, ayant existé dès une époque très reculée, peut-être même dès avant la fondation des villes chez ce peuple d'antique civilisation.

Les auteurs ne divergent pas moins quant aux raisons de la désignation de cette fête par le nom de "Sadeh". Certains, anciens ou récents, ont même sur ce point des interprétations étonnantes. Mais l'opinion qui de toutes apparaît comme la plus raisonnable est celle que nous résumerons maintenant. [1])

Il faut tout d'abord considérer qu'à une certaine époque de l'ancien Iran, l'année était divisée en deux saisons: l'hiver comprenant cinq mois, et l'été qui en comprenait sept. Le printemps, l'été et le premier mois de l'automne actuel rentraient dans la saison dénommée "hama" (tâbestân'); les cinq autres mois commençant avec le mois de "Abân", formaient la saison dénommée "zima" (zamestân). Si nous évaluons chronologiquement l'intervalle qui sépare le jour de la fête de Sadeh—tombant le dixième jour (Abân rouz) du mois de Bahman—, et le début de l'ancien hiver (premier jour de Abân Mâh), nous trouvons un intervalle de cent jours. D'autre part, nous savons que le mot persan "Sadeh" est composé de deux éléments: "sad" (cent, سد = صد) et "eh" (ه), suffixe de relation. Ce mot se présentait régulièrement en pahlavî sous la forme de "sadaq" (سدق) ou

---

1) Pour comparer les autres opinions sur ce point, cf. entre autres Bîrounî, *al-Tafhîm fî awâ'il sanâ'at al-tanjîm*, éd. Homâyî, Tehran 1316-1318 H., p. 257; K. al-Athâr al-bâqîya, éd. Sachau, pp. 226-227; Gardîzî, Zayn al-Akhbâr, photo. du ms. Bibl. Nat. de Paris à la Bibl. Nat. de Tehran, fol. 171; et d'une façon générale les Dictionnaires persans au mot "Sadeh".

à la fois religieux et national. La fête de Sadeh était une de ces fêtes dont l'importance majeure ne tenait pas au seul point de vue religieux, mais au concours et à la participation de la généralité du peuple. Pour cette raison même, le souvenir de cette fête ne s'est pas encore effacé aujourd'hui de la conscience des Iraniens: un effort minimum suffira pour lui faire connaître de nouveau la grandeur et l'éclat de jadis.

La fête de Sadeh est l'une des fêtes du Feu célébrées, depuis les temps anciens, par le peuple d'Iran. Le feu est un Elément dont l'apparition, ou la "découverte", eut une influence majeure sur la civilisation et sur l'exhaussement de la vie humaine. L'importance de cette découverte, rendant possible les causes mêmes de l'aisance et du bien-être humain, laisse loin derrière elle celle de toute autre découverte. Sans aucun doute, la vie des humains telle qu'elle serait à concevoir en l'absence du Feu, n'eût été qu'une longue suite de misères et de souffrances. Pour cette raison même l'apparition de cet Elément parmi les humains fut regardée comme sacrée entre toutes, et la trace en persista dans la conscience humaine comme un souvenir sacrosaint, celui du plus précieux bien de la vie. Le Feu fut longtemps et dans beaucoup de religions, au nombre des choses saintes et religieuses. Il fut adoré à l'égal des divinités. En Iran également, c'est vers lui, avant tout autre Elément, que l'on se tournait avec adoration et respect. Et c'est comme effet de cette vénération, que les fêtes du Feu y prirent une importance plus grande qu'ailleurs. L'élément-feu revêtit une forme religieuse canonique, et pénétra au milieu de la nation sous un aspect qui lui était absolument propre.

Dans l'Iran ancien, il existait plusieurs fêtes du Feu groupées sous la désignation commune de "Azarjashn". L'une d'entre elles avait lieu le 4 Shahrîvar, c'est-à-dire le "jour" de Shahrîvar du "mois" de Shahrîvar, jour désigné comme "Shahrîvargân" [1]) et qui jouissait du titre général de "Azarjashn". "Shahrîvargân" était une fête du Feu que chacun célébrait dans sa propre demeure. On allumait de grands feux, et on passait ce jour dans la louange et l'adoration de Dieu. Abou Reyhân Bîrounî a rapporté d'après le propos direct d'un môbed, que "Azarjashn" provenait originellement du peuple de "Tokhâr". lequel faisait partie des peuples orientaux de l'Iran. [2])

Une autre fête du Feu tombait le neuvième jour du mois de "Azar", c'est-à-dire précisément le jour de "Azar" que l'on dénommait "Azargân" Ce jour-là, on allumait le feu sur les autels du Feu et dans les maisons, et on célébrait la fête. Celle-ci jouissait également de l'appellation générale de "Azarjashn" [3]).

Mais la plus importante et la plus solennelle de

---

1) Dans le calendrier de l'ancien Iran, l'année était divisée en douze mois de trente jours, plus cinq jours intercalaires (les "Cinq dérobés".) Chaque mois était désigné par le nom de l'un des Archanges (Amahraspands) ou des Anges (Yazatas). A leur tour, douze jours parmi les trente jours du mois étaient désignés par le nom de l'un des douze mois. Le jour dont le nom coïncidait avec le nom du mois, était pris comme jour spécial de fête, et pour désigner cette fête on ajoutait respectivement à chaque nom le suffixe "gân". Par exemple, le jour de Shahrîvar (quatrième jour) du mois de Shahrîvar était désigné comme fête de "Shahrîvargân". Le jour d'Azar (neuvième jour) du mois d'Azar était appelé "Azargân". Le jour de Tîr (treizième jour) du mois de Tîr était appelé "Tîrgân". Le jour de Mehr (seizième jour) du mois de Mehr était appelé "Mehrgân".

2) Cf. Bîrounî, K. al-Athâr al-bâqîya, éd. Sachau, pp. 221-222.

3) Ibid. p. 225.

LA FÊTE DE SADEH [1]

« Sadeh est la fête des rois illustres,
« C'est le mémorial de Farîdoun et de Jam.

'Onsorî.

Un des indices de la grandeur atteinte par la civilisation des anciens Iraniens, se rencontre dans l'existence de ces grandes fêtes nationales dont les autres peuples nous offrent des exemples analogues. Qu'il puisse exister des "fêtes", c'est le résultat et le signe du bien-être, de la sécurité et de l'aisance, en d'autres termes, de la prospérité du régime et de la bonne administration des intérêts publics et privés. L'existence de "fêtes" est par conséquent la marque grandiose de la perfection atteinte par la civilisation d'un peuple. Par conséquent aussi, à supposer que nous n'ayons pas d'autre preuve pour affirmer et soutenir la thèse de la perfection spirituelle et matérielle réalisée par les anciens Iraniens, cet indice à lui seul suffirait à nous guider vers les vérités indéniables que comporte un tel chapitre.

Dans la religion zoroastrienne, plus encore que dans les autres religions, on a apporté un soin si attentif à la célébration des fêtes, qu'un ouvrage spécial serait nécessaire pour les décrire toutes. Parmi les fêtes de l'Iran ancien, quelques-unes avaient un caractère uniquement religieux; d'autres revêtaient un caractère

---

(1) L'imprimerie ne disposant pas de signes diacritiques internationaux, il nous a été impossible d'observer une transcription orthographique rigoureuse. Nous nous en excusons auprès des Orientalistes, qui n'auront d'ailleurs aucune peine à identifier les noms propres et termes techniques.